اسلام
خرافات
و
منشور زن ستیزی

فرزاد جاسمی

خرداد ۱۳۸۸

۰

تقدیم به آن عزیزی که:
شیرینی زندگی را در عناد و دشمنی با من
و هم صدایی با مخالفینم می بیند!

اسلام، خرافات
و منشور زن ستیزی
فرزاد جاسمی
خرداد ۱۳۸۸

سئوال بزرگ و اساسی اینست که: هزار و چهار صد سال حکومت ددمنشانه و سبعانه ی خلفای راشدین (**ابوبکر، عمر ابن خطاب، عثمان بن عفان و علی ابن ابیطالب**)، خلفای اموی، خلفای عباسی، پادشاهان و حکمرانان به ظاهر ایرانی، اما در باطن تابع و دست نشانده ی خلفای وقت و قدرت های استثمارگر و چپاولگر بیگانه، آن هم در پناه احکام و دستورات دین مبین اسلام و مذهب حنیف شیعه ی اثنی عشری چه بر سر این مملکت و روزگارمان آورده است؟

چه عامل یا عواملی سبب شده تا ما وارث تاریخی خونین، تاثر برانگیز، اوهام پرست، خرافاتی و آلوده با هزاران خدعه و نیرنگ و فریب و وضعیتی چنین فلاکتبار گردیم؟

بدون اغراق و گفتگوی حاشیه ای و بی نتیجه، می توان ادعا و اذعان نمود که در هزار و چهارصد ساله ی گذشته، ما ایرانیان، بله، ما ایرانیان، خونبارترین و موحش ترین دوران تاریخی را تجربه کرده و می کنیم! رنج ها، ستم ها، بیدادگری ها، کشتارها، قتل عام ها، غارتگری ها و ... را تجربه کرده و می کنیم و نسل هایی را به قربانگاه ها هدیه نموده و می نمائیم که در تاریخ کمتر ملتی سابقه داشته و خواهد داشت! اوضاع و احوال ما، به

حدی فاجعه باز وغم انگیز بوده و هست که هرگاه تاریخ و گذشته ی سرزمین مان را ورق بزنیم، **از لابلای اوراق آن، خون به صورت مان فواره می زند، دود و خاکستر فضای اطراف مان را انباشه می نماید و صدای فریاد و ضجه ی زنان و کودکان و مردان سرکوب شده و اسیر پرده های گوش هایمان را می آزارد!**

جهت درک و دریافت این همه شوم بختی و ذلت و ادباری تاریخی و تا حدی ابدی و جاودانه، ریاضت کشیدنی طاقت فرسا، طی طریقی عارفانه و گذشتن از هفت وادی، سفری تا کوه قاف و مطالعه و بررسی و کنکاش هزاران و صدها جلد کتاب و نشریه و دفتر لازم نیست! بلکه، مطالعه و بررسی عمل کرد و آثار بر جای مانده ی حکومت تبهکارنه و راه زنانه ی سی ساله ی روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری، پاسخ گوی سئوال بزرگ، و دیگر سئوال های ما در این زمینه خواهد بود!

در صورتی که دست از مصلحت اندیشی های کودکانه و حتی احمقانه و در بیشتر موارد کاسبکارانه برداریم و به بهانه ی واهی و پوچ « **احترام به باور و عقاید توده ها** »، شانه از زیر بار مسئولیتی که در قبال زادگاه خود و همین توده های قربانی شده در طول تاریخ، آن هم با حربه ی همین باورها و عقاید ویرانگر و تخدیر کننده ای که تا بوده مورد سؤاستفاده و بهره برداری ناخدایان دروغ، دین و آخرت فروشان زالو صفت و غارتگران و یغماگران داخلی و خارجی قرار گرفته و می گیرد، خالی نکنیم!

بلکه به وظیفه ی راهگشایانه و روشنفکرانه ی خود عمل نمائیم و با روشن نمودن غارهای اشباح و مأمن شیاطین و اهریمن بد کنشت، توده را ازین وضعیت نابسامان و اپیدمی کشنده و نابود کننده برهانیم!

توده ی مردم و گرفتاران بند و زنجیر اوهام و خرافات موجود باید بدانند که آنچه در ایران، افغانستان، عراق و دیگر کشورهای اسلامی گذشته و می گذرد، نتیجه عملکرد اسلام و احکام و دستورات الهیست که چنین فجایعی را ببار آورده و در صورت استمرار به بار خواهد آورد!
توده ی تخدیر شده توسط افیون ارائه شده از سوی دین و آخرت فروشان ضد بشری، در هر لباس و با هر شکل و شمایلی، خواه الهی و لاهوتی و خواه شیطانی و ناسوتی، باید بداند که طالبان در افغانستان و روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه در ایران مصیبت زده، نمایند حقیقی خدای آسمانی و مجریان واقعی احکام و قوانین قرآنی بوده و هستند!
وظیفه روشنفکر، به عنوان خورشید راهنما و هدایتگر جامعه اینست و جز این نخواهد بود! **باور و عقاید قابل احترام توده ها کدامست؟** با زیر ضرب بردن حاج روح الله موسوی خمینی، ملا محمد عمر طالب، پادشاه عربستان سعودی به عنوان کلید دار کعبه و خادم حرمین شریفین و دیگر روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و سیاه بر روی سفید آوردن هایی چون: اینان به اسلام و بشریت خیانت کرده و می کنند، به دنبال چه می گردیم؟ کدامین هدف نا مقدس و اهریمنی را دنبال می کنیم؟
گیریم که اینان خیانت به اسلام و قرآنند! خادمان و جان بر کفان این کیش و دیگر آئیین های آسمانی و لاهوتی کیانند؟ در گذشته و در طول تاریخ چه کسانی بودند؟ قوانین و احکام بشر دوستانه و برابری طلبانه ی قرآن و این خدای قهار و جبار و عذاب دهنده در کجا نوشته و به ثبت رسیده و در چه برهه ای از زمان از قوه به فعل در آمده و جرعه ای آب خنک به گلوی توده های کار و زحمت و تولید کنندگان نعمات مادی و معنوی یک جامعه کوچک و خرد ریخته است؟ کدام یک از ادیان الهی و مروجین

و مبلغین زالو صفت و شکم باره ی آن، در خدمت برده داران، فئودالان و سرمایه داران تبهکار و جنایتکار تاریخ نبوده و نیستند؟

وحشت ما از چیست؟ قلم فرسایی ها و اظهار نظرهای سوداگرانه و کاسبکارانه ما از کجا و از چه سرچشمه ای نشأت می گیرد و سیراب می شود؟

چرا توده ها نباید بدانند و آگاه شوند که: آنان که آمدند خالد بن ولیدها، سعد وقاص ها و شمشیرداران بیابانی شان بودند، که به نام آیین خدا و احکام قرآن آمدند تا تا تازیان را سروری و عزت بخشند و هستی و ناموس شان را بتاراج برند؟



خرابه های تاق کسری در عراق کنونی

به چه علت و بر اساس کدام محاسبه های سوداگرانه، توده ها نباید بدانند که کشور گشایان عرب، مروجان دین حنیف و این آموزگاران رحمت و مهربانی و برادری و برابری پروردگار آسمانی به گفته ی احمدبن داود بن ونند معروف به ابوحنیفه دینوری (۸۲۸ - ۸۸۹ م برابر با ۲۲۲ – ۲۸۲ ه.ق در دوره

ی سامانیان: « **آن قدر در جلولا، از ایرانیان کشتند که سراسر دشت از تن های شان پوشیده بود و از آن رو این جنگ جلولا نام گرفت** »؟

یا به گفته ی محمد بن جریر طبری (۲۲۴ ه.ق در آمل – ۳۱۰ ه.ق) در کتاب ۱۸ جلدی **تاریخ الرسل و الملوک** یا **تاریخ الامم والملوک** معروف به **تاریخ طبری:** « **به خاطر ادای سوگند یزیدبن مهلب که آسیاب به خون مردم گرگان بگرداند و با آن گندمی را که برای پختن نان روزانه غذای او ضروری است آرد کند، همه مردم این شهر را از پیر و جوان و زن و مرد از دَم تیغ بگذرانیدند** ».

و بنا به گفته ی علی بن حسین مسعودی تاریخ نویس و جغرافی‌دان بغدادی: « **امر حجّاج بن یوسف را به هشتاد هزار زندانی مرد و زن عجم ابلاغ کردند، که همین جا بمانید تا بپوسید، و به همراه همه اینان چنان کاخ استوار فرّ و شکوه ایران کهن را فرو ریختند که دیگرهرگز آن ایرانی که بود نشد، و آن هنگام هم که سر انجام بخت این را یافت که چنین ایرانی بشود، سعد وقاصانی تازه با راه گشایی راه گشایانی تازه براین امید قلم بطلان کشیدند!...** »

بازگویی و یاد آوری این نکات، نیشتر زدن به عقده های حقارت، کینه توزی، تبهکاری، جنایت پیشه گی و زالو صفتی دین و آخرت فروشان و افشای ماهیت و ذات اصلی ابزار و وسیله ی تخدیر و تسلیم طلبانه ای به نام دین و مذهب با همه ی شواهد و اسناد و مدارک تاریخی، روایت ها و حدیث های چندش آور و منجر کننده ای که از ائمه اطهار و رهبران و پیشوایان دین بر جای مانده و از همه مهمتر روشنگری در باره ی تبهکاری و جنایت کاری های سی ساله ی دستگاه خلیفه گری شیعه در ایران، خطرناک و ممنوع است! زیرا برج و باروی

باور و اعتقاد توده های مذهبی را خدشه دار و فرو می ریزد؟! زیر سبب ساز آشنایی نیمی از جمعیت فعال و سازنده کشور، یعنی زنان با حقوق حقه ی خود و جایگاه والای انسانی شان می گردد! زیرا جوانان ایرانی را از راه بدر و منحرف می کند!! و تمامی اینها خطرناک است!! مرز ممنوعه و سرحد غیر مجاز دارد!!

چرا؟!

چون نیروی عظیم و تازه نفسی را علیه جهان غارتگر و اسارتگر سرمایه بسیج می کند! چون استثمار و استعمار و بردگی را به چالش می طلبد! چون به باور روشنفکر غرب زده ایرانی، به دمکراسی بی پدر و مادر غربی لطمه وارد می سازد! و از همه مهمتر اینکه، به اصطلاح روشنفکران کمین کرده برای کسب قدرت و گویا آلترناتیو جمهوری جهل و جنایت را با دردسری بزرگ، آن هم در آینده ای نه چندان دور روبرو می سازد!!

به اصطلاح روشنفکران و مدعیانی که تا دیروز سیاست ضد بشری و توسعه طلبانه ی جهانی شدن بازار، نظم نوین جهانی و ... را ضمن ستایش و مدح و ثنا، نشانه ی توسعه ی دمکراسی در ایران و جهان می دانستند و قربانی شدن هزاران زن و کودک و پیر و جوان افغانی و عراقی بر اثر بمباران های وحشیانه و ددمنشانه ی نیروهای ایالات متحده ی امریکا و هم پیمانان جنایت پیشه اش را لازمه ی دنیا پیشِ رو می شمردند!!

***

پیش از ورود به بحث و مطلب اصلی، نگاهی کوتاه و مختصر به حمله ی تازیان به ایران و شکل گیری امپراتوری اسلامی در آسیا را لازم می دانم! هر چند که در ان باره سخن های بسیار رفته و تاریخ های ضد و نقیض فراوانی، بنا به علل گونگون، از

جمله وابستگی نژادی و قومی، دیدگاه و ایدئولوژی نویسنده، دوری و نزدیکی زمانی تاریخ نویس، وابستگی طبقاتی، رابطه با قدرت حاکمه، منابع مورد دسترسی و ... به رشته ی تحریر در آمده و روانه ی بازارها گردیده است!
و از آنجا که تعصب و پای بندی ما، نسبت به کشور گشایان عرب، رهبران و پیشوایان دین سلام، سرداران و شمشیر زنان تازی، و ... در همه ی دوران ها، بیش از خود اعراب و تازیان بوده و هست، به طوریکه درگیرهای های قومی و قبیله ای آنان و حتی درگیری های جنسی و جنگ و نزاع های خصوصی آنان بر سر تصاحب قطعه ای زمین و زنی زیبا روی وشهر آشوب نیز به حماسه ی جاودانه ما مبدل گردیده، کوشش می کنم از تاریخ هایی استفاده و فاکت بیاورم که مورد تائید مسلمانان و از جمله روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه باشد!
با این هدف که رگ های غیرت و عصبیت غیور مردان و زنان مسلمان ایرانی بیرون نزند و اعصاب سمپاتیک و پارا سمپاتیک نازنین شان با همه ی نرون ها و دندریت ها برای لحظه ای کوتاه به هم نریزد و تحریک نگردد!
لذا، از بزرگانی چون:
ابوالحسن احمد بن یحیی بن جابر بن داوود بغدادی معروف به بلاذری، تاریخ نویس عرب در قرن دوم هجری قمری، ولی الدین ابو زید عبدالرحمان بن محمد بن محمد بن حسن بن جابر بن محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن خالد، معروف به ابن خلدون (رمضان ۷۳۲ ه. ق – ۲۶ رمضان ۸۰۸ ه. ق)، علی بن حزم اندلسی معروف به ابن حزم، ابو محمد عبدالملک ابن هشام بن ایوب حمیری، معروف به ابن هشام، علی بن حسین مسعودی تاریخ نویس و جغرافی‌دان بغدادی، معروف به مسعودی، محمد بن جریر طبری (۲۲۴ ه.ق در آمل – ۳۱۰

ه.ق) در کتاب ۱۸ جلدی تاریخ الرسل و الملوک یا تاریخ الامم والملوک معروف به تاریخ طبری، شویس عدوی، محمد بن جریر طبری (۲۲۴ ه.ق در آمل – ۳۱۰ ه.ق) در کتاب ۱۸ جلدی تاریخ الرسل و الملوک یا تاریخ الامم والملوک معروف به تاریخ طبری و ... مدد می گیریم!



نمونه ی هنر دوران ساسانی. موزاییکی از ریزه های سنگ

در واپسین سالهای شاهنشاهی ساسانی اوضاع کشور ایران به علت ظلم و ستم بیش از حد دو قدرت حکومت و دین بر توده

های مردم، بیش از حد آشفته و در هم ریخته بود. جنگ های مداوم و پایان ناپذیر خسرو انوشیروان، باج و خراج و مالیات های روز افزون و تبهکاری و بیدادگری مغان زرتشتی مملکت را به ویرانه ای هولناک و مردم را از هستی ساقط نموده بود!
هرمزد، چنین کشور و جامعه ای را از پدر به ارث برد و بر اورنگ پادشاهی نشست! اما به سرعت جای خود را به خسرو پرویز سپرد! خسرو پرویز نیز از حل مشکل مملکت و گرفتاری مردم سر باز زد و همه چیز را به حال خود رها نمود! و آن زمان که بهرام چوبینه، سردار معروف ایرانی علیه اش دست به قیام و شورش زد، به روم گریخت! دیری نپائید که در پناه لژیون های رومی به کشور بر گشت و با سرکوب و کشتار سفاکانه ی مردم بیگناه تاج و تختش را باز پس گرفت! اما کار از کار ذشته بود و وضعیت اسفناک کشور و فقر و فاقه ی مردم و توده های زحمت، راه حلی مدبرانه و بخردانه می طلبید!
بعد از خسرو پرویز، در مدت زمانی کمتر از ۶ سال، ۶ پادشاه بر تخت سلطنت نشستند بدون آنکه قادر به رفع مشکل و معضل های روز افزون کشور گردند! اوضاع روز به روز وخیم تر می شد و کشور رو به اضمحلال و هرج و مروج می رفت! در چنین اوضاع و احوالی، در سال دوازدهم هجری قمری و در زمان خلافت ابوبکر، اولین خلیفه مسلمانان در شبه جزیره ی عربستان، یزدگرد سوم که جوانی بی تجربه و از همه مهمتر بی لیاقت بود، با یک کودتای نظامی که توسط رستم فرخزاد، سردار معروف ایرانی به وقوع پیوست، به قدرت رسید و بر تخت نشست!
در چنین اوضاع و احوالی، ابوبکر که در سال یازدهم هجری قمری، به عنوان خلیفه و پیشوای مسلمانان، جانشین پیامبر اسلام شده بود، با هدف بسط و گسترش اسلام و جامه ی عمل

پوشانیدن به یکی از خواسته ی محمد که سروری و برتری اعراب بر جهان و در گام نخست ایرانیان بود، همه ی قبایل عرب را به زیر پرچمی واحد در آورد
تبیلغ های گسترده دستگاه خلیفه گری و وعده و وعیدهای خلیفه مبنی بر حمله های قریب الوقوع به عراق و ایران و تقسیم غنائم و دستآوردهای شگفت انگیز و افسانه ای، سبب شد تا درنیمه ی سال ۱۲ هجری قمری، يك دولت مستحکم و پرقدرت و گوش به فرمان مدینه تشکیل و کلیه ی قبایل عرب را در بر بگیرد!
اما تراکم جمعیتی عربستان، کمبود چراگاه و منابع آبی که لازمه ی یک زندگی شبانی و دامپروریست، مانع ازآن بود که این دولت نو پا بتواند ثباتی دائمی و به دور از هرج و مرج و آشوب های قبیله و عشیره ای را درعربستان به وجود آورده و استمرار و دوام و بقای آن را تضمین نماید! ؛ زیرا عربان درشرائط معمولی، خواه وناخواه مجبور بودند بخاطر حفظ یا حصول چراگاه به ستیز و نزاع و قتل و کشتار روی آورند که در نتیجه سر تا سر عربستان به آشوب و نا بسامانی بکشاند! اتفاقی که به هر حال و به هر صورت، ثبات و دوام و استمرار دولت تازه تاسیس مدینه را تهدید می کرد. قبایل عرب دروضعیتی بودند که نیاز به خروج از اوضاع تنگ عربستان و خزش گسترده به درون سرزمینهای بیرون از منطقه را با همه وجود احساس می کردند! بنا بر این، چنین خیزشی يك ضرورت تاریخی و نیاز مبرم اجتماعی محسوب می شد که میبایست بدان جامه ی عمل پوشانده شود!
در آن روزهای تاریخی و سرنوشت ساز، دستگاه خلیفه گری، کارآمدترین و موثرترین ابزار و وسایل لازم را هم از نظر مادی و هم معنوی، جهت تحقق بخشیدن به نیاز جامعه و به ثمر راندن

این خیزش تاریخی و ضروری در اختیار داشت! اتحاد اتحاد و یک پارچگی قبایل عرب و « دین الله »!.
فراخوان مدینه، باعث گردید تا رهبران قبایل و عشیره هایی که کمترین اعتقادی و باوری به قرآن و اسلام نیز ندارند، روی به مدینه نهند و اطاعت خود و افراد قبایلشان از خلیفه ی مسلمین را اعلام و به رسم مسلمین با وی بعیت نمایند!
به گفته ی تاریخ، عَمرو ابن مَعدی کرِب که نیرومندترین مرد مِذحَج و برجسته ترین سرهنگ اسود عنسی در یمن بود برای شرکت دادنِ قبیله‌اش در لشکرکشیها به مدینه رفته اطاعت از ابوبکر را پذیرفت. ابوموسی اشعری با قبیله اش رهسپار دارالخلافه مدینه شدند تا در لشکر کشی به عراق شرکت جویند! جریر ابن عبدالله نیز قبیله اش بُجَیله را به درون حجاز انتقال داد تا در لشکرکشیها شرکت ورزد. اشعث ابن قیس نیز قبیله اش را برداشته به مدینه رفت و ازآنجا برای شرکت در فتوحات عراق گسیل شد. قیس ابن عبد یغوث- خلیفه ی اسود عنسی- نیز صلاح خودش و قبیله‌اش را درآن دانست که اطاعت ازمدینه را قبول کند، و خود با بخشی از قبیله‌اش به خدمت سپاه اسلام درآمد و نام پدرش به مَکشوح تغییر یافت و او ازآن پس قیس ابن مکشوح نامیده شد.
همه ی این افراد، به همراه اعضاء قبیله شان در لشکر کشی های جهادگرانه ی اسلام اعم از قادسیه و نهاوند و ... حضور داشتند و پاره ای از آنان به مقام و منصب های بالایی نیز دست یافتند! بدون آنکه ایمان و اعتقادی به اسلام و خدای آسمانی مسلمانان داشته باشند!
درست مانند آنوسی ها، یعنی یهودیان به ظاهر تغییر کیش داده ای چون عسگر اولادی تازه مسلمان ها، محمود احمدی نژادها و ... و ... که به نام اسلام خواهی و زیر پوشش سربازان امام

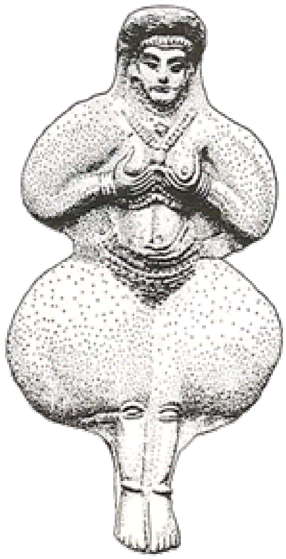
زمان، با دست یاری و همکاری روحانیون تبهکار و جنایت پیشه ی وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه مملکت ما را به ویرانی و ملتی هفتاد میلیونی را در بند و زندان فاجعه بار سی ساله ای نگهداشته اند!

با چنین پشتوانه و اندیشه های اهریمنی و شیطانی، خلیفه ی اول مسلمین یعنی حضرت ابوبکر صدیق و یار غار محمد، با نام الله و زیر پوشش بسط و گسترش اسلام و نجات بشریت از جهل و جهالت اعصار و قرون، جنگ های خونین را به نام « رده » آغاز کرد! و از آنجا که عربستان، یعنی خاستگاه اولیه ی اسلام مجموعه ای از صحراهای سوزان و گرم و بی آب و علف غیر قابل زندگی تشکیل شده و تازیان همیشه در آرزوی دست یافتن به مکانهایی سرسبز و آب و علف دار بود، حمله به سرزمین عراق و جلگه های سر سبز میان رودان (بین النهرین) آغاز گردید!

در همین سال (دوازدهم هجری قمری)، فردی به نام « مثی ابن حارثه »، به فکر افتاد تا حمایت دستگاه خلیفه گری مدینه را جلب و با خلیفه وارد مذاکره و گفتگو شود! وی پس از شرفیابی به حضور خلیفه، ضمن بر شمردن اوضاع آشفته و نابسامان ایران و تشریح وضعیت فلاکت بار مردم و شرح نارضایتی عمومی آنان از دولت ساسانی و مغان زرتشتی، از او خواست تا نیرویی جهت حمله به جنوب فرات با نام گسترش آیین برادری و برابری اسلام و کسب غنائم و بردگان بیشمار در اختیارش گذارد!

به گفته ی طبری: « **عربها از شوکت و قدرت ایرانیان خبر داشتند و میدانستند که آنان ملتهایی هستند که جهان را به زیر سلطه خود در آورده اند . به همین جهت در فکر حمله به ایران**

نبودند و تنها قصد تصرف شهرهایی از عراق منجمله حیره را کردند».



نگاره ۲: سرامیک از سیلک، اولین هزاره قبل از میلاد.

با توجه به موقعیت شهر تیسفون (یا به گفته ی تازیان مدائن = شهرها)، و تسلط ظاهری قدرت سیاسی – نظامی ساسانی بر عراق، ادعای طبری با واقعیت نمی خواند و از تعصب ایرانی بودنش نشأت می گیرد! زیرا حمله ی سپاه تازیان به فرماندهی « خالد بن ولید » در سال ۱۲ هجری قمری، نتیجه ی اطلاعات دقیق دستگاه خلیفه گری از اوضاع آشفته و نابسامان کشور و نارضایتی مردم سرکوب شده ای بود که خاطره حمله ی لژیون های رومی و کشتار کسانش به فرمان شاهنشاه را از خاطر نبرده بودند! و در حقیقت اولین گام آزمایشی برای حمله گسترده به قلمرو پهناور ساسانیان بود!

بهر حال، خالدبن ولید رهسپار حیره شد « **این شهر که پایتخت پادشاهان مناذره بود، در چند کیلو متری شهر کوفه قرار دارد!**

پادشاهان این سلسله دست نشانده پادشاهان ساسانی بودند و از مرزهای غربی امپراتوری دفاع می کردند! آثار و خرابه‌های شهر هنوز پا بر جاست و می‌توان آثار یك شهر کامل ولی مخروبه از خیابانها و کوچه ها و کلیساها و جز آن را در آن مشاهده کرد! گفته می‌شود ساختمانهای کوفه پس از ظهور اسلام و فتح عراق از آجرهای این شهر ساخته شده است... »،

و از تمام قبایل عرب درخواست کمک نمود. این جانی بالفطره و فاسد و زنباره که به علت زیاده زوی در فساد آفرینی و کثافتکاری، در زمان خلیف ی دوم یعنی عمر ابن خطاب مورد بازخواست و شماتت قرار گرفت، در این جنگها چنان فجایعی ببار آورد و جنایت هایی نمود که به سیف الاسلام (شمشیر اسلام) ملقب گردید!

به گفته ی طبری: « **در میان راه به حیره دهستان های بساری برای ایجاد رعب و و حشت به آتش کشیده شد و آنان را ویران نمودند. بعد از ورود به حیره مردم شهر توان مبارزه را در خود ندیدند و قراردادی فی مابین آنان منعقد شد تا سالیانه ۱۹۰ هزار درهم به مدینه باج پرداخت کنند** ».

تا همین جا روشن می شود که بر خلاف ادعای روحانیون و مزدوران وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و قلم بدستان خود فروخته و تبهکاری که بسیار سیاه بر روی سفید آورده و میلیون ها تن کاغذ را تباه نموده اند، هدف مسلمانان صدر اسلام و اصحاب خاص محمد، به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی، اشاعه و گسترش دین اسلام، نجات مردم از چنگال کفر و ضلالت، رهایی آنان از جهل و جهالت و برقراری برادری و برابری بین مسلمانان نبوده است! **همانطور که هدف و خواسته ی محمد نیز نبوده و به دروغ، وی را به این اندیشه متهم نموده اند!** بلکه هدف، غارت و تبهکاری و مال اندوزی و دست

یافتن زندگی راحت و آسوده و بر پایی بهشت زمینی در ازای جهنم نمودن زندگی دیگران بوده است!
مگر می شود دین و ایمان و پرستش معبود و محبوبی را با پول خرید یا در ازاء پرداخت سیم و زر از اطاعتش سر باز زد؟
این سنتی بوده که شخص محمد بر جای گذاشته و نمی توان آنرا به پای بدعت گذاران و نو آوران طماع و سود پرست پس از وی نوشت!
طبری در همین زمینه می نویسد: « **در سال ۱۰ هجری پیامبر به « منذر ابن ساوی » و « سیبخت » مرزبان هجر(بحرین) نامه ای نوشت تا آنان را به اسلام دعوت کند. بحرین در طول هزاران سال متعلق به ایران بود. دو تن مرزبان آنجا اسلام را پذیرفتند ولی مجوسان شهر که زرتشتیان بودند و سکنه شهر را تشکیل میدادند مسلمان نشدند و به دستور پیامبر متعهد شدند مبلغ ۱ دینار طلا به عنوان جزیه پرداخت کنند . سپس پیامبر دستور مصادره اموال آتشکده های بحرین را داد و زمینهای آنان به تملک مدینه در آمد** ».
پس جای دوری نمی رود اگر ملایی روضه خوان و آخوندی بلا زده، خمس و زکات پولی دزدی یا در آمدی از قمار و ربا را بگیرد و آن را حلال شرعی اعلام نماید!!
به دیگر سخن، در دین حنیف و آیین مقدس و جهان شمول اسلام « **هدف وسیله را توجیه می کند** » و ماکیاول از بخت بد و سرنوشت شوم، رسوای خاص و عام گردیده است!!
خالد ابن ولید پس از فتح حیره و تثبیت اولین غنائم رهزنانه به فکر تصرف « مناطق آرامی نشین » عراق افتاد. مردمان آنجا مسیحیان ایرانی بودند که با آرامش و در صلح و صفا زندگی میکردند. سیف الاسلام، لشگر بزرگی را روانه آنجا نمود. افسر ارشد شهر برای آنکه حاضر به تسلیم نگردید و حاضر به فرار

هم نشده بود، تصمیم گرفت با هدف فرار از وسوسه و جلوگیری از اقدام های حاصله از ضعف و فتور، خود و سربازانش را با زنجیری گران به همدیگر وصل نماید! این نبرد بعد ها به « ذات السلاسل » مشهور گردید.
طبری مینوسد: « **خالد پس از کشتن سربازان دربند که در حدود ۷۰۰ نفر بودند، زنجیر آنان را به عنوان غنیمت برداشت و افسر مافوق را گردن زد. وزن زنجیرها (هزار رطل – در حدود ۴۵۰ کیلوگرم)، بوده است. این جنگ در شهر کاظمه در شمال کویت واقع بود که در آن زمان زیر مجموعه امپراتوری ایران بوده است** »!
طبری می افزاید: « **این نخسین بار در تاریخ بشریت بود که زنان و مردان ایرانی توسط عربان قتل عام می شدند** ».
بیچاره طبری!! تحت تاثیر ایدئولوژی اسلامی و پای بندی به دین حنیف، به خود اجازه نمی دهد تا بنویسد مسلمانان و اسلام! از این روی گناه قتل عام شدت هموطنانش را به پای عربان، یعنی ابزار و عمله ی فعل می نویسد!
چون دیگر قلم بدستانی که اسلام را مایه سعادت و رستگاری ایرانیان می دانند، دم از خدمات متقابل علمی و فرهنگی و اجتماعی و ... ایران و اسلام می زنند، هزاران دروغ به ناف خلق الله می بندند، خیام ها، رازی ها، بیرونی ها، ابو علی سینا، فردوسی ها و ... را مسلمانان پاک نهاد و عاشقان و دلبستگان ائمه و اهل بیت عصمت و طهارت معرفی می نمایند ولی همینکه پای ویرانگری در کشور و از بین بردن آثار فرهنگی و هنری و عقب ماندگی و ... پیش می آید، یقه ی عمر خطاب و تازیان بیابانگرد، بی فرهنگ، شیرشتر خوار، سوسمار خور و ملخ خور را می گیرند و آنان را به صلابه می کشند! آن هم بدین دلیل روشن و مبرهن که فرصت طلبانه و سوداگرانه سوراخ دعا

را گم می کنند تا هم دقی دلی خالی کرده باشند و هم اجازه ندهند که دانه ی گردی بر دامن پاک و از گل منزه تر اسلام عزیز و نجات دهنده بنشیند!!



تصویر یک زن ایلامی

در سال ۱۳ هجری ابوبکر فوت کرد. عمرابن خطاب، یکی دیگر از اصحاب محمد و فامیل های نزدیک وی بنا به توصیه و

وصیت ابوبکر و آرای مردم، به جانشینی وی انتخاب و خلیفه مسلمانان گردید. در ماه رمضان همان سال، وی راهی فرات جنوبی شد! ولی بخت با خلیفه یار نبود! زیرا سپهسالار ایرانی به نام بهمن جازویه که لشگری بزرگ برای مقابله و استقبال از وی آماده ساخته بود، به سپاهیان اسلام حمله کرد. در این نبرد بیش از ۴۰۰۰ نفر جهادگر اسلامی کشته و دیگر فرماندهان و سربازان اسلام به بیابانهای اطراف گریختند.

اوضاع آشفته و نابسامان ایران و ضعف قدرت مرکزی نیز به پیشرفت تازیان و پیروزی آنان در جنگ یاری می رسانید! میهن پرستان ایرانی، راه نجات را در سر نگونی خاندان ساسانی و بهبود وضعیت نابسامان مردم جستجو می کردند! فیروزان، یکی از افسران پارتی، هوادارانی گرد آورده و علیه پادشاه جوان و بی تدبیر ساسانی به مبارزه بر خواسته بود! یزدگرد نیز که بیشتر به فکر تاج و تخت خود و نجات از توطئه ی داخلی بود، سپهسالار خود، رستم فرخزاد را به مقابله ی فیروزان گسیل داشته بود! نبرد داخلی کماکان ادامه داشت تا بهمن جازویه و مهران به یاری رستم شتافتند و بر فیروزان پیروز شدند!

به گفته ی طبری: « **پارتیان بر ضد رستم و پارسی ها بر ضد فیرزوان نبرد میکردند** »!

خلیفه مسلمین که موقعیت را دریافته بود و نیک می دانست که با وعده ی بهشت و رستگاری در جهان آخرت و خشنودی و رضایت پروردگار عالم، کاری از پیش نمی برد، با « جریر ابن عبدالله » قرار دادی منعقد و به وی وعده داد که اگر وی بتواند همه ی سرزمین های واقع در جنوب عراق را به نفع اسلام مصادره و فتح کند، یک چهارم آن ها به تملک او و دیگر افراد قبیله اش در خواهد آمد! این وعده ی عمر قبایل زیادی را تشویق و ترغیب نمود تا به هدف دست یابی به زمین و به دست آوردن

غنائم هم که شده، به سپاهیان غارتگر و ویرانگر اسلام در جنوب عراق بپیوندند! نتیجه این وعده و وعیدها و حاتم بخشی ها از کیسه و جان و مال و ناموس مردم بی دفاع سبب شد تا در سال ۱۵ هجری، سپاهی عظیمی از غارتگران و جویندگان بهشت زمینی وارد جنوب عراق شوند! تبهکارانی که آبادی های زیادی را ویران و با خاک یکسان و زمین های کشاورزی را به بیابانی خشک و بایر مبدل نمودند!

بالاخره روز سرنوشت فرا رسید! رستم فرخزاد سپهسالار ایرانی، به اندیشه دفاع و نجات مملکت افتاد. او از اوضاع نابسامان و آشفته ی ایران به خوبی و بهتر از هر کسی آشنا و آگاه بود و بر اساس همین درک و شناخت، یزدگرد جوان را به سلطنت رسانده بود تا از فروپاشی کشور و اضمحلال آن جلوگیری نماید!

رستم، با توجه به درگیری های داخلی و کودتاهای پی در پی افسران پارتی و غیره و تلاششان برای سرنگونی سلسله ی ساسانی، کمترین امیدی به یک پارچگی سپاه ایران و دفاع از مرزهای کشور نداشت! بنا بر این با نیروهای تحت فرماندهی اش حدود چهار ماه در منطقه بلاش آباد[۱] در پادگان آن شهر که بعدها سابط نام گرفت اردو زد تا مبادا لشگر عربها نزدیک پایتخت ایران یعنی تیسفون گردند. رستم می دانست که با قومی بیابانگرد و چادر نشین روبروست که هدفی جز فتح ایران، قتل و غارت و گرفتن باج و خراج ندارند! و در صورت شکست نیز، چیزی برای از دست دادن نخاهند داشت!

---

[۱] – (یاقوت حموی)، نام شهری به مدائن و آن معرب بلاس آباد است. (سمعانی). [۴۸۳ - ۴۸۷ م .] بلاش بن فیروز ساسانی عمارت، دو شهر کرده است یکی بلاش آباد بساباط مدائن . و دوم بجانب حلوان و بلاش فر خوانند و اکنون خراب است . (مجمل التواریخ و القصص ص ۷۲.) نام شهری که بلاش اشکانی آن را بساخت و بلاش آباد نامید. (طبری ج ۱ ص۵۱۸).

رستم هم چنان میدانست که سپاهیان ایران، دقیقا در نقطه ی مقابل اعراب مهاجم قرار دارند! و کمترین انگیزه ای در خود نمی بینند، مگر آنکه، برای زنده مانده میجنگند نه برای کشته شدن در راه خدا و ... با چنین شناخت و بینشی عمیق ، مسئولانه و کاملا وطن پرستانه، چندین بار با پادشاه مذاکره و خطر اعراب را به وی گوش زد نمود! اما یزدگرد که از اوضاع نابسامان کشور خبر نداشت یا مانند سایر پادشاهان و امیران جدا از مردم، نمی خواست خبردار شود، هر گونه مذاکره و گفتگو با اعراب را رد و تنها فرمان حمله را صادر نمود!

ولی باز رستم، بر خلاف اراده و نیت پادشاه، چند تن از فرماندهان عرب را دعوت و با آنان به گفتگو نشست! با این امید و هدف که از جنگی ایران بر باد ده و ویرانگر جلوگیری نماید! متاسفانه تمامی تلاش و گفتگوهایش بی ثمر ماند و هیچ نتیجه ای در بر نداشت.

رستم فرخزاد در محرم سال ۱۶ هجری با سپاهی ۶۰ هزار نفری از فرات عبور کرد و در کنار شعبه ای از فرات اردو زد. با این حال به مذاکره و گفتگوی خود با فرماندهان عرب ادامه داد!

به گفته طبری: رستم چندین مذاکره ی دیگر با فرماندهان عرب کرد ولی آنان با خواندن این آیه از قرآن:

« **با اهل کتابی که به خداوند و روز باز پسین ایمان ندارند و حرام داشته ی خدا و پیامبرش را حرام نی گیرند و دین حق نمی ورزند، کارزار کنید تا به دست خویش و خاکسارانه جزیه بپردازند** »! [1]

تنها سه راه پیش پایش گذاشتند:

۱ - مسلمان شوند!

[1] – قرآن، سوره ی توبه، آیه ی ۲۹.

۲ - بجنگند و کشته شوند!
۳ - حاضر به دادن خراج گردند.
طبری اذعان دارد که بعد از این پیشنهادات نیز، رستم با فرماندهان ارتش و شاهنشاه گفتگو نمود. ولی هیچ کدام حاضر به باج دادن به عربها نشدند. « طبری » **رستم را پس از این گفتگو همیشه برای ایران در حال گریه مینامد.**
رستم از رود حیره عبور کرد و دربرابر لشگر اسلام صف آرایی نمود. بدون ذره امید به پیروزی و شکست تازیان**!!**
در این هنگام به گفته بلاذری طوفانی سخت و گرد و غبار بزرگی در بیابانهای شمالی به راه افتاد که طوفان در جهت چشم لشگر ایرانیان بود و موافق جهت لشگر عرب. رستم پس از دیدن این منظره گفت:
« **بنگرید که امروز روز جنگ است و باد هم به کمک عربان آمده است و از روبرو بر ما می وزد** ».
سرنوشت غم انگیز و پر درد و رنج رستم فرخزاد و دیگر فرخزادهایی که امروزه روز « **با طعنه ی تیر آوران** » عافیت طلب روبرویند و به طور مرتب می شنوند که: « **نباید به برج و باروی اعتقاد و باورهای هر چند خرافی و گمراه کننده ی توده های مردم تجاوز کرد** » را تنها و تنها اندیشه ی والا و قلم توانا و معجزه گر حکیم و سخن سرای بزرگ توس، **ابوالقاسم فردوسی توسی،** آنهم در یکی از سیاهترین و پر خفقان ترین دوران تاریخ این سرزمین که سلطان دین پناهی چون محمود غزنوی برای « **قدر عباسیان** » انگشت به در کرده و هر چه قرمطی و رافضی می یافت، بر دار می نمود، به تصویر کشیده است:

بیـــاورد صلاب و اختـــر گرفت   ز روز بـــلا دســـت بـر سر گرفت
یکـی نامـه سـوی بـــرادر به درد   نبشـــت و سخـن ها همـــه یـــاد کرد
نخست آفـــرین کـــرد بر کـــردگار   کــــزو دیـــد نیـــک و بـــد روزگـــار

دگر گفت کز گردش آسمان		پژوهنده مردم شود بد گمان
گنه کار تر در زمانه منم		ازیرا گرفتار اهریمنم
که این خانه از پادشاهی تهیست		نه هنگام پیروزی و فرهیست
ز چارم همی بنگرد آفتاب		به جنگ بزرگانش آید شتاب
ز بهرام و زهره است ما را گزند		نشاید گذشتن ز چرخ بلند
همان تیر و کیوان برابر شدست		عطارد به برج دو پیکر شدست
چنین است و کاری بزرگسست پیش		همی سیر گردد دل از جان خویش
همه بودنی ها ببینم همی		وز آن خامشی برگزینم همی
چو آگاه گشتم از این راز چرخ		که ما را از او نیست جز رنج برخ
به ایرانیان زار و گریان شدم		ز ساسانیان نیز بریان شدم
کز این پس شکست آید از تازیان		ستاره نگردد مگر بر زیان
بدین سالیان چارسد بگذرد		کزین تخمه گیتی کسی نسپرد
از ایشان فرستاده آمد به من		سخن رفت هر گونه بر انجمن
که از قادسی تا لب جویبار		زمین را ببخشیم با شهریار
وزآن پس کجا برگشایند راه		به شهری کجا هست بازار گاه
بدان تا فروشیم و خریم چیز		وزان پس فزونی نجوییم نیز
پذیریم و با ساو و باژ گران		نجوییم دیهیم کند آوران
شهنشاه را نیز فرمان بریم		گر از ما بخواهد گروگان بریم
چنین است گفتار و کردار نیست		به جز اختر کژه در کار نیست
بدین نیز جنگی بود هر زمان		که کشته شود سد هژبر دمان
بزرگان که با من به جنگ اندرند		به گفتار ایشان همی ننگرند
چو گلبوی طبری و چون ارمنی		به جنگند با کیش اهریمنی
چو ماهوی سوری و این مهتران		که کوپال دارند و گرز گران
همی سرفرازند آنان که اند		به ایران و مازندران بر چه اند
اگر مرز و راهست اگر نیک و بد		به گرز و به شمشیر باید ستد
بکوشیم و مردی به کار آوریم		بر ایشان جهان تنگ و تار آوریم
نداند کسی راز گردان سپهر		دگر گونه گشتست با ما به چهر
چو نامه بخوانی تو با مهتران		برانداز و بر ساز ولشگر بران
همه گرد کن خواسته هر چه هست		پرستنده و جام های نشستت
همی تاز تا آذرآبادگان		به جای بزرگان و آزادگان
همیدون گله هر چه داری ز اسب		ببر سوی گنجور آذرگشسب
ز زابلستان گر ز ایران سپاه		هر آنکس که آیند زنهار خواه

بدار و به پوزش بیارای مهر | نگه کن بدین کار گردان سپهر
کزو شادمانیم و زو بر نهیب | زمانی فراز و زمانی نشیب
سخن هرچه گفتم به مادر بگوی | نبیند همانا مرا نیز روی
درودش ده از ما و بسیار پند | بدان تا نباشد به گیتی نژند
ور از من بد آگاهی آرد کسی | مباش اندرین کار غمگین بسی
چنان دان که اندر سرای سپنج | کسی کو نهد گنج با دسترنج
ز گنج جهان رنج پیش آورد | از آن رنج او، دیگری بر خورد
چه سودت بسی اینچنین رنج و آز | که از بیشتر کم نگردد نیاز
همیشه به یزدان پرستی گرای | به پرداز دل زین سپنجی سرای
که آمد به تنگ اندرون روزگار | نبیند مرا زین سپس شهریار
تو با هر که از دوده ی ما بود | اگر پیر اگر مرد برنا بود
همیشه به یزدان ستایش کنید | جهان آفرین را نیایش کنید
که من با سپاهی به سختی درم | به رنج و غم و شوربختی درم
رهایی نیابم سرانجام از این | خوشا باد نوشین ایران زمین
چو گیتی شود تنگ بر شهریار | تو گنج و تن و جان گرامی مدار
کز آن تخمه ی نامدار ارجمند | نماندست جز شهریار بلند
نگهدار او را به روز و به شب | که تا چون بود کار من با عرب
ز کوشش مکن ایچ سستی به کار | به گیتی جزو نیستمان یادگار
ز ساسانیان یادگارست و بس | کزین پس بنیند ازین تخمه کس
دریغ آن سر و داد و آن مهر و داد | که خواهد شدن تخت شاهی به باد
تو پدرود باش و بی آزار باش | همیشه به پیش جهاندار باش
گر او را بد آید تو سر پیش او | به شمشیر بسپار و یاوه مگوی
چو با تخت منبر برابر شود | همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنج های دراز | نشیبی دراز است پیش فراز
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر | گر اختر همه تازیان راست بهر
چو روز اندر آید به روز دراز | شودشان سر از خواسته بی نیاز
بپوشند از ایشان گروهی سیاه | ز دیبا نهند از بر سر کلاه
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش | نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش
برنجد یکی دیگری بر خورد | به داد و به بخشش کسی ننگرد
شب آید یکی چشم رخشان کند | نهفته کسی را خروشان کند
ستاینده ی روزشان دیگر است | کمر بر میان و کله بر سر است
ز پیمان بگردند و از راستی | گرامی شود کژی و کاستی

پیاده شود مردم رزم جوی   سوار آن که لاف آورد گفتگوی
کشاورز جنگی شود بی هنر   نژاد و بزرگی نیاید به بر
رباید همی این از آن، آن از این   ز نفرین ندانند باز، آفرین
نهانی، بتر زاشکارا شود   دل مردمان سنگ خارا شود
بد اندیش گردد پدر، بر پسر   پسر همچنین بر پدر چاره گر
شود بنده ی بی هنر شهریار   نژاد و بزرگی نیاید به کار
به گیتی نماند کسی را وفا   روان و زبان ها شود پر جفا
از ایران و از ترک و از تازیان   نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود   سخن ها به کردار بازی بود
همه گنج ها زیر دامن نهند   بمیرند و کوشش به دشمن دهند
بود دانشومند و زاهد به نام   بکوشند ازین تا که آیتد به کام
چنان فاش گردد غم و رنج و شور   که رامش به هنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام   به کوشش همه گونه سازند دام
زیان کسان از پی سود خویش   بجویند و دین اندر آرند پیَش
پدر با پسر کین سیم آورد   خورش کشک و پوششش گلیم آورد
ز پیشی و بیشی ندارند هوش   خورش نان کشکین و پشمینه پوش
چو بسیار از این داستان بگذرد   کسی سوی آزادگان ننگرد
بریزند خون از پی خواسته   شود روزگار بد آراسته
دل من پر از خون شد و روی زرد   دهان خشک و لب ها پر از باد سرد
که تا من شدم پهلوان از میان   چنین تیره شد بخت ساسانیان
چنین بی وفا گشت گردان سپهر   دژم گشت و از ما ببرید مهر
اگر نیزه بر کوه رویین زنم   گذاره کند چونکه رویین تنم
کنون تیر و پیکان آهن گذار   همی بر برهنه نیاید به کار
همان تیغ کان گردن پیل و شیر   فکندی به زخم اندر آورد زیر
نبرد همی پوست بر تازیان   ز دانش زیان آمدم بر زبان
مرا کاشکی این خرد نیستی   گر آگاهی روز بد نیستی
بزرگان که از قادسی با منند   درشتند با تازیان دشمن اند
گمانند کاین بیشه پر خون شود   ز دشمن زمین رود جیحون شود
ز راز سپهری کس آگاه نیست   ندانند کاین رنج کوتاه نیست
چو بر تخمه ای بگذرد روزگار   چه سود آید از رنج و از کارزار
ترا ای برادر تن آباد باد   دل شاه ایران ز تو شاد باد
که این قادسی دخمه گاه من است   کفن جوشن و خون کلاه من است

چنیـــن است راز سپهـــر بلنـــد　　تـو دل را بـــه درد من انـــدر مبنـد
تـو دیـده ز شـاه جهـان بـر مـدار　　فـدا کـن تـن خــــویـش در کـارزار
که زود آیـد ایـن روز اهــریمنی　　چــو گـــردون گـــردان کنـد دشمنی
چـو نـامـه به مُهر اندر آورد گفت　　که پوینـــده را آفـــرین بـاد جفت
که ایـن نـامه نـــزد بـــرادر ببـــر　　بگوید جـز این هـر چه اندر خورد

به گفته طبری:

« **در نبرد قادسیه ۳۳ قبیله عرب با لشکر سعد ابی وقاص همراهی نمودند. عرب چیزی برای از دست دادن نداشت. او آمده بود تا یا به سرزمینهای پر نعمت ایران دست پیدا کند و یا در راه خدا کشته شود. جنگ آغاز شد و روز نخست ایرانیان ۵۰۰ تن از عربان را کشتند. بیشترین کشته شدگان از قبیله بنی سعد بود. روز دوم ایرانیان بر عربها چیره شدند و بیش از ۲۰۰۰ تن از آنان کشته شدند. در این نبرد ۴ تن از سرداران بزرگ ایران به نامهای پیروزان، بندوان، بهمن جازویه و بزرگمهر همدانی کشته شدند. روز سوم نیز همین گونه بود و عربها دست به شگردی نظامی زدند و چشم فیلهای سپاه را کور کردند و آنان به حالت رمیده شدند و تعداد کثیری از ایرانیان در زیر دست و پای فیلان کشته شدند. روز چهارم نبرد تا پاسی از شب ادامه داشت پس از فرارسیدن شب ایرانیان به اردوگاه های خویش بازگشتند و سلاحها را بر زمین نهادند و استراحت کردند. چند ساعت پس از این استراحت شبیخون بزرگی از لشگر عرب به سوی ایرانیان وارد شد و نبرد خونینی در شب هنگام شروع گشت و عده کثیری از ایرانیان و عربها کشته شدند** ».

در همین شب به گفته طبری رستم توسط یک عرب سر بریده شد و شالوده ارتش ایران با کشته شدن رستم فرخزاد از هم پاشیده شد.

با کشته شدن رستم فرخزاد، سپاهیان ایران روحیه خود را کاملا باختند و دچار تزلزل شدند! یزدگرد در رأس سپاه قرار گرفت و به مقابله با سپاه اسلام و دفاع از پایتخت امپراتوری ساسانی بر خاست!

طبری می نویسد:

« **جنوب عراق بعد از پیروزی مسلمانان در قادسیه، ویران و روستاها و شهرهای آنجا دچار قحطی شد و در سال ۱۷ هجری بخش زیادی از مردم آنجا از گرسنگی تلف شدند. وبا و بیماریهای مرگبار روانه آنجا شد حدود ۹ ماه از رخداد قادسیه سعد ابی وقاص چندین لشگر روانه ماورای فرات کرد. در این هنگام یزدگرد در منطقه بابل عراق بر کرانه فرات مستقر شده بود تا سد راه لشگر مسلمانان از ورود به پایتخت ایران شود. مهران - هرمزان - نخویرگان که از سرداران ایران بودن وی را یاری دادند فیروزان حدود ۹ ماه پس از قادسیه از سعد ابی وقاص شکست خورد و لشگرش کشته شدند و بابل به تصرف سعد در آمد. این فتح مسلمانان را نزدیک به تیسفون کرد و خطر حمله جدی شد. « هرمزان » برای جمع آوری لشگری از مردم راهی اهواز گشت . « فیروزان » به همین قصد راهی نهاوند شد. « شهریار درکوتی » به نزدیکی تیسفون رفت و در انجا مستقر شد. « نخویرگان » در غرب تیسفون در ناحیه شرقی بابل مستقر شد. « فرخان و پیهومان » هر کدام در نواحی از جنوب غرب تیسفون مستقر شدند. ولی باز این لشگر آرایی ها ایرانی ها در برابر عربهای جنگجو و قبایل متعدد عربستان ناچیز بود و از طرفی دیگر کشور در مرحله بحران قرار داشت** ».

طبری در ادامه می نویسد:

« **شمار لشکر عرب بیش از ۱۰۰ هزار مرد جنگجو بوده است. لشکر ایران بعد از مقاومت هایی شکسته شد و عربان تیسفون را محاصره کردند. در نتیجه یزدگرد از ناحیه غرب پایتخت به شرق تیسفون منتقل شد. شهر تیسفون یکی از آبادترین - پررونق ترین - زیباترین و متمدن ترین شهرهای خاورمیانه بود. ثروتهای ۱۲۰۰ سال شاهنشاهی ایران در آنجا اندوخته شده بود. مجسمه های طلای پادشاهان گذشته مجسمه طلای حیوانان - تاج های شاهنشاهی نوشیروان و خسروپرویز - جامهای زرین چندین هزار ساله و . . . از طرف دیگر خبر این منابع ایران به گوش مردمان عربستان رسید و به گفته تاریخ نویسان عرب بیش از نیم میلیون نفر برای بدست آوردن این جواهرات و طلاها روانه تیسفون شدند. مدافعان ایرانی بیش از دو ماه مقاومت نمودند. در همین حین هیئتی از ایران جهت صلح و پیشنهاد دادن جنوب عراق راهی لشگر عربان شد. ولی مسلمانان آن را رد کردند و محاصره شهر را ادامه دادند. در نتیجه مردمان از گرسنگی گربه گان و سگان شهر را خوردند و به تدریج از روی ناچاری شهر را تخلیه کردند تیسفون غربی در سال ۱۹ سقوط کرد. چند ماه بعد کل پایتخت به تصرف عربها در آمد** ».

طبری در ادامه ی گزارش خود، در باره منادیان و مروجین اسلام و احکام جهان شمول قرآن، این صاحبان اندیشه ی نو و نجات دهندگان بشریت از جهالت و نادانی و کفر و گمراهی مینویسد: « **مسلمانان مهاجم در شهر به کافورهای بسیاری برخوردند و به خیال آنکه آنها نمک هستند کافورها را در غدا ریخته ولی بعد از طعم تلخ کافور متوجه شدند که نمک نیست. آنان کافورهای بسیاری را به یک تاجر دادند و از او در قبال آنهمه کافور یک پیراهن گرفتند** ».

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!

برخورداری و استفاده از علوم و دانش بر جای مانده از چنین نوابغ ومصلحانی بزرگ است که قوم ایرانی را تا کنون، یعنی سال های آغازین قرن بیست و یکم میلادی، دوران انفورماتیک و تبدیل جهان به دهکده ای کوچک و واحد، در رفتن با پای راست و چپ به توالت و خلا، کماکان سر در گم نگاه داشته و این موجود حیرت زده و سرگردان را به میادین سنگسار و اعدام در ملاء عام روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، می کشاند و به تماشا وا میدارد! تحت تاثیر نبوغ و دانش و عدالت میراث مانده از چنین مخلوقاتیست که توده ی زحمت کش و بلا کشیده ی ایرانی جرأت اعتراض نسبت به چپاول و غارت های بیکران خلفای الله و جانشینان محمد و امامان دوازده گانه را از ست داده است و تصور می کند که با زبان باز کردن و اعتراض نمودن مورد خشم و غضب خدای سبحان قرار گرفته و در نتیجه از همنشینی و مصاحبت با این برگزیدگان در دنیای آخرت و در ساحت فردوس برین محروم می گردد!!

و این از جمله ی باورها و عقاید توده هاست که نباید نسبت به آنها اسائه ی ادب نمود و مورد حمله و انتقادشان قرار داد!!

طبری همچنین می نویسد: « **عده زیادی از مسلمانان وقتی جامهای طلا را در کاخ دیدند رنگ سفید نقره را به رنگ زرد طلا ترجیح دادن و فریاد میزدند - چه کسی حاضر است که جامهای زرد را با جامهای سفید عوض نماید! ...** »

بلاذری در باره ی فتح شهر ابله (شهری باستانی در کنار رود دجله و در شمال نهر بزرگ اُبُلّه. که به گفته ی ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه (۳۰۰ قمری برابر با ۹۱۳ میلادی) معروف به ابن خرداد، به فاصله ی آن تا شهر بصره ٤ و تا شهر اهواز ۳۱ فرسنگ بوده است)، مینویسد:

« **جنگجویان مسلمان در شهر با کلوچه های ایرانی برخوردند که به آنان گفته شده بود این کلوچه های باعث فربه شدن انسان می شود. سپس آنان تعدادی از این کلوچه ها را خوردند و به بازوان خود نگریستند و پرسیدند پس چرا هیچ تفاوتی حاصل نشد؟** ».

کشور باستانی ما ایران، با همه ی عیوب و محاسن اش، به دست چنین مشاهیر و نام آورانی فتح و به زانو در آمد!

مشاهیری که به آخرین دست آوردهای فلسفی، علمی و فرهنگی جهان آن روز مسلح بودند و نسخه ای از همه ی آنچه را که در باره ی خشک و تر نوشته شده بود، نیز همراه داشتند!

بزرگ مردان و اندیشمندانی که تنها از بد حادثه، و به دلیل تغییر شرایط محیطی و آب و هوایی، فرق بین کافور و نمک طعام و تفاوت ارزشی طلا و نقره را نمیدانستند. چون اگر غیر از این می بود، میراثی گرانبها و پر ارزش را برایمان به یادگار نمی گذاشتند!! میراثی که هزار و چهارصد سال، ما را در زنجیر و بند و زندان بردگی و عبودیت و خدمت گزاری و بندگی غارتگران و تبهکاران و سفاکترین و خونخوارترین جنایتکاران تاریخ بشریت نگه داشت! در موج های دهشتناک خون های ریخته شده توسط خلفای راشدین، خلفای اموی، خلفای عباسی، اسلام پناهان مغول، سیف الاسلام های غز و سلجوقی، تاتارها، ایلخانان مغول، پادشاهان صفوی و قاجار و ... شناورمان کرد! طوفان های آتش و کشتار و چپاول و غارت را نصیب مان کرد و در نهایت به طاعون و بلای دستگاه خلیف گری شیعه با همه ی خصلت های دد منشانه و سبعیت ضد مردمی و ضد بشری اش گرفتارمان نمود!!

طبری **ثروت و گنجینه ی پادشاهان ساسانی در کاخ تیسفون را بالغ بر ۸۶۵ میلیون درهم تخمین زده است که در تاریخ**

بشریت یکی از بی سابقه ترین اموال حکومتی بوده است. وی میگوید:
« **بعد از آنکه خمس این مبلغ برای خلیفه جدا شد - بقیه جواهرات و گنجینه پادشاهان گذشته ایران بین ۶۰ هزار جنگجوی مسلمان تقسیم شد و به هر کدام از آنان ۱۲ هزار درهم رسید** ».
از دیگر فجایع ببار نشسته ی مشاهیر و نوابغ بزرگ اسلامی، یعنی همان مسلمانان صدر اسلام و تربیت شدگان مکتب اخلاق و هنر پرور محمد ابن عبدالله، پاره پاره نمودن فرش بهارستان است! این فرش نفیس و گران بها که به گفته ی تاریخ نویسان در اندازه ی ۹۰۰ متر مربع (۶۰ ذرع در ۶۰ ذرع) و از ابریشم و زمرد و دیگر جواهرات و سنگهای قیمتی بافته شده بود، نمونه ای از هنر و عشمت جهان آن روزگار به شمار می رفته است! زمینه ی این فرش، پادشاهان ساسانی را در بزم ها و باغ های بزرگ و سرسبز و شکارگاهها نشان می داده است! سپاهیان اسلام، پس از فتح تیسفون، این فرش بی نظیر را روانه ی دارالخلافه مدینه می کنند تا مورد بهره برداری امیرالمؤمنین و خلیفه ی بزرگ قرار گیرد!
عمر ابن خطاب با دیدن آن هنر شگفت تاریخی بر آن می شود تا آنرا به عنوان فتوحات اسلام و نتیجه مبارزات اعراب نگه دارد! اما علی ابی ابیطالب، امام اول شیعیان جهان و همان کسی که خود و فرزندانش صاحب و مالک ایران اسلامی محسوب می شوند و آخرین فرزند بزرگوارش یعنی صاحب زمان و مهدی موعود، از مدت ها پیش، شاید همزمان با اشغال نظامی عراق توسط نیروهای ایالات متحده امریکا و هم پیمانانش، از شهر سامره کوچ و در ته چاه جمکران سکنی گزیده است، با نگهداری این کالای پر ارزش مخالت نمود و گفت این کالای با

ارزش باید بین همه بزرگان اسلام و منادیان حق و حقیقت تقسیم شود تا همگان از آن بهره ببرند. بدین گونه فرش تکه تکه شد و هر تکه اش به بزرگی از بزرگان اسلام داده شد! در روایت ها و حدیث های معتبر اسلامی آمده است که حضرت سهم خود را به بیست هزار درهم فروخت تا نان و سرکه ای نوش جان کند!

یکی دیگر از افتخارات تاریخ ایران درفش کاویانی بود که از زمان اردشیر بابکان تا آن روز دست به دست چرخیده بود و هر پادشاهی به آن گوهر و قطعه جواهری آویخته بود! درفشان کاویان، نماد و سمبل قیام کاوه ی آهنگر علیه بیدادگری و ستم روز افزون ضحاک علیه مردمان زحمت کش و توده های تحت ستم بود!

به گزارش مسعودی: « **درفش از پوست پلنگ ساخته شده بود و نگین های یاقوت و مروارید و جواهرات سلطنتی به آن آویزان بوده است** ».

مسعودی قیمت درفش کاویانی را بالغ بر دو میلیون و دویست هزار درهم تخمین زده است! او اذعان میکند که: درفش اصلی در خزانه ملی نگهداری میشده و درفشی مشابه در جنگها مورد استفاده قرار می گرفته است!

پس از سقوط و اشغال تیسفون، نوبت بخ جنگ جلولا رسید! جنگی که به گفته ی احمدبن داود بن ونند معروف به ابوحنیفه دینوری (۸۲۸ - ۸۸۹ م برابر با ۲۲۲ – ۲۸۲ ه.ق در دوره ی سامانیان: « **آن قدر در جلولا، از ایرانیان کشتند که سراسر دشت از تن های شان پوشیده بود و از آن رو این جنگ جلولا نام گرفت** »؟

به گفته ی طبری: « **سپاه اسلام ۸۰ بار به شهر جلولا حمله کرد. زیرا نیروهای ایرانی به مقابله برخواسته بودند. اما فرمانده ایرانیان شخصی به نام خرزاد خرهرمزد (پسر عموی**

رستم) بود که تا آخرین دم جنگید. به دلیل طولانی شدن جنگ نیروهای اعراب چنیدن ماه در نزدیکی جلولا منتظر ماندند. در همین اثنا چنیدن لشکر به شمار عربها اضافه شد. آنان شروع به آتش کشیدن مزارع و روستاهای اطراف کردند تا رعب و وحشت در دل مردمان شهر جلولا ایجاد شود ».

طبری در ادامه می نویسد که: « **شهر جلولا به رسم دیرینه عرب تاراج شد و غنائم بسیاری بدست آمد. به طوری که به هر مسلمان ۹۰۰۰ درهم رسید و خمس گاوها و گوسفندان شهر که به مدینه فرستاده شد بالغ بر ۶ میلیون درهم شد** ».

سخن به درازا می کشد. اما به خاطر روشن شدن اذعان، به ویژه جوانان غیور و برومند ایران، این آینده سازان مملکت و پاسخ به یاوه گویی های روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و قلم بدستان و مزدوران جیره خوار انیرانی ای که با سؤاستفاده و مستمسک قرار دادن وضعیت آشفته و نابسامان اواخر سلطنت ساسانیان، وقیحانه و بیشرمانه ادعا می کنند که ایرانیان با طیب خاطر و پایکوبان و دشت افشانان به استقبال بیابانگردان بی فرهنگ و بی هویت رفتند و به اسلام ناب محمدی لبیک گفتند، مجبورم گوشه های بیشتری از مقاومت و پایداری ایرانیان در مقابل نیروهای شیطانی و پیام آوران جهل و جنایت را، همانطور که گفتم، با کمک تاریخ نویسان عرب و اسلامی نشان دهم! باشد که عبرت آموزان و پندگیران جامعه به خود آیند و بیش از این ملعبه دست دین و آخرت فروشان وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و دیگر فریب کاران و پادوهای نظام جنایت پیشه و خون آشام سرمایه داری غارتگر قرار نگیرند!

استان خوزستان از سال ۱۷ هجری مورد هجوم و یورش سپاه شیطان قرار گرفت.

« هرمزان » که میان یکی از قدیمی ترین خاندان خوزستانی بر خاسته بود، سپاهی گرد آورد و بر آن شد تا جلوی پیشروی و اشغالگری تازیان بیابانگر را بگیرد! سپاهیان اسلام، پس از رسیدن به « بازار خوزی ها » دست تاراج گشودند و هر آنچه را دیدند تاراج نمودند! « هرمزان » نیز با سپاه اندکش تاب مقاومت نیاورد و ضمن شکست در مقابل تازیان تسلیم گردید! طبق قرار داد صلحی که بین وی و اشغالگران تازی منعقد گردید، مناطق « مهرگان کدک » و « هرمزاردشیر » در دست وی باقی ماند! به شرط آنکه او هر ساله باج و خراج خود را به دارالخلافه مدینه به پردازد!

اما قرار داد منعقده ی صلح چند ماهی بیشتر دوام نیاورد! زیرا هرمزان، علیه اسلام پناهان دست به شورش زد و اعلام جنگ نمود. دوباره لشکری عازم شهر شد و برای دومین بار دوم قرارداد و عهد و پیمانی بسته شد! قرار داد دوم نیز به سرنوشت قرار داد اول گرفتار آمد! هرمزان، این بار مجبور به عقب نشینی و پناه بردن به شهر شوشتر شد!

به نوشته ی طبری: « **بیش از ۸۰ حمله به شوشتر برای نابودی هرمزان صورت گرفت. وی با هوادارانی که داشت به درون دژی قرار گرفت و مبارزه کرد. اعراب دژ را محاصره کردند ولی او حاضر به تسلیم نشد. در نهایت وی مجبور به درخواست امان نامه داد. (سال ۲۱ هجری) او را بسته شده به مدینه بردند وی اولین سرداری بود که زنده تحویل خلیفه مسلمانان می شد. در نتیجه عمر به وی گفت که یا اسلام بیاورد و یا کشته شود . وی با پذیرفتن اسلام جان خود را حفظ کرد . عمر برای او خانه ای تهیه کرد و مقرری ۲۰۰۰ درهم در سال تعیین کرد . بعدها که عمر ابن خطاب امیرالمومنین توسط ایرانیان ترور شد معلوم گشت هرمزان یکی از سازمان دهندگان**

این ترور بوده است! هرمزان بعدها توسط عبیدالله پسر عمر کشته شد. از اموال شوشتر به هر سوار ۳۰۰۰ درهم رسید و هر پیاده ۱۰۰۰ درهم».
در نبرد نهاوند که در سال ۲۱ هجری به وقوع پیوست، فرماندهی سپاه ایران به عهده ی فیروزان سپهسالار دلیر ایرانی بود. به نوشته ی طبری در این جنگ که آخرین نبرد بزرگ ایرانیان با اعراب بوده و تازیان آن را فتح الفتوح نامیده اند:
« **به قدری از ایرانیان کشته شد که زمین از خونها لغزنده شد و اسبان لیز خوردند و لاشه های فراوانی در شهر بر روی هم تلنبار شده بودند** ».
در سال ۲۲ هجری شهر ری به دست نعیم ابن مقرن تاراج شد و و به نوشته ی طبری، ثروتهایی که از ری به دست مسلمانان افتاد، دست کمی از فتح کاخ تیسفون پایتخت امپراتوری ایران در سر زمین عراق نداشت. پس از اشغال ری توسط تازیان، بر اساس قرارداد منعقده، مقرر شد که این شهر سالانه مبلغ ۵۰۰ هزار درهم به عنوان جزیه یا همان باج شرعی به دارالخلافه ی کوفه بپردازد.
پس از ری نوبت به دماوند رسید و فرماندار شهر که « مهست مغان مردانشاه » بود راهی جز تسلیم نداشت. مقرر شد سالانه مبلغ ۲۰۰ هزار درهم باج به کوفه پرداخت نماید
در مدارک و اسناد عربی از شهر گناوه، واقع در استان بوشهر و به فاصله ی ۹۹ کیلومتری شهر توز « برازجان »، مرکز شهرستان دشتستان، به عنوان « توج » یاد شده است!
طبری از زبان یکی از کشتارگران مسلمان که در این شهر حضور داشته چنین می نویسد:
« **تلاش برای تصرف شهر (گناوه) مدت زیادی به طول انجامید ولی سرانجام ایرانیان شکست یافتند و کشتار زیادی از**

آنان در شهر شد و تمامی اموال آنان تاراج گردید طوایف دیگری که در اطراف سواحل جنوی خلیج فارس بودند و دین شان مسیحی بود تسلیم شدند و حاضر به پرداخت خراج گردیدند . ولی فرمانده ارتش شهر که شخصی به نام « شهرک » بود حاضر به تسلیم نشد و در نتیجه در « ریشهر » (بوشهر فعلی) اردو زد و آماده نبرد با مسلمانان عرب شد و در نبرد سختی که میان آنان روی داد وی کشته شد و اطرافیان اش به قتل رسیدند ».

بلاذری نیز در باره ی مقاومت ایرانیان در « **ریشهر** » مینویسد:

« **مبارزه به طول انجامید ولی در نهایت ایرانیان و « شهرک » کشته شدند و شهر به دست عربهای مسلمان فتح شد و غنایم زیادی را بدست آوردند** ».

طبری در باره قصد حمله عربها به شهر « مکران » (واقع در سیستان و بلوچستان امروزی) میگوید:

« **عمر درباره این شهر از فرمانده لشکرش پرسید:**

- این شهر چگونه است؟

وی گفت: دشتی است کوهستانی - مردمانش قهرمان، آبش گل آلود، میوه اش کهور، خیرش ناچیز، شرش دراز و فراوانیش اندک.

عمر گفت: تا زمانی که مردم از من اطاعت میکنند لشکری به چنین جایی نخواهم فرستاد ».

ماندن در کفر و ضلالت و الحاد مردمانی که در سرزمین های خشک و سوزان و بدون منابع یا گنجینه و دفینه ای می زیستند، به مراتب به سود الله، خلفای او بر روی زمین و جهادگران کینه توز، خشن، خونریز و بی رحم و عاطفه اش بود!

ابن خلدون، جامعه شناس و مورخ عرب است، درباره ی فتح ایران توسط جهادگران فی سبیل الله!! و اشاعه دهندگان احکام و آئین جهان شمول خدای آسمانی، چنین مینویسد :

« **عرب های ذاتا ویرانگر هستند و ضد تمدن. این به ان دلیل است که آنان همواره در حال نقل و انتقال برای دستیابی به غنائم هستند. که این امر با تمدن منافات دارد. عرب عموما گرایش به تاراج گری دارد و میخواهد آنچه در دست دیگران است را از آن خود کند. زیرا که روزی اش توسط شمشیرش به دست می آید. عرب در گرفتن اموال دیگران هیچ مرز و حدی نمیشناسد و همین که چشمش به مال و متاعی می افتد آن را تاراج میکند. درنتیجه مردمانی که زیر سلطه این قوم باشند در امنیت زندگانی نمیکنند. آنان ساختمانهای اهل حرفه و صنایع را به زور میگیرند و هیچ بهایی برای آن پرداخت نمیکنند. آنان برای صنعت هیچ ارزش قائل نیستند و تنها هدفشان آن است که اموال مردم را از دستشان بیرون بکشند و در نتیجه هیچ توجهی به قومی که مغلوب ست ندارند. سپس آنان را در خودشان رها میکنند تا در آشوب و هرج و مرج باشند.** »

در یک کلام، چون به قائمه ی شمشیر و قدرت سیاسی – اجتماعی تکیه دارند، دست به هر تبهکاری و جنایتی می زنند و فجایعی عظیم به بار می آورند!

ابن خلدون در باره ی کتاب سوزی مسلمانان و فجایع بیشمارشان در ایران چنین می نویسد:

« **ایرانیان به سبب عظمت کشورشان که کوله بار چندین قرن تسلط بر جهان را در بر داشتند و تمدنی کهن را در خود جای داده بودند و به سبب استمرار پادشاهی شان علوم عقلی نزدشان بسیار بزرگ و دامنه اش گسترده بود در زمانی که ایران فتح شد کتاب های بسیاری از کتابخانه ها بدست آمد. در**

نتیجه سعد ابی وقاص به عمر ابن خطاب نامه نوشت تا درباره کتابها تصمیم گرفته شود که در اختیار مسلمان قرار گیرد. عمر پاسخ داد که همه کتابها را در آب بریزید و یا آنکه آتش بزنید. زیرا اگر چیزهایی در آنها باشد که برای راهنمایی و هدایت انسانها باشد - ما را الله هدایت کرده است و نیازی به آنان نیست. اگر هم گمراهی باشد که الله ما را از اینها نجات بدهد پس به دستور عمر همه کتابها نابود گشت و هیچ برای ایرانیان باقی نماند ».

این همه، از جهل و نادانی، عقب ماندگی، واپسگرایی و ... سرچشمه می گیرد و به عقیده ی من کوچکترین رابطه ای با عرب بیابانگرد و وحشی و عجم متمدن و مدعی فرهنگ ندارد! انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ ایران و نزول اجلال حاج روح الله موسوی خمینی و دار و دسته ی تا دیروز مبارز و حق طلبش را در نظر بگیرید! پاسداران و عمله جهل و جنایتش چه کسانی بوده و هستند؟ آیا اینان اعراب هزار و چهارصد سال پیش و مهاجمین تبهکار و کینه توز تازی بودند؟ نه! ایرانیان با فرهنگ و پر مدعایی بودند که در چهارچوب دروازه های « **تمدن بزرگ** » ایستاده و لحظه ی ورود به آرمان شهر تمدن بزرگ را انتظار می کشیدند! اینان زیر درفش اسلام و به نام جهاد فی سبیل الله، دست به چه جنایتی نزدند و چه فجایعی ببار نیاوردند؟! از کشتار و قتل عام و تجاوز به ناموس مردم گرفته، تا ویران نمودن آثار باستانی و کتاب سوزانی که در تاریخ و در نوع خود بی سابقه و بی نظیر بوده است!!

پس ریشه ی این عناد، کینه توزی، جنایت پیشگی، تبهکاری، ویرانگری، یغما و چپاولگری، همه و همه در ایدئولوژی و تفکری واپسگرا، قرون وسطایی و عقب مانده نهفته است که با اعطای قدرتی شیطانی و وعده و وعیدهای فریبنده و وسوسه

برانگیز، هر انسان ساده دل و بشر دوستی را نیز به شیطانی مجسم و خونخواره ای بی بدیل مبدل می نماید!!
عمر پس از فتوحات گسترده مسلمانان در ایران و دست یابی به غنائم و باج و خراجی فراوان، اقدام به تاسیس مکانی به نام بیت المال زد تا غنائم جنگی بدست آمده را در آن جمع آوری نمایند! سپس از مسلمانان مدینه آمارگیری کرد و نامشان را در دفتری به نام (دیوان عطاء) ثبت کرد. نخست از یاران نزدیک پیامبر آغاز کرد. سپس علی و پسرانش و در آخر **برای سربازان شرکت کننده در جنگ بدر نفری ۵۰۰۰ درهم، برای جنگهای بعد از بدر تا صلح حدیبیه نفری ۴۰۰۰ درهم، برای کسانی که در سالهای تا ۱۲ هجری جنگیده بودند نفری ۳۰۰۰ درهم، برای کسانی که بعد از سال ۱۶ هجری جنگیده بودند نفری ۲۰۰۰ درهم، مستمری سالیانه تعیین نمود. وی برای پسران امام علی که به سن بلوغ هم نرسیده بودند نفری ۵۰۰۰ درهم، برای عمار یاسر ۶۰۰۰ درهم، برای سلمان فارسی ۴۰۰۰ درهم، برای هرکدام از همسران پیامبر، به جز عایشه که همسر محبوب محمد و دختر ابوبکر صدیق بود ۱۰۰۰ درهم و برای عایشه، این حمیرای دل فریب و فریبای محمد ۱۲۰۰۰ درهم در نظر گرفت! برای زنان صیغه ای و بدون عقد نامه ی محمد نیز مبلغ ۶۰۰۰ درهم، در نظر گرفته شد. در حالیکه سهمیه ی سایر زنان مبلغی بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ درهم، بیشتر نبود!**
کینه و نفرت، تحقیر و توهین، تبعیض و نژادپرستی، سرکوب و خفقان، برخوردهای غیر انسانی و ضد بشری، و ... در نهایت به ثمر نشست و امیرالمؤمنین عمر ابن خطاب، در بامداد روز ۲۷ ذیحجه سال ۲۳ هجری در محراب مسجد پیامبر در شهر مدینه مورد حمله یک ایرانی زرتشتی اسیر شده قرار گرفت و زخمی کاری برداشت. ضارب فیروز نهاوندی نام داشت که پس

از اسارت به ابولولو ملقب شده بود! فیروز به دلیل عدم پذیرش دین مبین اسلام، به بردگی گرفته شده و در خدمت مغیره ابن شعبه به سر می برد! . وی چندین ضربه به عمر زد و ۱۲ تن از همراهان وی را زخمی نمود که بعدها ۶ تن آنان مردند و ۶ تن دیگر زنده ماندند و آن زمان که دستگیر شد خود را نیز بکشت. چند روز بعد از جراحات عمر به هلاکت رسید.
طبری مینویسد « **عمر اجازه نداده بود که هیچ ایرانی اسیر شده ای وارد مدینه شود. لیکن مغیره ابن شعبه به دلیل آنکه فیروز نهاوندی به نجاری و آهنگری و نقاشی آشنایی داشت، اجازه ی اقامت او در مدینه را از عمر گرفته بودو بعدها مشخص شد که هرمزان و چند نفر دیگر که امان یافته بودند در مدینه زندگی می کردند، در ترور عمر دست داشته اند** ».
با مرگ عمر و به قدرت رسیدن عثمان بن عفان به عنوان سومین خلیفه ی مسلمین، قیام و شورش سراسری همه ی مناطق ایران را در بر گرفت و هزاران نفر در خاک و خون خود غلطیدند! کشتار و جنایت هایی که نکته به نکته، شرح وقایع شان در کتاب های تاریخ آمده است!
نکته ی جالب و قابل توجه، پس از رأفت و عطوفت اسلامی و خدایی و برخورد بشر دوستان و منادیان دین حنیف با باشندگان سرزمین های مفتوحه و ملل مغلوب، کشتار و قتل عام ما ایرانیان، یعنی محبان خاندان علی و اهل بیت عصمت و طهارت به دست علی و فرزندان برومندش بوده و هست!
مایی که در طول تاریخ هزار و چهارصد ساله، عرض و شرف و ناموس و همه دار و ندارمان را در راه این خاندان فدا نموده و هزاران انسان بیگناه، زن، کودک، پیر و جوان را نه به دلیل دشمنی با این خاندان، بلکه صرفا به خاطر عدم پذیرش آنان به عنوان رهبر و پیشوا و امیر، به دیار عدم فرستاده و هستی شان

را به تاراج برده ایم! و هم اکنون نیز به آتش این دشمنی و عداوت کور و حیوانی می دمیم و ضمن مباح دانستن خون هموطنان سنی مذهب، زندگی آنان و فرزندانشان را به باد فنا می دهیم!

طبری می نویسد: **[« سعید ابن عاص » لشکری راهی گرگان نمود. مردم آنجا از راه صلح آمدند. سپس ۱۰۰ هزار درهم خراج و گاه ۲۰۰ هزار درهم خراج به اعراب میدادند. لیکن قرارداد از طرف ایرانیان برهم خورد و آنان از دادن خراج به مدینه سرباز زدند و کافر شدند. یکی از شهرهای کرانه جنوب شرقی دریای خزر شهر « تمیشه » بود که به سختی با سپاه اسلام نبرد کرد. « سعید ابن عاص » شهر را محاصره کرد و آنگاه که آذوقه شهر به اتمام رسید مردم از گرسنگی زنهار (امان) خواستند. به آن شرط که سپاه « سعید ابن عاص » مردمان شهر را نکشد. لیکن بعد از عقد قرار داد سعید تمام مردمان شهر، به جز یک نفر را در دره ای گرد آورد و تمام افراد شهر را از لب تیغ گذراند. در این کشتار عبدالله پسر عمر، عبدالله پسر عباس، عبدالله پسر زبیر، حسن ابن علی (امام دوم شیعیان)، حسین ابن علی (امام سوم شیعیان) در راس لشکر اسلام قرار داشتند »**].

بلاذری مینوسید:

[**« اشعث ابن قیس » آذربایجان را فتح کرد و درب آن شهر را به روی سپاه اسلام گشود. در زمان عثمان وی والی آذربایجان شد و در زمان امام علی هم در سمت خود ابقا شد. او شماری زیادی از خانواده های عرب را روانه آذربایجان کرد تا در آنجا سکنی گزینند. عشایر عرب از بصره و کوفه و شام راهی آذربایجان شدند. عده معدودی از عربان زمینهای عجمان را خریدند. لیکن اکثر عربان برای مصادره کردن زمینهای**

مجوسان با یکدیگر مسابقه نمودند. یعنی هر گروهی هرچه میتوانست مصادره میکرد . بدین صورت اموال و زمینهای ایرانیان یکی پس از دیگری به تاراج گذاشته شد و امام علی خلیفه وقت با آن مخالفتی ننمود.»]

جهت بررسی و آشنایی بیشتر با این مظهر شجاعت و عدالت و مردانگی و سخاوت و ... و والیان و سرداران گوش به فرمانش با محبان خاندان خود و مردمانی که حتی پادشاهان و امیرانشان، با هدف عوام فریبی و توجیه تبهکاری و جنایت های عدیده شان در حق مردم مظلوم و زحمتکشان پای در زنجیر تحت رهبریشان، خود را « **کلب آستان علی** » (**سگ درگاه علی**)، می نامند و ملا روضه خوانشان بر بالای منبر « **عو عو کنان** » در صدد اثبات مدعای سگ بودنش بر می آید، همان به که به تاریخ مراجعه شود!

تنها نمونه وار یاد آوری می کنیم که در زمان خلافت علی ابن ابیطالب طایفه حسکه در سیستان از فرمانهای سپاه علی سرپیچی کردند. **علی سوگند یاد کرد که ۴۰۰۰ تن از این طایفه را خواهم کشت.**

بلاذری می نویسد:

« **راهزنی و غارتگری در زمان خلافت علی به اوج خود میرسد به طوری که به خود نام (لصوص) به معنای راهزنان داده بودند** ».

بلاذری در باره نحوه برخورد با اسیران ایرانی در دوران خلافت مولای متقیان و امام اول شیعیان، علی ابن ابی طالب، که حکومت عدل و عدالت پرورش را به مدت سی سال با گوشت و پوست استخوان در سرزمین بلا زده مان تجربه می کنیم، مینوسید:

« در یکی از جنگها در نواحی خوارزم عربان شمار بسیار زیادی اسیر گرفتند. زمستان و سرما بود. در راه بازگشت رختهای ایرانیان از آنان گرفته و کنده شد.عده کثیری از اسیران از سرما و یخ تلف شدند ».

با همین مختصر در می یابیم که جهاد گران و مجاهدین فی سبیل الله، کمترین قصد و نیتی در اشاعه ی دین اسلام و بر قراری مساوات و برادری و برابری نداشته اند! بلکه بزرگترین هدف و غایت خواسته و آرزویشان، به دست آوردن زمین، پول و برده بوده است! در یک کلام، مجاهدین صدر اسلام و سرداران عرب که اکثرا در زمره ی اصحاب و انصار پیامبر اسلام بوده و در رکاب او شمشیر زده بودند، به همان اندازه مسلمان و به فکر نجات جهان و بشرت بودند، که اسلام پناهانی چون، سلطان محمود غزنوی، چنگیز خان مغول، هلاکوخان و ... حاج روح الله موسوی خمینی و دار و دسته ی جنایتکار و آدمکشش! علی و فرزندانش، همان قدر به ایران و ایرانی می اندیشیده اند که هزاران روحانی وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه! یعنی همان آنوسی های خدمتگزار و کمر بسته در راه سروری و آقایی جهانی سرمایه و به قدرت کامل رساندن دولت یهود!

جهادگران و مجاهدین فی سبیل الله ای که سواد خواندن و نوشتن نداشته اند، تفاوت کافور و نمک طعام را نمی دانسته اند، از تفاوت ارزشی و ذاتی طلا و نقره بی خبر بودند، چگونه و با چه قدرتی می خواستند به دیگران بیاموزند و آنان را از ضلالت و گمراهی برهانند؟ با کدامین دانش و بینش، وجود خدا در آسمان و فرمانروایی او بر جهان و کائنات را استدلال می کردند؟

وجود هزاران حدیث و روایت ابتدایی و مزخرف که بعدها توسط علمای علم حدیث جمع آوری و به صورت کتاب های قطور و گمراه کننده در آمده، بیانگر کدامین واقعیت تلخ و شرم

آور است؟ درست است! این حقیقت را بیان می دارند که نه تنها مسلمانان صدر اسلام و صحابه رسول اکرم از نعمت سواد و دانش سیاسی و فرهنگی و هنری بی بهره بوده اند، بلکه سایر مسلمانان نیز تا دهه ها و سده های متمادی در ضلالت و گمراهی و بیسوادی دست و پا می زده اند و این همه حدیث و روایت را به صورت شفاهی و سینه به سینه و زبان به زبان، حفظ و به نوابغ و علما و علامه های جهان اسلام که تا این زمان به تفسیر و تأویل دعاهای روئیت البول و روئیت الغایت و خون حیض و ... مشغول و سرگرمند، منتقل می نموده اند!!

با توجه به اینکه محمد و به تبع خلفای بعد از وی، پرداخت جزیه[۱] را بر ملل مغلوب غیر عرب اعم از صاحب کتاب و غیره تحمیل نمودند، چنین استنباط می شود که آیین اسلام و مغز متفکر آن محمد، هدفی مذهبی و دینی را دنبال نمی کرده است!
گرفتن جزیه و رها نمودن ملت های مغلوب در کفر و ضلالت و گمراهی کجا و دعوت به توحید و پرستش خدای یگانه و آسمانی کجا؟
علاوه بر آن، به ادعای محمد و خدای آسمانی او، همه ی ملت ها و اقوام و قبایل اهل کتاب (مسیحی و یهودی و ...)، دارای

[۱] – جزیه: مبلغ باج و خراجی است که ملل مغلوب سالانه به اعراب می پرداختند و در ازای آن از مسلمان شدن سر باز می زدند!

پیامبران و رسولانی بوده که همه از سوی خدای آسمانی و با هدف نجات بشریت رسالت یافته بودند! تا جایی که بعضی از این پیامبران (ابراهیم، نوح، عیسی و موسی)، در کنار محمد به عنوان اوللعزم شناخته و توسط مسلمانان به رسمیت شناخته می شوند! باز به ادعای محمد که آیین خود را آخرین و کامل ترین دین جهان دانسته و خود را به عنوان خاتم النبین معرفی نموده، پیروان این ادیان موظف به ترک دین قدیم و پذیرش آیین جدید و پیروی از آخرین پیامبر خدا بوده و هستند!نا گفته و نا نوشته، معلوم است که میان این گروه های توحید و بت پرستان و آتش پرستان و پلی تئست ها (چند خدایی) تفاوت ماهوی فراوانی وجود دارد! و بر خورد محمد با آنان می بایست اصلاح گرانه و کامل کننده باشد! در حالیکه چنین نیست! یعنی آنان نیز با سایر مشرکین و کفار همسانند و مانند آنان مجبور به پرداخت جزیه اند و به آنان وعده داده می شود که در آتش جهنم تا ابد شکنجه خواهند شد و آزار و اذیت می بینند!
قضیه زمانی جالب تر و قابل توجه تر می شود که می بینیم، محمد و خدای آسمانی او، پیروان دیگر ادیان توحید و آسمانی را در کنار مشرکین و کافران مغلوب به گرداخت جزیه محکوم و مجبور می نمایند، در حالیک صحبتی از گرفتن و دریافت همین جریمه ی تعیین شده از سوی خداوند، از مشرکان عرب نیست! چرا که محمد به دنبال ایجاد و به راه انداختن یک نهضت سیاسی - اجتماعی کاملا عربی علیه سایر ملل غیر عرب است! لذا بر پیکر این نهضت لباسی دینی و مذهبی دوخته است! زیرا این لباس و این شگرد انتخاب شده، بهتر و بدون دردسرتر وی را به هدفش می رساند! هدفی که جزگرد آوردن اعراب پراکنده و دائما در حال جنگ و جدال با همدیگر، و اتحاد آنان زیر درفشی

واحد و سروری و آقایی بخشیدنشان بر تمامی ملت های جهان را دنبال نمی کند!

بدون شک، به راه انداختن چنین نهضتی و راه انداختن و راه بردنش در مسیر عملی خود، نیاز مبرم و روز افزون به هزینه دارد! و از آنجا که نهضت عربیست و متعلق به اعراب، هزینه اش را می بایست ملت های غیر عرب که مغلوب خواهند شد، بپردازند!

درآغازکار و برای مدت ده سال در مکه، دعوت توسط آیات قرآنی، آنهم آیه هایی چون:

« **لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی** »[1] (در دین اجباری نیست، هدایت از گمراهی به خوبی آشکار شده است.) و « **قل یا أیها الکافرون لا أعبد ما تعبدون، و لا أنتم عابدون ما أعبد، و لا أنا عابد ما عبدتم، ولا أنتم عابدون ما أعبد لکم دینکم و لی دین** »[2] (بگو ای کافران: **من آنچه را که شما می پرستید، نمی پرستم. و شما نیز معبود به حق مرا عبادت نمی کنید. ومن به آن صورت که شما عبادت می کنید، عبادت نمی کنم و شما نیز به مانند من عبادت نمی نمایید، دین شما برای خودتان و دین من نیز برای خودم.**)

صورت می گرفت، زیرا فاقد آن نیرویی بود که با توسل به آن بتواند کسی را قهراً و با تهدید به شمشیر، مُثله کردن، مصادره ی اموال، نفی بلد، و ... وادار به پذیرش دعوت و آیین خود کند!

اما پس از هجرت به مدینه، تشکیل دولت و گردآوری آن نیروی لازم و قابل اتکاء، در حالی که در دستی شمشیر و در دستی قرآن حمل می کرد، با لحنی خشن و بیانی سراسر تهدید و

---

[1] – قرآن سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

[2] – قرآن سوره ی کافرون.

ارعاب به دعوتش ادامه داد. بدون آنکه در این راه کمترین پیوند دوستی و خویشاوندی را رعایت کند!« **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيسْعَوْنَ فِى الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يقَتَّلُوا أَوْ يصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ ينْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْى فِى الدُّنْيا وَلَهُمْ فِى الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ».**[1] **(کیفر کسانی که با خدا و رسولش می جنگند و در زمین فساد به پا می کنند جز این نیست که آنها به قتل رسانیده یا به صلیب کشند و یا دست و پایشان را به خلاف ببرند و یا آنان را تبعید نمایند؛ این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست اما در آخرت به عذاب بزرگی مبتلا خواهند شد.)**

دشمنی محمد با بت های بی آزار و ضرر و زیان جا خوش کرده در خانه ی کعبه، صرفا از آان جهت بود که وجود آنها را باعث تفرقه و جدایی قبایل، عشیره ها و خانواده های عرب می دید! امری که به عنوان سنگی بزرگ پیش پای او و اهداف دراز مدتش قرار داشت! محمد خوب می دانست و می دید که شرک و بت پرستی مردم، نه تنها شرز و زیانی به خداوند نمی رساند، بلکه کمترین نقشی نیز در زندگی مادی مردم و روابط کاری و تجاری بین آنان ندارد!

بنا بر این زمانی که در مقابل مردم ایستاد وگفت: « **إِنَّ اللَّهَ لاَ يغْفِرُ أَن يشْرَكَ بِهِ وَ يغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يشَاء**»[2] (خداوند شرك را نمی بخشد! و بجز آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد). هدفی جز ایجاد « **وحدت کلمه** » و ایجاد یگانگی در همه ی زمینه ها بین قبایل عرب نداشت!

از آنجا که وحدت سیاسی – دینی، بدون مسایل ترغیب کننده و برانگیزنده ی مادی و معنوی برای تحقق نهضت و پیش برد

---

[1] – قرآن، سوره ی المائده، آیه ی ۳۳.
[2] – قرآن، سوره ی نساء: آیه ۳۰.

اهداف دراز مدت آن که همان سروری و آقایی بخشیدن به عرب و مغلوب نمودن پارسیان، رومیان، مصریان، مردم شمال افریقا و غیره باشد، کافی به نظر نمی رسید، محمد دو راه حل و چاره جویی را در پیش گرفت:

۱ - بیشتر اعراب به علت سکونت در صحاری خشک و بی آب و علف زندگی سخت و پر مشقتی را می گذراندند! و از نعمت های تمدن و آسایش و آرامش آن روزگار نیز محروم بودند! پر واضح و روشن است که چنین مردمی، با این خلق و خوی بیابانی در مواقع درگیری با یکدیگر بر سر چراگاه یا چاه آب و گم شدن احشام و غیره، اقدام به ربودن چهارپایان و زنان و کودکان همدیگر می نمودند و بر آنچه به دست می آوردند، نام افتخار آفرین غنایم جنگی می گذاشتند! محمد عادت زندگی شبانی و بیابان گردی را به رسمیت شناخت و بدان صورت قانونی و اسلامی بخشید! زیرا کاملا واقف بود که از این طریق می تواند در افراد تحت فرماندهیش انگیزه مادی ایجاد نماید!

۲ – انگیزه ی معنوی، در نظر گرفته شده از سوی محمد نیز، کاملا با زندگی سخت و طاقت فرسای اعراب در صحاری گرم و سوزان و بی آب و علف همخوانی داشت! او بهشت خداوندی را وعده دادد و تا آنجا که قوه ی تخلیش اجازه می داد و اوج می گرفت، در باره بهشت، کوشک ها و قصر و باغ های آن، نعمت های فراوان و ابدی آن و حوران و غلمان های زیبا روی و فتانش تعرف و توصیف نمود! این جایگاه بی نظیر و افسانه ای متعلق به کسانی بود که در راه خدا مبارزه می کنند و فرامین او را مو به مو اجرا می نمایند! محمد به منظور ایجاد انگیزه ی جهاد و مجاهدت فی سبیل الله و شهادت در راه اهداف اسلام، علاوه بر بخشیدن بهشت، اعلام نمود که کشته شدگان در راه

خدا، مرده نیستند، بلکه زنده ی جاویدند و نزد خداوند خود روزی می خورند!
« وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِی سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياء عِندَ رَبِّهِمْ يرْزَقُونَ »[1] **(کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی می خورند).**
گوستاو لوبون در کتاب تمدن اسلام وعرب هدف پیامبر را این گونه توصیف می کند :
« **پیامبر اسلام توانست هدف مقدس واحدی برای تمام ملل عرب بنا نمایند؛ ملت هایی که هدف و ایده در آنها وجود نداش. همین بنای عالی پیغمبر بود که توانست به خوبی عظمت و شخصیت او را آشکار نماید، که در هیچ يك از حقایق عالم نمی توانیم مانند آن را پیدا کنیم پیروان محمد به دنبال همین هدف بود که از هیچ گونه جانفشانی دریغ نداشتند و به دنبال آن چشم طمع بهشتی داشتند که هیچ يك از متاع های این دنیا نمی توانست با نعمت های بی پایان و لذت بخش آن برابری کند** ».[2]
محمد و جمله ی کسانی که در این راه مورد مشورت و رایزنیش قرار می گرفته و از نظر فکری یاریش می رسانده اند، همه و همه انسان های فهمیده، با شعور، اندیشمند، جامعه شناس و آینده نگری بوده اند! بویژه شخص محمد که بدون ترس و وحشت، اهداف و برنامه های آینده اش را اعلام و ذره ای در صدد پرده پوشی و کتمان آنها نداشته است! او در مرحله ی نخست، به دنبال سروری بخشیدن به قریش و آقایی آنان بر کلیه قبایل و عشیره های عرب بوده است! و در مراحل بعدی اتحاد و یک

[1] – قرآن، سوره ی آل عمران، آیه ۱۶۹
[2] – تمدن اسلام و عرب، ص ۱۵۱.

پارچگی اعراب وسپردن سروری و آقایی و رهبری جهان به دست آنان را مد نظر داشته است!
پر واضح است که در کنار این هدف بزرگ و دراز مدت، به مسایل شخصی و آمال و آرزوی های خود نیز می اندیشیده است!
ابن هشام[1] و حلبی[2] در کتاب های سیره ی خود آورده اند که:
« **هنگامی که ابوطالب در بسترمرگ افتاد، عده ای از مردم قریش نزد او آمدند و از محمد نزد او شکایت بردند، و از او خواستند تا از محمد بخواهد آن‌ها و خدایانشان را رها سازد و آن ها نیز او را رها خواهند ساخت. ابوطالب نیز محمد را خواست و این مسئله را با وی در میان گذاشت محمد پاسخ داد: اگر آن چه را که می خواهید انجام دهم، آیا می توانید جوابی به من بدهید که با آن بتوانید بر اعراب فرمان روایی کنید؟ و عجم را به اطاعت و فرمانبری خویش در آورید** »؟
از این روشن تر و گویاتر نمی شود! محمد به صراحت اعلام می دارد که هدفش فرمانروایی قریش بر اعراب و به اطاعت واداشتن عجم است. بدون آنکه اشاره ای به دین و پرستش خدای یگانه یا چند گانه به میان آید!
این اولین و آخرین بار نیست که محمد بدون پرده و با صداقت هدف نهایی و خواست قلبی و باطنی اش را ب زبان می آورد و صرحتا اعلام می دارد که به دنبال چیست!
زمانی که محمد از همراهی و همیاری قریش یا خاندان پدریش نا امید می شود، تصمیم به خروج از مکه و رفتن به یثرب (مدینه) می گیرد. جایی که علاوه بر خانواده ی مادری، تعدادی

[1] – ابو محمد عبدالملک ابن هشام بن ایوب حمیریِ معروف به ابن هشام. متوفا به سال ۲ هجری.
[2] – علی بن برهان الدین حلبی شافعی.

از پیروان و مریدانش نیز زندگی می کنند! بنا بر این شبانه و مخفیانه به همراه ابوبکر صدیق مکه را پشت سر گذاشته و راهی مدینه می شود! حلبی در این رابطه می نویسد:[1]

« **هنگامی که محمد همراه ابوبکر به قصد هجرت به مدینه، مکه را ترک گفت، قریش برای دستگیر کننده یا کشنده آنان جایزه ای به ارزش ۲۰۰ شتر تعیین کرد و همه مردم ساحل نشین را نیز مطلع گردانید. سراقه بن مالک مدلجی بی درنگ در پی آن‌ها روانه شد، و آن ها را یافت، ولی خداوند آن ها را از شّر او مصون نمود. به گونه ای که سراقه به محمد اظهار داشت:**

ای محمد من می دانم که کار تو در دنیا بالا خواهد گرفت و مالک الرقاب مردم خواهی شد، پس عهد کن که آن هنگام چنانچه سوی تو آمدم مرا مورد مرحمت و کرمت قرار دهی، سپس از وی خواست تا امان نامه ای به وی بدهد، محمد از عامر بن فهیره غلام خدمت گزار ابوبکر خواست تا این امان نامه را بنویسد و به او بدهد، هنگامی که سراقه قصد بازگشت نمود به او گفت: ای سراقه نظرت چیست اگر دست بند های کسری را به دست خود کردی؟ سراقه گفت: منظورت کسری فرزند هرمز است؟ محمد گفت: آری. در اینجا می بینیم که هدف محمد واضح و آشکار است، او می خواهد سرزمین فارس را فتح کند و دارایی کسرا را به چنگ بیاورد، حتی دست بندهایش را سراقه بن مالک مدلجی به دست خواهد کرد ».

محمد، بار دیگر در جنگ خندق یا احزاب نیز هدفش را با صدای بلند و در جمع مهاجرین و انصارش بر زبان آورد و آشکار نمود! ابن هشام و حلبی در کتاب های سیره ی خود از

---

[۲] – سیره ی حلبی، جلد دوم، صفحه های ۴۳ و ۴۶.

قول سلمان فارسی، یار نزدیک محمد و مبتکر اصلی حفر خندق بر گرد شهر مدینه چنین نقل میکنند:[1]

« در قسمتی از خندق مشغول کندن بودم، که با زمین سخت بر خوردم و پیامبر در نزدیکی من بود، چون دید کار بر من سخت شده است پایین آمد و کلنگ را از دستم گرفت و با آن چنان ضربتی بر زمین کوبید که جرقه ای در زیر کلنگ برق زد، سپس ضربه ای دیگر و همان شد و برای بار سوم باز هم جرقه زد به اوگفتم: « ای رسول خدا این چه بود که با هر ضربه کلنگ برق می زد »؟ گفت: « تو هم آنرا دیدی سلمان »؟ گفتم: « آری ». گفت: « در ضربه اولی، الله یمن را برای من گشود و دردومی شام و سمت غرب را و درسومی، الله سمت شرق را بر من گشود ».

طبری، همین روایت را چنین نقل می کند: « **هنگامی که کندن زمین سخت بر سلمان مشکل گردید، رسول الله کلنگ را از دست او بگرفت و ضربتی بر آن سنگ زد، و یک سوم آن را خرد کرد و برقی ظاهر شد، رسول الله تکبیر گفت و فرمود: « کلیدهای یمن را دریافت کردم، دروازه‌های صنعا را ازهمین جایی که ایستاده ام همچون نیش سگان می بینم »، سپس ضربت دّوم را وارد کرد و یک سّوم دیگر آن را خرد کرد، و برقی از سمت روم ظاهر شد، رسول الله تکبیر فرمود و گفت: « کلیدهای شام را دریافت کردم، به خدا قصرهای سرخ آن را می بینم و ضربت سّوم را فرود آورد ، و باقی مانده ی سنگ را خرد کرد و جرقه ای پدیدار شد، رسول الله تکبیر فرمود وگفت: « کلیدهای فارس را دریافت کردم، به خدا از همین جا که**

---

[1] - سیره ی حلبی، جلد دوم، صفحه های ۳۱۳ و ۳۱۴. ، همچنین سیره ی ابن هشام، جلد دوم، صفحه های ۴۸۹ و ۴۹۰.

ایستاده ام قصرهای حیره و مداین را همانند نیش های سگان می بینم » و شروع به وصف گوشه و کنارهای فارس برای سلمان کرد، وسلمان او را تصدیق می کرد و می گفت: « راست گفتی ای رسول الله شهادت می دهم که فرستاده الله هستی »، سپس رسول الله گفت: « این ها ای سلمان فتوحاتی هستند که پس از من، الله برای مسلمانان خواهد کرد ».[1]

تمام اندیشه و خواب و خیال محمد، فتح جهان و سروری بخشیدن به عرب است! این مهم چنان فکر و ذهن او را به خود مشغول داشته که هر پدیده ناچیز و پیش پا افتاده ای به این مسئله ربط داده و به خیال پردازی و خلق داستان ها و قصه های رؤیایی می نماید!

« **هنگامی‌که منافقان از گفتگوی او با سلمان در روز خندق با خبرشدند، جمعی از آنان از جمله معتب بن قشیر اظهار داشت « آیا تعجب نمی کنید از این که محمد به شما امید و وعده های دروغ می دهد، و ادعا می کند ازیثرب(مدینه) کاخ های حیره و مداین کسری را می بیند، که برای شما فتح خواهند شد، در حالی‌که شما خندق را از روی ترس حفر می‌کنید و قدرت رویارویی با دشمن را ندارید؟».**[2] ذهن حاضر جواب و آماده ی محمد، فورا این آیه را در پاسخ معتب بن قشیر، نازل و با صدای بلند به وی تحویل داد: « **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَ تَنزِعُ الْمُلْكَ ممَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِیدِكَ الْخَیرُ إِنَّكَ عَلَىَ كُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ»**[3] **(بگو: بارالها! مالك حکومت ها تویی، به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی،**

---

[1] – محمد ابن جریر طبری، جلد دوم، ص ۶۰۲.
[2] - سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ۳۱۴. تاریخ طبری، غزوه خندق، جلد دوم، ص ۶۰۲. سیره ی ابن هشام، غزوه خندق، جلد سوم، ص ۲۲۲.
[3] – قرآن، سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۶.

و ازهرکس بخواهی، حکومت را می گیری، هر کس را بخواهی، عزت میدهی، و هر که را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبی ها به دست توست، تو بر هر چیزی قادری).

با این وجود، اگر بخواهیم روایت ها و احادیث علمای علم حدیث و سیره نویسی های مسلمانان معتقد و پیرو دین حنیف را ملاک و معیار سنجش خود قرار دهیم، که درستش هم همین است! در می یابیم که محمد در رفتار و کردار شخصی، و بر خورد با اطرافیانش فردی بوده چون دیگرانی که در جوامعی عقب مانده، بیسواد و کاملا فناتیک به قدرت می رسند و صاحب کبکبه و دبدبه ای می گردند! افرادی که از ذلت و خواری اطرافیان، بر خوردهای حقیرانه، رفتار چاپلوسانه و حتی سالوسانه ی آنان لذت می برند و احساس شعف و شادی می نمایند و بدین طریق روح تملق پذیر و تشنه ی قدرت خود را ارضاء می نمایند!
به دیگر سخن، محمد، کوچکترین تفاوتی با ملاهای دوره گرد و روضه خوان امروزی نداشته و بمنظور حفظ چهره و موقعیت خود به عنوان یک قدیس و ابر انسان، ضمن پر و بال دادن به اوهام و خرافات و حماقت و جهل و نادانی مردم، بدانان اجازه می داده تا به کثافت کاری و اعمال چندش آوری چون خوردن آب دهان او یا مالیدن روی زخم ها و جراحت ها نیز استفاده کنند! یعنی همان جادو و جنبل و دعا و تبرک آّب دهان (شربت دهانی) که متاسفانه تا کنون در جامعه ی عقب مانده و تو سری

خورده ی ما پا بر جا مانده و به عمر نکبت بار و عوام فریبانه ی خود ادامه می دهد!

او آگاهانه از اقدام اطرافیان در رابطه به تبرک جستن به نعلین او، قاپیدن آب دهان و آب وضو و ... چشم پوشی می کند و سخنی به میان نمی آورد! زیرا باید به صورت یک قدیس بماند و مردم خویشتن را در برابرش حقیر و واجب الاطاعت احساس کنند!

حلبی می نویسد: « **ابن مسعود در خدمت وی بوده و از نعلین وی نگهداری می کرد و هر گاه می نشست ابن مسعود دو دستش را در درون نعلین پیامبر می‌کرد و آن‌ها را نگاه می داشت تا موقعی که پیامبر برمی خاست** ».[1]

حلبی در ادامه می نویسد: « **و این نشان می دهد که ابن مسعود فقط از برای تبرک نعلین او را آذین دو دستش می کرد. اکنون می پردازیم به شرح آن‌چه که عروه بن مسعود در روز حدیبیه شاهد بوده. قریش او را برای مذاکره با محمد پیرامون عدم تمایل قریش به ورود او و یارانش در آن سال به مکه فرستاد بود. در جریان مذاکره پیرامون این مسئله ابن مسعود ملاحظه کرد که چگونه یاران محمد با او رفتار می کنند و چگونه برای قاپیدن آب وضوی او تا سرحد مضروب کردن هم دیگر حمله می برند و هنگامی که آب دهان می انداخت هرکس موفق به قاپیدن آن می‌شد، بر چشمان و پوست خود می مالید و تار موئی که از سرش جدا می شد، فوراً برداشته می شد و وقتی سخن می گفت صدایشان را پائین آورده و آرام می شدند و از روی احترام در چشمان او خیره نمی شدند. وقتی عروه به مکه بازگشت به قریشیان گفت: ای مردم قریش، من هم اکنون نزد کسری در مُلکِ وی و نزد قیصر روم در مُلکِ وی و نزد**

[1] - سیره ی حلبی، جلد سوم، ص ۳۲۵.

نجاشی در مُلکِ وی بودم، به خدا پادشاهی را چون محمد در میان یاران خود ندیدم و مردمی را نیز دیدم که او را به خاطر چیزی هرگز تسلیم نخواهند کرد، پس دررأی و نظرتان بیش‌تر تعمق کنید ».[1]

ابن قیم[2] در زادالمعاد حدیث عروه را به گونه ای دیگر نقل و در این باره می نویسد: « **عروه آن گاه رفتار اصحاب رسول الله را نظاره کرد، به خدا آب دهانی نیانداخت، مگر آن که در دست یکی از آن‌ها افتاد و با آن صورت و پوستش را بمالید و چنانچه دستوری می داد، فوراً اجرا می‌کردند و اگر وضو می گرفت بر سر آب وضوی او نزدیک بود که نزاع در گیرد و اگر سخن می گفت صدای شان را آرام می کردند. و از روی احترام در چشمان او خیره نمی شدند، او طرح عاقلانه را بر شما عرضه کرده است آن را بپذیرید »**.[3]

در همان روز حدیبیه، محمد تصمیم به اصلاح و کوتاه کردن موی سرش می گیرد! حلبی در باره ی این اتفاق چنین می نویسد:

« **سپس رسول‌الله وارد چادر چرمین قرمز خود شده و سلمانی را برای کوتاه کردن موی خود فرا خواند. سلمانی موی ها را بر روی درختی بیفکند، مردم آن‌را ربوده و میان خود تقسیم کردند، اُم عماره چند پیچه از آن‌را برداشت که پس از شستن، آب آن‌را به مریض می داد و شفا می‌یافت. از أنس چنین نقل شده است: رسول الله را دیدم که مویش را به دست سلمانی سپرد و هر تار آن که می افتاد دستی آن را می قاپید »**.[4]

---

[1] - سیره ی حلبی، جلد سوم، ص ۱۵.
[2] – امام شمس الدین ابی عبدالله بن قیم جوزی.
[3] - زادالمعاد، فصل ۱، غزوه ی حدیبیه.
[4] - سیره ی حلبی، جلد سوم، ص ۲۳

حلبی در باره ی روز ورود محمد به مکه می نویسد: « **پیامبر به سوی چاه زمزم رفت و عباس سطل آبی از آن پُر کرد، پیامبر از آن آب بیاشامید و وضو گرفت و قطره ای نریخت، مگر آن که مسلمانان آن را قاپیدند و چنانچه به انداز ه‌ی آشامیدن بود، آن را می آشامیدند و در غیر این صورت بر پوست بدن خود می مالیدند، مشرکان که ناظراین صحنه بودند، به هم دیگرمیگفتند: پادشاهی به این مقام نه دیده و نه شنیده ایم** ».[۱]

این رفتارها و اجازه ی چنین بر خوردهایی چه معنی و مفهومی می دهد؟ آیا همین شیوه ی برخورد را مردم ایران از جانب حاج روح الله موسوی خمینی، سید علی حسینی خامنه و هزاران روحانی وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه ندیده و تجربه نکرده اند؟ حاج روح الله خمینی، تا زمانی که در عراق سکونت داشت، به گفته ی مردم آیت الله و به قول خودش طلبه ای بیش نبود! به یک باره سر از سطح ماه در آورد! بدون آنکه تا پایان عمر در این باره سخنی بگوید یا اشاره ای گذرا بنماید! در نوفل لو شاتو و در خاک فرانسه، نایب الامام شد! به مجرد رسیدن به ایران و قدم گذاشتن به خاک فرودگاه مهرآباد، امام و روح خدا گردید!

بعدا هم رفتار و کردار تبهکارانه و جنایتکارانه او و دیگر روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه در حق ولینعمت هایش را نه تنها مردم اسیر و پای در زنجیر ایران دیدند و تجربه کردند، بلکه جهانیان نسبت به آنان اعلام انزجار و تنفر نموده و کماکان می نمایند!

در باره ی محمد، عجیب تر چیزی که می بینم و می خوانیم، مسئله ی آب دهان مبارکشان است! آب دهانی که در همه ی حالات نه تنها طاهر، پاک، منزه و تبرک شده است، بلکه داروی

---

[۱] - سیره ی حلبی، جلد سوم، ص ۸۸.

هر دردی نیز به‌شمار می رفته است. به حدی که خود حضرتش نیز باورشان شده بوده و از آن برای التیام زخم ها و جراحت ها استفاده می کرده است!

« **معاذ بن عمرو بن الجموع می گوید: وقتی با ضربه ی شمشیر ساق پای ابوجهل را به دو نیم کردم، فرزندش عُکرمه ضربه ای بر شانه ام زد، دستم به گونه ای برید که با پوستی بر تنم آویزان ماند، من‌هم پایم را برآن نهادم و آن را جدا ساختم چون آزارم می داد و در روایتی: آنرا نزد پیامبر آورده و پیامبر بر آن آب دهان انداخته و دوباره بر سر جایش نهاده و چسبانده شد** ».[1]

بنا بر این وجود امدادهای غیبی در جنگ هشت ساله ی بین ایران و عراق و زنده شدن و شفا یافتن آن همه سپاهی و بسیجی نیز، خارق العاده و دور از باور نبوده است! و جا دارد که محمود احمدی نژاد، در مقر سازمان ملل متحد، با هاله ای از نور ظاهر شود و بر این ادعا پای بفشارد که اکثر نمایندگان حاضر در جلسه آن فره ی ایزد و نور سرمدی را دیده اند!!

حلبی همچنین می نویسد که: « **وقتی عینه بن حصن شترهای پیامبر را غارت کرد، ابوقتاده و عده ای دیگربرای یافتن آن‌ها به راه افتادند تا این که به آن‌ها رسیدند و با آن‌ها در گیر شدند، که ضمن این در گیری تیری بر پیشانی ابوقتاده نشست. و او آن را بیرون کشید به گمان این که سر آهنین آن نیز بیرون آمده است. هنگامی‌که چشمان پیامبر بر وی افتاد، از او پرسید: « این چیست که بر پیشانیت می باشد »؟ گفت: « تیری که به من اصابت کرد ». پیامبرگفت: « به من نزدیک شو»! پس سر آهنین آن‌را به گونه ای ملایم از پیشانیم بیرون آورد و بر زخم آن آب دهان انداخت و کف دستش را بر آن نهاد. قسم به آن که**

---

[1] - سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ۱۷۱.

نبوت را به او عطا کرد، درد آن شدت نیافت و چرکین هم نشد
».[1]

در همه ی زمان ها و مکان ها، محمد همانند یک بیمارستان و پلی کلینیک مجهز و سیار در خدمت پیروان و یارانش بوده تا با ذره ای مبارک دهان از مرگ برهاند و زندگی دو باره ببخشد!

با چنین تبلیغات مسموم و تخدیر کننده ایست که توده ی زحمت، خام و تحمیق شده و نه تنها چشم بر روی تبهکاری ها و ویرانگری های، دار و دسته ای منفعت طلب، جهل و اوهام و خرافات پراکن حرفه ای و خدمتگزار قدرت های ضد مردمی و چپاولگر داخلی و خارجی می بندد، بلکه با ریختن بیش از دو میلیون نامه ی امضاء شده در **چاه جمکران**، نجات و بهروزی و سعادت خود را از پشتیبان، حمایتگر و منبع تغذیه ی فکری همین تبهکاران مطالبه می کند!

با همین اوهام پراکنی هاست که ایرانی مدعی تمدن کهن و فرهنگ غنی و پر بار، نیمی از جمعیت فعال و سازنده ی کشورش و از همه مهمتر، مادر و خواهر خود را خوار و ذلیل می دارد و آنان را در شمار آدمیان نمی شمارد!

با قدرت همین مؤثرترین و مخرب ترین افیون جامعه ی بشریست که زن ایرانی، با همه ادعاها، زمانی هم که در اروپا و پس از آشنایی با تمدن غرب و حقوق و مزایای بی بند و بارانه ی دنیا سرمایه داری، و اهداف جنایتکارانه ی زن کالایی و رونق و بسط تجارت سکس و فحشاءی آن، روی به مبارزه به اصطلاح حق طلبانه و برابری جویانه می آورد، همه ی تلاش و کوشش را بر این موضوع می گذارد که: « **چرا مردان حق گرفتن چهار زن داشته باشند، ولی زن نتواند به طور همزمان با چهار مرد یا بیشتر زندگی کند؟!** »

---

۱ - سیره ی حلبی، جلد سوم، ص ۶.

یا:
« **زمانیکه مردان به خود اجازه می دهند به زنانشان خیانت کنند و با هر زنی بخوابند، زنان هم این حق را برای خود قائلند که به شوهرانشان خیانت کنند! بنا بر این آقایان بروند و هر غلطی که دلشان می خواهد بکنند!** ».
درست است که این بانوان محترم را که اکثرا تعطیلات نوروزی و تابستانی شان را در ایران اسلامی و در کنار برادران اسلام پناه سپری می کنند، غم ایران و ایرانی نیست! از مشاهده، خواندن و شنیدن اخبار فاجعه بار فساد و فحشاء و اعتیاد روز افزون، سرکوب زنان، بیکاری کارگران، ازدیاد زنان و دختران تن فروش و کودکان خیابانی، چپاول و یغمای ثروت های مادی و معنوی مملکت، تجارت سکس و شهوت سردمداران رژیم، بیداد سرمایه داری و ... کک شان هم نمی گزد و به آنجایشان حواله می دهند و چنانچه مشکلی نیز با جمهوری اسلامی و دستگاه خلیفه گری شیعه دارند، صرفا به دلیل سخت گیری های ظاهری و عدم اجازه ی بی بند و باری چون غرب است! ولی همه موضع گیری ها و هذیان گویی های بیمار گونه شان از همین فرهنگ منحط و تعالیم سراپا مضر و ویران کننده نظأت گرفته و می گیرد!
با اتکاء به همین فرهنگ منحط و سم پاشی های هزار و چهارصد ساله ی گذشته است، که به اصطلاح روشنفکر و مبارز مترقی و مسلح به فلسفه ی علمی و ... پس از تحمل سال ها مرارت و بدبختی و نکبت و ادبار در غربت، با سر افکندگی و شرمساری، نه تنها به پای بوس جنایتکاران و تبهکاران روزگار می رود و از آدمکشان و ویرانگران و دشمنان تاریخی اش طلب عفو و بخشش می نماید، بلکه به خبرچینی و مزدوری دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی اش نیز تن داده و پس از

بازگشت از استراحت و دید و باز دیدهای طفر نمون به مبلغ و مروج همین اوهام و خرافات مبدل و بساط سینه زنی و زنجیر زنی و آش نذری و ... را به راه می اندازد!

حلبی می نویسد:

« **در جنگ (حُنین) خالد بن الولید زخم برداشت، یکی از اصحاب پیامبر روایت کرد:** « **پس از این که خداوند شکست را نصیب کفار نمود و مسلمانان به جایگاه‌های خود بازگشتند، پیامبر را دیدم که میان مسلمانان می‌گشت و سراغ خالد بن الولید را می گرفت، تا این که جایگاه او را به وی نشان دادند. پیامبر او را دید که از شدت جراحات وارده، به بار و بندیل خود تکیه داده است، پیامبر بر زخم او آب دهان انداخت و آنرا شفا داد** ».[1]

حال ببینیم، **این خالد بن ولید،** معروف به **سیف الاسلام** (شمشیر اسلام)، **سیف الله المسلول** (شمشیر برهنه خدا)، و ... سلف سرداران سپاه پاسداران دستگاه خلیفه گری شیعه و سربازان گم نام امام زمانی چون سردار نقدی، سردار رادان، سردار زارعی و دیگر جنایتکاران تاریخ معاصر ایران کیست؟

و این جنایتکاران بالفطره و ضد مردمی، چرا و به دلیل و بر اساس کدامین فرمان و رهنمود، مملکت را به فساد و تباهی کشانده و به نحوی روزافزون بر دامنه وسعت و محدوده ی باتلاق متعفن فساد، فحشاء، اعتیاد و هزاران بدبختی و نکبت و ادبار دیگری دامن می زنند؟

و سردار زارعی، این برادر مسلمان، مکتبی، بازوی اسلام ناب محمدی و سرباز جان بر کف امام زمان، چطور به خودش جرأت می دهد، زنان و دختران مردم, یعنی نوامیس ملتی را که وظیفه نگهبانی و پاسداریشان به عهده او گذاشته شده، مورد

---

[1] - سیره ی حلبی، جلد سوم، ص ۱۱.

سئواستفاده های رذیلانه و حیوانی جنسی و شهوانی قرار دهد و وادارشان نماید تا لخت و برهنه در برابر خدا به عبادت و نیایش بایستند؟ آنهم در مملکت امام زمان، حکومت عدل علی و در عصر خلافت فرزندان و اولاد محمد و علی!!

خالد بن ولید یکی از اصحاب محمد بود که در سال شش یا هفت هجری بعد از صلح حدیبیه به اسلام روی آورد و در رکاب محمد قرار گرفت! وی قبل از مسلمان شدن، در ردیف سرسخت ترین مخالفان و دشمنان محمد و آیین او قرار داشت و فرماندهی از فرماندهان لشکر مخالفین در جنگهای بدر احد و خندق بود و کسی بود که در جنگ احد با حمله به مسلمانان از شکاف کوه بزرگترین ضربه در احد را به اسلام وارد آورد و بعد از این اقدام خالد بود که حمزهعموی محمد و ملقب به سیدالشهداء کشته شد!

کار وی، بیشتر در دوران خلافت خلیفه اول یعنی ابوبکر و در جریان حمله به ایران بالا گرفت! در این ماموریت نان و آبدار، خالد از هیچ گونه جنایت، ویرانگری، کشتار، چپاول و یغما، تجاوز به ناموس و عرض و شرف مردم و ... فرو گذار نکرد و به ثروتی هنگفت و بادآورده دست یافت!

محمد بن جریر طبری و ابوالحسن علی *بن* ابی الکرم محمد، معروف به ابن اثیر، دو تن از تاریخ نویسان و محققین برجسته ی جهان اسلام معتقدند که فساد، تباهی، وحشیگری و رسوایی خالد به جایی رسید که عمر ابن خطاب، خلیفه ی دوم مسلمین، تصمیم به مصادره ی اموال و سنگسار **شمشیر برهنه ی الله** و **شمشیر اسلام** گرفت! ولی به دخالت و وساطت صحابه و بزرگان دین، تنها به مصادره ی اموالش اکتفا نمود!

« **خالد بن ولید بدون توجه به مسجد آمد و روی دوش او قبایی بود که جای شمشیر در آن بود و عمامه ای پوشیده بود که در**

آن تیرهایی قرار داده بود پس زمانی که داخل مسجد شد عمر بلند شد و تیرها را از عمامه او در آورد و شکست سپس به او گفت آیا ریا می کنی مرد مسلمانی را کشتی و با همسرش همبستر شدی به خدا قسم تو را با سنگی که خود درست کردی سنگسار خواهم کرد. »[1]
و اما اصل ماجرا، بدان گونه که دو نویسنده فوق و دیگر تاریخ نویس به تصویر کشیده اند:
« قبیله بنی یربوع، قبیله ای بزرگ و باشخصیت بودند، و ریاست آنان بر عهده « **مالك بن نویره** » بود! مالك، شخصیتی بزرگ و محترم بود، با قبیله اش شرفیاب محضر رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم شدند و اسلام آوردند. و از جمله قبائلی بودند که تا آخرین لحظه وفادار به اسلام بودند. از آنجائیکه مالك، شخصیتی برجسته بود، رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم او را نماینده خود قرار دادند که صدقات مردم آن صفحات را جمع آوری نموده و به نیابت از طرف آن حضرت، بین فقراء تقسیم کند،و نیازی به آوردن آن صدقات به مدینه نباشد. وقتی ابوبکر روی کار آمد، مالك از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و تسلیم او نشد.
ابوبکر به بهانه اینکه چون مالك بن نویره صدقات را نفرستاده پس منکر زکات شده، خالد بن ولید را به جنگ مالك بن نویره فرستاد. خالد و همراهانش شبابه بر مالك و قبیله بنی یربوع وارد شدند. آنها نیز اسلحه های خود را برداشتند. هنگام نماز، اسلحه ها را بر زمین گذاشته مشغول نماز شدند. خالد بن ولید فرصت را غنیمت دانسته دستور داد مالك بن نویره را دستگیر کردند، و دستور داد سر او را از بدن جدا کنند. مالك به او گفت: « چرا چنین فرمانی در حق من می دهی »؟ گفت: « تو مرتدّ شده ای

[1] – تاریخ طبری، جلد دوم، ص ۵۰۴ – تاریخ ابن اثیر، جلد دوم، ص ۳۵۹.

». مالك گفت: « چند لحظه قبل ما با شما اذان گفتیم و نماز خواندیم و عبادت بجا آوردیم، چگونه مرتدّ شده ایم؟ لااقلّ مرا به مدینه بفرست تا با خود ابوبکر به مذاکره بنشینم و خواسته های او را اجرا کنم ». ولی آخر الامر خالد دستور داد سر از بدنش جدا کردند، و در **همانشب با زوجه مالك همبستر شد،** و سر مالك و مردان قبیله بنی یربوع را هم بجای هیزم، زیر دیگ غذا نهادند.[1] انتشار این خبر در مدینه بلوایی بپا کرد. امیرالمؤمنین علیه السّلام که مظهر غیرت و حقّ پرستی و دفاع از مظلوم است بماند. حتّی امثال عمر بن خطّاب، سعد بن ابی وقّاص و طلحه حرکت کردند و به سراغ ابوبکر رفتند. و این عکس العملها کاملاً به مورد بود. **از طرفی قتل عمدی مسلمانانی، از طرفی زنای با زوجه ای که تازه شوهرش را کشته اند.** هنگامیکه خالد به مدینه برگشت، عمر بن خطّاب به او گفت:

« **تو آدم زناکاری هستی و من خودم تو را رجم خواهم کرد** »[2]

سر و صدا و بلوایی که در مدینه برپا شده بود، با دخالت و تصمیم خلیفه ی بزرگ مسلمین، ابوبکر صدیق، صحابه ی محمد، یار غار او و از همه مهمتر مدافع حقوق مسلمانان و پاسدار بیضه ی مبارک اسلام به خوبی و خوشی پایان گرفت و با اجرای حکم شرع، آبروی اسلام عزیز کاملا محفوظ ماند! او نظری به خالد بن ولید کرد و گفت: « **به نظر من ای خالد، کار بدی انجام داده ای و در تشخیص وظیفه ات به خطا رفته ای، مبادا مجدداً با این زن همبستر شوی، باید از او جدا شوی!** ».

---

[1] - مراجعه شود به: تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، طبقات ابن سعد، نوشته ی ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع، ملقب به ابن سعد و ...

[2] – در زمان خلافت عمر ابن خطاب، به فرمان وی، خالد بن ولید والی دمشق شد! ابی‌اسحاق السرماری ذهبی، در کتاب سیر اعلام النبلاء، جلد ۱، ص ۳۷۸.

این مکتب عدالت و قسط، انسان ساز و ... است که روحانیت وقیح و بیشرم وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و سرداران و سربازان بی اصل و نسب امام زمان در آن آموزش دیده و تربیت شده اند!

حال بر سر چاه جمکران، چون مادران فرزند مرده زار بزن و در انتظار فرج آقا امام زمان بنشین! تا صبح دولتت بدمد!

از هر چه بگذریم، گفتگو و بحث در باره آب دهان مبارک محمد، جال تر و خواندنی تر است! چون نه تنها به عنوان یک آب دهان ساده و عادی معجزه گر است، بلکه حکمتی فراتر و برتر از همه ی آنتی بیوتیک ها و کورتیزون های شیمیایی مصنوع دست بشر، اثر می گذارد و نه تنها زخم ها و جراحت های وارد را تسکین و خوب می کند، همه ی سلول های از بین رفته و منهدم شده را نیز ترمیم و چون روز نخست باز سازی می نماید!

مهمتر اینکه، این حکمت متعالی و معجزه ی برتر آفرینش جز اعتاقادات و باورهای توده هاست! باورهای مقدس و غیر قابل تجاوز و تعدی و دست بردی که می بایست تا جاودان و حتی بعد از ظهور قائم آل محمد و مهدی موعود پا بر جا و خدشه ناپذیر بمانند و چون مردمک چشم از آنها نگهبانی و پاسداری شود!! آنهم توسط روشنفکران، قلم بدستان و علم آموختگانی که سنگ محرومیت، بدبختی، نکبت و ادبار توده را بر سینه می زنند و برای خالی نبودن عریضه، شکوه و شکایتی نیز از گند و کثافتی که در پرتو حکومت الله و روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری دامن کشور . ملت را گرفته می نمایند!

در سیره ی ابن هشام پیرامون غزوه ی خیبر آمده است:

« **رسول خدا فرمود: همانا فردا این رایت را به مردی خواهم داد که خدای و رسول او را دوست دارد. خدا خیبر را به دست**

او می‌گشاید. او هرگز نمی‌گریزد. پس علی رضوان الله علیه را بخواند. و او به درد چشم مبتلی بود پس رشحه ای از آب دهان در چشم او چکانید و گفت: « خذ هذه الرایة فامض بها حتی یفتح الله علیک » این رایت را بگیر و آن را با خود ببر تا خدای خیبر را بر تو بگشاید ».[1]

در زادالمعاده آمده است:

« رسول الله در چشمان علی آب دهان انداخت و او را شفا داد. به گونه ای که انگار هیچ دردی نداشته است و پرچم را به - دست وی سپرد. هم چنین در زادالمعاده آمده است: رفاعه بن رافع گفت: در روز بدر تیری یکی از چشمانم را کور کرد، رسول الله در آن آب دهان انداخت و برایم دعا کرد پس آزاری از آن به من نرسید ».[2]

پیرامون طبابت عمومی و عام المنفعه ی محمد نیز در کتب روایت ها و احادیث علمای اسلامی بسیار نوشته و نقل آورده شده است! برای نمونه، حلبی در باره ی اتفاقی که به هنگامه ی غزوه‌ی ذات الرقاع روی داده در سیره ی خود می نویسد:

« در این غزوه زنی صحرا نشین به همراه فرزندش نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول الله این فرزند من است که شیطان بر وی غلبه کرده. پیامبر دهان او را باز کرد و در آن آب دهان انداخت و گفت: رانده شو ای دشمن خدا، من فرستاده ی خدا هستم. و به آن زن گفت: فرزندت را در یاب آن‌چه گرفتارش بوده عود نخواهد کرد. و همان نیز شد ».[3]

---

[1] – سیره ی ابن هشام، جلد دوم، ص ۳۳۴.

[2] - زادالمعاد، غزوه ی خیبر، جلد ۱، ص ۱۱۰.

[3] - سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ۲۷.

و چه خبیث و ملعون است شیطان که رسول خدا را نمی شناسد و تا آن هنگام که حضرت خودش را معرفی نمی کند، حاضر به ترک جسم و روان بچه ی مظلوم و بی گناه نیست!

به راستی این عمل و اقدام متهورانه!! چه تفاوتی با کار و عمل شیادانه ی ملایان جن گیر و به اصطلاح متخصصین کلاهبردار و عوام فریب طرد و بیرون کردن ارواح خبیث و پلید از جسم پای در بندان جهل و اوهام و خرافات دارد؟ شیادانی که روستایی بخت بر گشته را بر روی زمین می خوابانند! با کارد یا چاقویی آهنین به گردش دایره ای می کشند و با ترکه های تر و تازه یا تازیانه بر جسم ناتوانش می کوبند و می گویند: « **به اذن خدای تبارک، خارج شو خبیث** »؟!

باز هم حدیثی ازحلبی که از مسلمانی به نام حبیب بن عبدالرحمن نقل می کند: « **در روز بدر پدر بزرگم حبیب مجروح گردید و زخمش دهان باز کرده بود پیامبر در آن آب دهان انداخت و آن را با دست‌هایش بست و به حالت اول برگردانید و زخم التیام یافت** ».[1]

و باز حلبی از قتاده بن نعمان چنین نقل می کند:

« **در غزوه ی احد چشمانم مورد اصابت قرار گرفتند و بر گونه هایم آویزان شدند، نزد رسول الله آمدم، او آن ها را به‌جای اول بازگردانید و آب دهان بر آن‌ها انداخت و درخشش سابق خود را مجدداً باز یافتند** ».[2]

این هم از جراحی پلاستیک و پوست و زیبایی!

یی خود و بی جهت نیست که ملایان روضه خوان و دین و آخرت فروشان، در جمع مردم و بر بلالای منابر ادعا می کنند و ریشه ی همه ی علوم دنیا در اسلام است و فرنگی ها و ینگه

---

[1]- سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ۱۷۸.

[2] - سیره‌ی حلبی، جلد دوم، ص ۲۵۲.

دنیایی همه چیز را از ملل مسلمان دزدیده اند تا بر آنها آقایی و سروری کنند!
از دیگر مسائلی که به عقیده من به درد دنیای امروز، با توجه به میزان گرسنگان جهان و افزایش شمار روز افزونشان از یک سو، و نجات نظام سرمایه داری گرفتار در چنگال بحران، یعنی بزرگترین معضل لاعلاجی که برای نخستین بار با این حدت و وسعت و به نحوی باور نکردنی دامن آلوده اش را گرفته و بیرحمانه گلویش را می فشارد، از سوی دیگر، حکمت و معجزه ایست که در جنگ خندق از ناحیه محمد به وقوع پیوسته است!
کاش به جای این همه ملای یاوه گو و مردم فریب و زالو صفت، از پشت وی و از میان سلاله ی پر شکوه و با عظمتش یک نفر ، چون او، قدم به عرصه ی گیتی می گذاشت و جهان را از مصیبت گرسنگی، حداقل در جهان اسلام نجات می داد!
درسیره ی حلبی آمده است:
« اهل خندق دچار گرسنگی شدند و به گفته ی برخی از اصحاب: سه روز بر این حالت گذشت و غذائی نبود که بخوریم و پیامبر از فرط گرسنگی سنگ بر شکم خود بست و در روایتی: وقتی جابربن عبدالله انصاری پیامبر را چنین گرسنه دید از وی اجازه خواست تا به خانه برود. پیامبر به او اجازه داد، جابر می گوید: نزد زنم آمدم و به او گفتم: پیامبر را خیلی گرسنه یافتم، آیا چیزی داری؟ گفت: به اندازه‌ی یک صاع (کیل) جو و یک بُز ماده ی کوچک، پس بُز را سر بریده و گوشت آن را در دیگی سنگی گذاشته وجو را آرد کردم، شب هنگام نزد رسول الله رفته و آهسته به وی گفتم مقداری کم غذا دارم، تو ای رسول الله و یک یا دو مرد بر خیزید. انگشتانش را درانگشتان دستم فرو برد و گفت: چه اندازه است؟ برایش شرح دادم، گفت: بسیار خوشمزه، همگی نروید و خمیرتان را نیز

نپزید تا بیایم. سپس فریاد زد: ای اهل خندق، جابر برای شما ضیافتی داده، بشتابید. پس رسول الله پیشاپیش مردم آمد. من آن چنان دچار خجالت شدم که فقط خدا می‌داند، به خدا قسم که یک رسوائی بود، رسول الله گفت، ده نفر، ده نفر، ده نفر وارد شوید، آن هم بعد از آن که خمیر را بیرون آوردم. و او در آن آب دهان انداخت و متبرک ساخت، سپس به سوی دیگ سنگی رفته و در آن نیز آب دهان انداخت، سپس بسم الله گفته و ازآن خورد و مردم نیزدسته دسته می آمدند و می‌خوردند و می رفتند. به خدا قسم همگی اهل خندق که تعدادشان بالغ بر هزار نفر می شد از آن خوردند، تا سیر نشدند از آن دست نکشیدند، در حالیکه دیگ ما هنوز مانند اول پر از گوشت بود و خمیر ما نیز بی کم و کاست پخته می‌شد ».[1]

گریه آور است! شرم آور است! برای ملت و مردمی که دم از فرهنگ و تمدن می زنند و بدون اطلاع و آگاهی و شناخ، خود خواهانه بر همه ی ملل جهان نیز فخر می فروشند که:

« من آنم که رستم بود پهلوان »!

ننگ آور است! برای روشنفکر و قلم بدستی که داعیه رهبری و پیشگامی دارد و در عین حال دم از محترم داشتن باور و اعتقادات مذهبی این چنینی توده ها می زند!

رسوایی بر انگیز است! برای حاملان جهل و ضلالت قرون که خود را فهمیده و با شعور و فرهیخته می دانند و به راحتی در زنبیل شیادان و عوامفریبانی می افتند که وقیحانه، دامن اسلام ناب محمدی را منزه از اوهام و خرافات و به دور از نیرنگ و فریب و خدعه و ریاکاری معرفی می نمایند! و چه بیچاره و مفلوکند، مهره های خود فروخته و مزدور و نا آگاهان و به جهل خفته گانی که بیشرمانه و وقیحانه واژه تراشی و لغت سازی می

---

[1] – سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ۳۳۰.

کنند و این کلاهبرداران و شیادان بساز و بفروش و نان به نرخ روز را « **روشنفکران دینی** » می خوانند!
و چه حقیر و خردند، موجوداتی که به سرعت و به نحوی باور نکردنی گذشته ی بسیار نزدیک عمله های، فساد و کشتار، سرکوب و خفقان، بیداد و جهل پراکنی، و ... و ... را از یاد می برند و **پلنگان مذهبی از ناتوانی مهربان** را، **اصلاح شدگان مذهبی، دمکرات های مذهبی، اصلاح طلبان مذهبی** و از همه خنده دارتر **میلیون مذهبی** می نامند و پای منابر و وعظ و خطابه های ریاکارانه و مزورانه شان می نشینند و برایشان کسب آبرو و حیثیت می نمایند! **ننگ ابدی و نفرین و خشم همین بیچاره توده ها که از آتش جهنم سوزنده تر و هلاک کننده تر است، نصیب تان باد!**
از آب دهان مبارک، متبرک و شفا دهنده ی محمد که بگذریم، خون و ادرار ایشان نیز شفا دهند و حتی مایه رستگاری و عاقبت بخیری در این جهان و جهان آخرت بوده است!
حلبی از جانب اُم اَیمن روایت می کند:
« **رسول الله شب هنگام از خواب بیدار شده و در ظرف سفالینی که زیر تخت خواب او قرار داشت ادرار نمود. پس از وی من نیز از فشار تشنگی از خواب بیدار شدم و محتوی ظرف را به خیال این که آب است نوشیدم. به هنگام صبح رسول الله گفت: ای اُم ایمن آن ظرف سفالین را بردار و خالی کن! گفتم: به خدا محتوی آن‌را نوشیدم، رسول الله به گونه ای خندید که دندان-های آسیای او هویدا شدند و گفت: شکمت بعد از این هرگز فربه و چاق نخواهد شد. و در روایتی: آتش به درونت راهی نخواهد یافت** ».[1]
حلبی، باز در همین رابطه می نویسد:

[1] - سیره ی حلبی، جلد دوم، صفحه های ۲۳۴ و ۲۳۵.

« ادرار او را هم چنین زنی به نام برکه دختر ثعلبه که در خدمت اُم حبیبه بوده و همراه وی از حبشه آمده بود و به اِم یوسف ملقب بوده نوشیده است. پیامبر وقتی مطلع گردید که ادرارش را وی نوشیده است به وی گفت: عافیت باشد ای اُم یوسف. و در روایتی بگفت: خود را از گزند آتش با این مانع حمایت کردی ».[1]

در باره ی مکیدن و خوردن خون محمد، که قرآن آن را به دلیل درست کردن غذا با خون توسط اعراب و یا نوشیدن خون شتر در مواقع گرسنگی و تشنگی، با این آیه حرام نمود است:

« حُرِّمَتْ عَلَيكُمُ الْمَيتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيحَةُ »[2] **(بر شما حرام شده است، مُردار و خون و گوشت خوک و ذبحی که نام غیر خدا بر آن یاد شده است و حیوان خفه شده و حیوانی که او را بزنند تا بمیرد و یا از فراز فرو اندازند تا بمیرد یا به ضرب شاخ مرده ...)**

روایت شده است از عبدالله بن زبیر که می گوید:

« نزد پیامبر آمدم و او را در حال حجامت دیدم، وقتی فارغ شد گفت: ای عبدالله چکارکردی؟ گفتم: آن را در جائی مخفی کردم که بر مردم مخفی ترین است. گفت: شاید آن را نوشیدی؟ گفتم: آری. گفت: وای بر مردم از دست تو و وای بر تو از دست مردم و به همین خاطر عبدالله به غایت شجاع و بی باک بود».

قطره ای از خون ایشان، اکسیر و عنصر شجاعت و بی باکی را در رگ های خورنده تقویت یا به وجود می آورده است**!!**

حلبی سپس می گوید:

---

[1] – همانجا، ص ۲۳۵.

[2] – قرآن، سوره ی مائده، آیه ۳.

« **با توجه به مسئله ی بالا برخی از امام های ما فضله های او را نیز طاهر دانستند، زیرا به عبدالله دستور نداد که دهانش را بشوید و عبدالله نیز دهانش را نشست و نوشیدن خون پیامبر را از طرف عبدالله جایز شمردند، زیرا خود پیامبر نیز بر این کارِ وی صحه گذاشت** ».

مبارک باشد! با تبریک و تهنیت صمیمانه!

حلبی در ادامه می نویسد و نتیجه می گیرد که:

« **آنچه در (الاستیعاب) آمده است که مردی از یاران پیامبر به نام « سالم » وی را حجامت کرده و سپس خون او را نوشیده و پیامبر به او گفته: آیا نمی دانی که خوردن خون حرام است؟ نمی تواند صحیح باشد و برای آن اثبات و اسنادی در دست نیست و با حدیث پیشین تعارض نمی تواند داشته باشد** ».[1]

[1] - سیره ی حلبی، جلد دوم، صد ۲۳۵.

مسئله بعدی که رابطه ی مستقیم با سرنوشت کشور و مردم ما قرار دارد و می بایست مورد و توجه و دقت فراوان صاحب نظران، میهن پرستان و جوانان قرار گیرد، معضل نیمی از جمعیت سرزمین ما یعنی زنان و هیاهوی جنجال آفرین و توأم با یاوه گویی و دروغ پردازی هایی است که مسلمانان و پیروان دستگاه خلیفه گری شیعه پیرامون آن به راه انداخته اند!

گفتار، نوشتارها و ادعاهای آنان، در این باره که آیین اسلام و محمد و جانشینان و فرزندانش، زنان را از حضیض ذلت و اوج بدبختی و توهین و تحقیر دوران جاهلیت نجات داده و بر سریر عزت و احترام و بزرگواری نشاندند، دروغی وقیحانه و شیادانه بیش نیست!

این زن ستیزان کوته فکر و ناقص الخلقه ها و کوتوله های تاریخ، که از اندیشه و تفکری حیوانی و به گفته ی خودشان شیطانی و دیدگاهی کاملا منحرف و ضد بشری در باره ی زنان برخوردارند و تجربه ای هزار و چهارصد ساله از خود بر جای گذاشته اند، با هدف استمرار و تداوم اعمال سیاست های مردسالارانه و زن ستیزانه ی خود به هر دروغ، نیرنگ، اتهام زنی و ... توسل می جویند و با آسمان و ریسمان بافی های مسخره و عوام فریبانه ای روی می آورند!

در دوران گذشته، به ویژه از انقلاب مشروطیت به این سوی، منادیان و پادوهای مزدور و رنگارنگ دنیای سرمایه، و از همه

پر حرارت تر و دیوانه وارتر، مسلمانان و روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، هر مرد و زنا آزادیخواه و برابری طلبی را به پیروی از فرهنگ غرب و جانبداری از بی بند و باری و فحشای زنان متهم و مورد تکفیر قرار داده اند!
فساد و تباهی مشمئز کننده ای که دامان جامعه ایران و بدبختی و نکبت روز افزونی که در سایه ی حکومت نامیمون و ناخجسته ی عدل علی و فقر و نکبت و ادباری که در نتیجه ی سیاست های ایران بر باد ده دستگاه خلیفه گری شیعه، دامن قشر عظیمی از زنان جامعه ی ما را گرفته، جهان را به وحشت و اضطراب انداخته و میهن پرستان ما را با دردی جانکاه و طاقت فرسا درگیر و روبرو نموده است! مشکل و معضلی که بارها و بارها در موردش گفته و نوشته شده است! با این حال، این جرثومه های فساد و تباه کنندگان زمین، طبیعت و جامعه دست از عوامفریبی، شیادی و اتهام زنی های هیستریک و حقیرانه شان بر نداشته و با تکیه بر قدرت شیطانی خود و حمایت بی دریغ نظام رو به اضمحلال و فرتوت سرمایه داری بر طبل زوار در رفته ی جایگاه و مقام ایده آل و بینظیر زن در اسلام می کوبند و دهان آزادیخواهان و برابری طلبان را با زندان و شکنجه و سرب داغ می بندند!
با این حال، « **موش کور نقب زن تاریخ** » به کار و راه خود ادامه می دهد و از هیچ تهدید و تطمیعی نمی هراسد!
نا آشنایی و عدم آگاهی و شناخت توده ی عوام و بعضا مدعیان روشنفکری و پیشگامی، از وضعیت جغرافیایی و تاریخی مجموعه ی شبه جزیره عربستان، باعث گردیده تا دین فروشان و قلم به دستان مزدور و وابسته ی به آنان و قدرت های سیاسی حاکم، با مستمسک قرار دادن جاهلیت و عقب ماندگی، بخشی از عربستان مرکزی و نشان دادن گوشه ای از زندگی مردم چادر

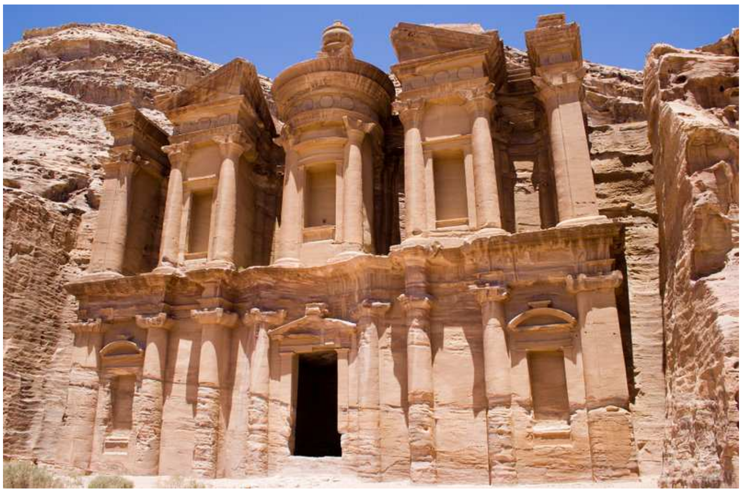
نشین و بیابانگرد حجاز و حضرت الموت، در باره ی تحولات عظیم و دگرگونی های دوران ساز اسلام و الطاف بی پایانش نسبت به جامعه ی زنان قلم فرسایی و لاطائلاتی سر هم بندی نمایند که بی پایه و اساس بودنشان را، پس از گذشت هزار و چهارصد، به وضوح و روشنی هر چه تمامتر، می توان دید و با همه ی وجود لمسش کرد!

اگر نگاهی به وضعیت سرزمین عربستان، به ویژه مناطق شمالی و جنوبی آن بیندازیم و موقعیت زنان را مورد غور و بررسی قرار دهیم، در خواهیم یافت که زنان، پیش از ظهور اسلام از منزلت و جایگاه والایی بر خوردار بوده اند! موقعیت ممتاز و برجسته ای که آثار و شواهد آن را تا دوران اسلامی و مدت ها بعد نیز می بینیم!

« **اسماء بنت مروان** » زن شاعری بوده که از همان آغاز با محمد و آیین وی از در مخالفت و ضدیت در آمده و مخالفتش را با سرودن شعرهای هجایی اعلام می داشته است! او پس از قدرت گرفتن اسلام، به دستور محمد به قتل رسیده است! ناگفته پیداست که چنین زنی، با آزادی کامل و حقوق برابر، در مجامع و مجالس دیگر شاعران عرب حاضر و به بحث و گفتگو می پرداخته و شعر خوانی می نموده است!

نشانه ی دیگری که از وجود بقایای مادر تباری و موقعیت بالای زنان در عربستانِ قبل از اسلام حکایت می کند، وجود خدیجه زن محمد است! او، از ثروت و موقعیت بالائی در جامعه بر خوردار بوده و بنام خود تجارت و وضعیت بازرگانی و تجاری خود را مدیریت و اداره می کرده است. او تمول و ثروت خود را از راه بازرگانی به دست آورده بود و لازمه بازرگان بودن و داد و ستد کردن این است که بتواند آزادانه با قشرهای مختلف مردم سروکله بزند و وارد معامله شود! ضمن اینکه مردان

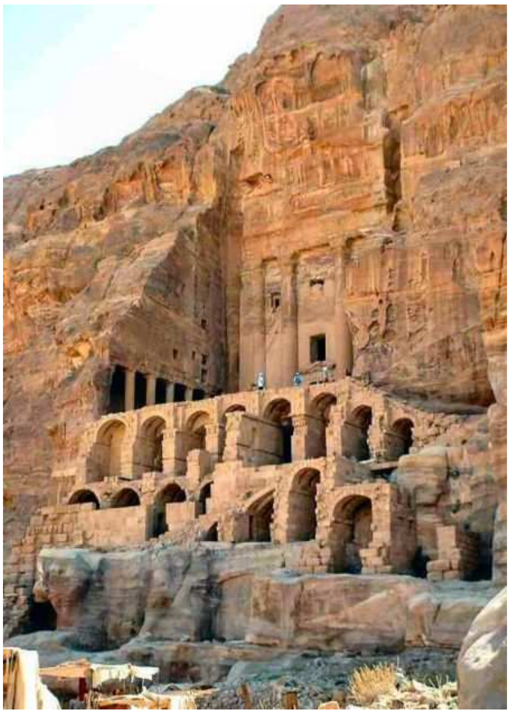
غیرتمند و متعصب عرب را به منظور انجام کارهایش به استخدام در می آورده که شخص محمد یکی از آنان و نمونه ی غیر قابل انکار این گونه مردان بوده و هست! و همین بانوی اول اسلام است که بنا بر يك سنت مادر سالاری و زن تباری از محمد خواستگاری به عمل می آورد!



آثار بر جای مانده از شهر پترا در شمال عربستان

نمونه دیگری از وجود بقایای نظام مادر سالاری و مادرتباری در عربستانِ پیش از اسلام ، وجود زنی بنام « **زِنوبیه** » در قرن سوم قبل از میلاد مسیح است که در **پالمیرا** منطقه ای در شمال عربستان به نیابت پسرش برای مدتی به قدرت رسیده و پادشاهی و فرمانروایی نموده است! (بعداً در این مورد بیشتر خواهم نوشت)! فقط توجه کنید که « **زنوبیه** » با سرسختی و قدرت هر چه تمامتر در برابر امپراطوری رم می ایستد و از سرزمین و مردم خود که به وی وفادار بودند دفاع میکند! وی

زنی است که به دلیل موقعیت برجسته و والایی که در میان مردم خود داشته، مناطقی از متصرفات روم شرقی را آزاد و به نام پسر کوچک و خرد سالش « وهاب ال لات » (**هدیه ی خدای زن**) حکومتی قدرتمند، هر چند کم عمر به راه می اندازد! وی سرانجام از لشکر رومیان شکست خورده و پس از اسارت به رم برده می شود!



پترا در شمال عربستان قبل از اسلام

نکته قابل توجه دیگر، ذکر این نکته است که « **ال لات** »، یکی از خدایان سه گانه ی زن است که در میان قریش، یعنی خاندان

محمد از اهمیت خاص و یژه ای بر خوردار بود! او و دو خدای زن دیگر، به دختران « **الله** » بت بزرگ بتخانه کعبه معروف بودند! و اسم « **وهاب ال لات** » نشان دهنده نسب زنانه ی وهاب است که بیانگر وجود قوانین و آداب و رسوم مادرسالاری و زن تباری پیش از اسلام است!

موضوع دیگر اینکه، قبل از پیدایش اسلام و بر قراری قوانین و مقررات مردسالارانه و زن ستیزانه، زنان عرب از حق جوار برخوردار بودند! حق جوار حقی بود که عرب بدوی و صحرا نشین به خارجیان می داد. وقتی یک خارجی حق جوار می گرفت مصونیت اجتماعی پیدا میکرد. ناگفته نماند که حق جوار زنان عرب بیشتر از مردانشان بود. حقی که حتی امروزه در متمدن ترین و پیشرفته ترین کشورهای صنعتی جهان نیز، با مشکلات و موانعی روبروست و به راحتی مورد قبول و تائید قرار نمی گیرد! این حق و حقوق انسانی که بیشتر باز مانده و یادگار جامعه مادرسالار و مادرتبار است، حتی مورد بهره برداری و استفاده ی « زینب » دختر محمد که در مدینه زندگی می کرد قرار می گیرد!

بر اساس روایت ها و حدیث های اسلامی، زینب دختر محمد، برای آنکه بتواند شوهرش « **ابوالعاص** » را از خشم مسلمانان نجات و اجازه ی ورود و اقامت وی در مدینه را بگیرد، نیاز به شش هزار درهم داشت! او به زحمت توانست سه هزار درهم پول نقد تهیه کند! بنا بر این، آن پول را به همراه دو قطعه جواهر که مجموعا هزار درهم ارزش داشتند، به مسلمین داد و گفت که شوهرش را آزاد نمایند!

عمرابن خطاب، از صحابه ی محمد و سرداران اسلام، به مسلمین می گوید: من پیشنهاد می کنم که ابوالعاص شوهر زینب

بدون پرداخت فدیه آزاد شود و با سه هزار درهم پول نقد و دو قطعه گوهر بر سر خانه و زندگیش برگردد.
محمد معترضانه می گوید: یا عمر بین من و سایرین تفاوتی وجود ندارد، تا اینکه دامادم بتواند بدون پرداخت فدیه آزاد شود. مگر که او در قبال آزادی خود عهد کند که دخترم را طلاق دهد. یا خود نزد من بیاید و مسلمان شود.
ابوالعاص زن خود را بسیار دوست می داشت. همان طور زینب نیز به او علاقمند بود. و آن مرد پنهانی از مکه عزیمت کرد و خود را به مدینه رساند. همینکه ابوالعاص وارد مدینه شد، زینب به مسجد رفت و با صدای بلند به پدرش و مسلمین گفت که او تصمیم گرفته است که ابوالعاص شوهر سابق خود را مشمول حق جوار کند.
حتی این روایت و حدیث اسلامی، افشاء کننده ی ادعاهای پوچ و بی ارزش مسلمین و آیین زن ستیزشان است! زیران نشان می دهد در شبه جزیره ی عربستان قبل از اسلام، آنقدر برای زن ارزش قائل بودند که که اگر یک خارجی می توانست خود را به خیمه یک زن برساند، همین که دستش به طناب خیمه بند می شد و از بانو و زن خانواده پناه می خواست مشمول حق جوار می گردید.
حتی اگر یک مرد بیگانه و خارج از تشکیلات عشیره و قبیله ولو گناهکار و مجرم فراری، خود را به یک زن عرب می رسانید و پناه می جست و آن زن مقنعه ی خود را می گشود بر روی او می انداخت، حق جوار مشمول حاش شده و از خطر تنبیه و زندان و مرگ نجات می یافت و دیگر کسی اجازه نداشت آن مرد را بازداشت یا مورد آزار و اذیت قرار دهد!

برای درک بهتر موضوع، نگاهی سریع و گذارا به موقعیت جغرافیایی و سابقه ی تاریخی تمدن در شبه جزیره عربستان انداخته و سپس به دنباله ی موضع می پردزیم!

عربستان شبه جزیره بزرگی است که در جنوب غربی آسیا قرار دارد. مساحت آن سه میلیون کیلومتر مربع است، یعنی تقریباً دو برابر مساحت ایران.

این سرزمین، در مجموع منطقه ی خشک و کم آب و علفی است که از سه طرف به دریا محدود می شود!



نمای دیگری از پترا، در شمال عربستان

عربستان از جانب شمال به سرزمین های عراق و شامات (اردن و سوریه)، از جنوب به اقیانوس هند، باب المندب و خلیج یمن، از شرق به خلیج فارس و دریای عمان و از غرب به دریای سرخ که این سرزمین را از قاره ی سیاه افریقا جدا می سازد، منتهی می گردد!

در منطقه شمالی و مرکزی این سرزمین، یعنی میان شامات و نجد و میان نجد و حضرموت و عمان و یمن، دو کویر بسیار وسیع و پهناور (کویرهای نفوذ ربع الخالی) واقع شده اند!
معروف است که در جنوب بحر المیت (دریای مرده) و فلسطین، یعنی خطه سرحدی بین حجاز و فلسطین، دولت قدیمی و باستانی « نبطی » که در مآخذ های یونانی و رومی « **پترا** » خوانده می شود، قرار داشته است!
در قسمت هایی از شبه جزیره، آثار پارینه سنگی و میان سنگی فراوانی مربوط به هزاره های هفتم و ششم پیش از میلاد به دست آمده است!
به گواهی شواهد و مدارک به دست آمده، از حدود ۳۰۰۰ ق.م مردمی سامی زبان در سراسر شبه جزیره تا ناحیه جنوبی اُردن امروزی ساکن و زندگی می کرده اند!
قدیمی ترین سند تاریخی که در آن از قوم عرب یاد شده، کتیبه ی بر جا مانده ای از « شلمنصر سوم » (۸۹۵ تا ۸۲٤ ق.م) پادشاه آشور است.
دولتهای عمده ای که از دوران باستان در عربستان تشکیل یافته اند به دو دسته شمالی چون تَدمُر (Palmyre)، بَطیان و غسانیان؛ و جنوبی مانند معین قتبان، سبا و حَضَرالموت تقسیم شده اند
به موجب پژوهش های دانشمندان و کتیبه های به دست آمده ی باستان شناسی در صد ساله ی اخیر، یکی از قدیمی ترین دولتهای جنوبی معین بوده که از حدود ۱۳۰۰ تا ٦۰۰ ق.م دوام و شهرت می داشته است، و دیگری دولت قَتَبان که هر دو توسط دولت سبا منقرض شدند!
معین، کهن ترین تمدنی بود که در شبه جزیره عربستان پیدیدار گردید. نام این خاندان در آثار دیدورصقلی (Diodore که در

اواخر قرن اول ق. م در گذشته)، استرابون (Strabon ۵۸ ق.م تا ۲۱ یا ۲۵ م.)، پلین بزرگ (Pline ۷۹- ۲۳ م.)، بطلمیوس (Ptolemee در نیمه ی دوم قرن ۲ م. در گذشته)، و بسیاری دیگر از تاریخ نویسان و محققین آمده است.

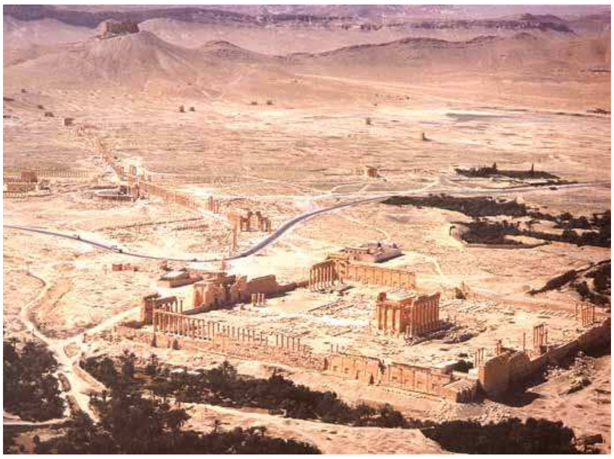
اختلاف عمده ای که معینیان و دیگر ساکنان یمن با ساکنان شمالی و مرکزی شبه جزیره داشته و دارند، سابقه تمدن و اختلاف های فرهنگی است! از این جهت که **در جنوب، زنگی شهر نشینی رواج کامل داشته است و تعداد صحرانشیان بمراتب کمتر از شهریان بوده است.**

زندگی معینیان،اغلب به بازرگانی و کشاورزی می گذشته و خواه ناخواه وجود خانواده ها و اقشار متمول و اشرافی هم که زائیده ی آن نوع زندگی است در میانشان فراوان بوده است! قشری که از کار مزدوری بردگان سود می بردند و بر تنگدستان و ناتوانان جامعه نیز فخر می فروختند! قشر انگل و پارازیت روحانی نیز دارای نقش عمده ای در جامعه و زندگی مردم بود و علاوه بر تبلیغ آئین بت پرستی، در سیاست مملکت نیز دستی تمام داشت. با این همه، **زنان معینی از آزادی های فراوانی برخوردار بوده اند!**

سلطنت **حضرالمَوْت** نیز با معین هم عهد بوده است. آنان در اقصی نقاط جنوب عربستان حکومت میکردند و در سال ۳۰۰ ق.م. به دست حمیریها برافتادند.

یکی دیگر از تمدن های کهن و باستانی شبه جزیره عربستان، پادشاهی **سبا** نام دارد! همان خاندانی که داستان یکی از ملکه های آن، به نام بلقیس و رابطه ی وی با سلیمان نبی، از پیامبران و نبی های بنی اسرائیل در تورات و داستان ها و اشعار فراوانی آمده است! دوره سلطنت و فرمانروایی این خاندان به دو دوره تقسیم میشود. ابتدا از سال تاسیس تا ۵۵۰ ق. م . که سلطنت در

دست کاهنان بود و دوم از اواسط قرن ششم ق. م . تا انقراض که سلاطین مقتدر و غیر دینی و مذهبی به قدرت رسیدند. در دوره اول، پایتخت آنها شهر صرواح بوده است .
در سال ۱۱۵ ق.م . قوم **حمیر** که باز از مناطق جنوبی شبه جزیره بودند ابتدا بر ممالک قتبانی و بعد بر سبا تسلط یافتند.
در قرن دوم مسیحی **حبشی** ها (شمال افریقا) برممالک تحت نفوذ حمیریها استیلا یافتند و پای مبلیغین و مروجین مسیحیت را به شبه جزیره و به ویژه منطقه یمن باز کردند و کلیساهای مسیحی را بر پای نمودند!(**داستان حمله ی ابرهه به مکه و شکست وی توسط خدای کعبه از همین جا نشأت می گیرد!**)
حمیریها که از تسلط حبشی های مسیحی و بیگانه بر خاک خود نا خشنود و نا خرسند بودند، سر انجام به دربار ساسانیان روی آوردند و از خسرو انوشروان استمداد طلبیدند! دولت ایران در حدود سال ۵۷۰ م . به یمن لشکرکشی کرد و حبشی ها را شکست داد و خود بر یمن فرمانروا شد!



آثار بر جای مانده از شهر تدمر در قلب صحرا

علاوه بر این، قوم کهن و باستانی دیگری که نقش بسیار ارزنده و بزرگی در تاریخ عربستان پیش از اسلام بازی کردند و از خود آثار و فرهنگی درخشان به ویژه در رابطه با **جایگاه و موقعیت اجتماعی زن**، بر جای گذاشتند، ساکنان شهر تدمر یا به گفته ی یونانیان و رومیان (پالمیر Palmyre) بودند. که پیش از این بدانها اشاره شد. این مردمان از نظر فرهنگی و روابط اجتماعی، رنگی کاملاً یونانی- رومی بخود گرفته بودند.



اثری دیگر از شهر تدمر قبل از ظهور اسلام

تدمریان در دوران پادشاهی اشکانیان و ساسانیان در ایران، قدرت تجاری و نظامی عظیمی به دست آورده و به طور دائم و پیاپی با اتکاء و پشتیبانی و بعضاً یاری و همراهی دولت روم و لژیونرهای آنان با ایرانیان در حال جنگ و پیکار بودند!

تدمر در شمال بادیه ی شمام در سر راه تجاری و بازرگانی عراق و شام قرار داشت. در دوران های مورد بحث گذشته، این نواحی از نظر ترانزیت قافله های بازرگانی و کالاهایی که از

چین و هندوستان و ... به مصر، روم و در مناطق متمدن آن روزگار می رفتند، اهمیت حیاتی به سزایی داشت!
در سال ۱۰۵ میلادی، سپاهیان رومی به فرماندهی سردار « **کورنلیوس‌پالما** » که قبلا سوریه را اشغال کرده بود به شهر پترا پایتخت« مملکت انباط » یورش برده و مملکت انباط را محاصره وآب را به روی ساکنان شهر بستند.



اثر بر جای مانده دیگری از شهر تدمر

حاکم نبطی شهر انباط خطاب به دیمتریوس رومی در حین حمله وی به پترا می گوید: « **چه از جان ما می خواهی، چرا با ما می جنگی؟ با ما که مساکنمان در کویر است. نه آب داریم نه غله، نه شراب و نه چیز دیگر، ما بدین جاها که فاقد چیزهای ضروری زندگانیست آمده ایم تا برده نشویم ...از تو و پدرت می خواهم بی عدالتی نسبت به ما روا مداری** »!
ولی سرانجام مدتی بعد، سردار تراژان رومی آن شهر زیبا را وحشیانه اشغال و به حکومت انباط خاتمه می‌دهد. به دنبال سقوط

شهر پترا مرکز انباط است که تدمر مود توجه قرار گرفته و اندک اندک به چنان مقام و منزلتی دست می یابد که به صورت یکی از قدرتهای بزرگ آن روزگار در می آید!
مهمترین نقطه ی تلاقی و تماس دائمی تدمریان با ایرانیان، البته درهنگام آرامش و صلح، شهرهای واقع در حاشیه ی شمالی خلیج فارس و دهانه ی اروند رود و نیز شهرهای واقع در کناره ی رود خانه ی فرات بود. زیرا که قسمت اعظم تجارت و بازرگانی تدمریان با هندوستان و شرق دور از راه خلیج فارس و راه های کاروان رو واقع در خاک ایران انجام می گرفته است.
کاروانهای تدمر، برخلاف کاروانهای نبطی که از صحرا می گذشتند، از حاشیه ی رودخانه ی فرات بسوی تدمر می رفتند و به راحتی می توانستند در شهر ولوژزیاس یا حیره یا عانه و یا دورا توقف و استراحت کنند. شهر ولوژویاس که در کتیبه های تدمری Ologesia نامیده شده، توسط بلاش اول، حدود سال ۶۰م. نزدیک شهرحیره و به فاصله تقریبی ۸۵ کیلومتری جنوب شرقی بابل بنا گردید. هدف از بنا و توسعه شهر این بوده که تجارت و بازرگانی هندوستان با آسیای صغیر و شامات را به آن سوی بکشانند.
شکست اشکانیان و سقوط دولت آنان به دست اردشیر بابکان، زمینه به قدرت رسیدن ساسانیان در سال ۲۲۶ میلادی را فراهم نمود! روی کار آمدن دولت جدید، در زندگی مردمان تدمر و روابط آنان با ایرانیان اثرها و نشانه های منفی بسیار عمیقی بر جای گذاشت، زیرا اشکانیان ترانزیت تدمر را تشویق می کردند و می دانیم که کاروانهای تدمری در شهر ولوژزیاس که توسط بلاش اول بنا شده بود توقف می کردند. علاوه بر آن در عصر اشکانی میان ایران و روم اغلب صلح برقرار بود و پالمیری ها

ضمن اینکه اندک اندک به امپراطوری روم می پیوستند، روابط دوستی خود با ایران را نیز محفوظ می داشتند.
تاریخ تدمر را وا می گذاریم و تنها به قسمتی کوتاه اشاره می کنیم که پس از قتل اذینه (یکی از پادشاهان و امیران تدمر)، پسرش « وهب اللات » که کودکی بیش نبود جانشین او شد! زمام مملکت و رتق و فتق امور جاری، به دست مادر کودک زباء یا زنوبیه ملکه ی قدرتمند تدمرافتاد. این ملکه در مدت فرمانروایی (از ۲۶۷م. تا ۲۷۲م.) چنان قدرتی کسب کرد که نظیر آن در تاریخ عربستان شمالی دیده نشده است.
تحول بزرگ و رویداد قابل توجهی که در دوران زمامداری زنوبیه در زمینه ی سیاست خارجی تدمر رخ داد این بود که ملکه اندک اندک از رومیان فاصله گرفت و به امید کسب استقلال و به دست آوردن مناطقی از نواحی غربی ایران مانند بابل، میان رودان و کرخ میسان، به دربار ایران متمایل گردید! در سال ۲۶۹ میلادی، دولت روم، همه ی توجه خود را متوجه گورت ها در غرب کرد و توانست مصر و قسمت هایی از آسیای صغیر را به متصرفاتش بیفزاید! ارلین که در سال ۲۷۰ میلادی به امپراتوری روم رسید، نخست با زنوبیه قرار داد صلح بست! اما خیالات بلند پروازانه، تصمیم به کشورگشایی و اعتماد بیش از حد ملکه نسبت به ایرانیان که دشمنان قدرتمند روم محسوب می شدند، امپراتور روم را نگران ساخت! بدان حد که امپراتور شخصا به سوی پالمیر لشکر کشید! آن هم در زمان و دورانی که از شاپور اول ساسانی به علت کهولت سن کاری ساخته نبود و از همه بدتر اینکه وی چند ماه پس از آغاز جنگهای روم و تدمر در گذشت. ارلین شهر تدمر را در حلقه ی محاصره گرفت. زنوبیه از فارس طلب کمک نمود. هرمز، پادشاه جدید ایران، سپاهیان کوچکی روانه پالمیر ساخت و به

سپاه ارمنستان فرمان داد تا هر چه سریع تر به یاری سپاه پارس بشتابد! ارلین راه بر سپاه پارس بست و سپاه ارمنستان و شترسواران عرب را در مقابل پاداش و پرداخت پول خرید و به خیانت واداشت!

سرانجام زنوبیه تصمیم گرفت شخصاً به دربار ساسانی رفته و از هرمز یاری بطلبد. با این هدف و به این منظور، با شجاعتی باور نکردنی، شبانه از حلقه ی محاصره ی رومیان گذشت و بسوی ایران تاخت. ولی از بد روزگار، هنگامی که قصد گذشتن از رودخانه ی فرات را داشت، به دست سپاهیان ارلین اسیر شد. با اسارت این زن سیاست مدار، شجاع و کاردان دولت تدمر نیز سقوط نمود و به سرعت منقرض گردید!

گذشته از مناطق و نواحی متمدن شبه جزیره ی عربستان، بیشتر مناطق مرکزی و غربی شبه جزیره را دو دسته از مردمان بادنشین (بدوی) و حضری در اختیار داشتند! جمعیتی که بیشتر توسط مسلمانان و قلم بدستان مزدور شان به عنوان نماینده ی مردم عربستان معرفی و شیوه ی زندگی شان مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد! آن هم بدین دلیل که محمد و اسلام، یک سری آداب و رسوم عقب مانده و گاه تعصب های قومی و ناموسی شان به عاریت گرفته و به عنوان تعالیم جاودانی و جهان شمول سر لوحه حکومت و زیر بنای دولت خود قرار داده است!

از میان حضری ها و بادیه نشینان، اولی ها دارای شهرهای کوچک و قصبه هایی در مراحل ابتدایی تمدن و شهر نشینی، آن هم در دل بیابان و صحرای سوزان بودند! شهرها و قصبه هایی که همیشه و از هر طرف در محاصره ی بادیه نشینان و در خطر حمله های ویرانگر و مخرب آنها قرار داشت!

با این همه، تلاش و سعی دائمی و مستمر حضری ها، همیشه در این راستا بود که چادر نشینان و اعراب بدوی را به دور هم جمع و دولتی مستقل و عربی تشکیل دهند! زیرا در همه ی دوران های تاریخی، شبه جزیره و مجموعه ی حضری ها و چادر نشینان بدوی زیر نظر و نفوذ سه قدرت بزرگ ایران، روم و حبشه قرار داشتند و تابع دولت مرکزی این سه قدرت بودند! مشرق و شمال شرقی زیر حمایت ایران، شمال غربی تحت نظر و تابع روم و قطعات مرکزی و جنوبی زیر نفوذ حبشه قرار داشتند و به علت مجاورت و معاشرت با این سه قدرت دولت شهرهای نیمه متمدنی بوجود آورده بودند که تابع قدرت های بزرگ قرار داشتند! بدین طریق که حیره و غسان
مجاورت و معاشرت با این دول ، دول نیمه متمدنی بوجود آمد که هر کدام تابع دولت متمدن و قدرتمندی بود بدین طریق که حکومت های حیره و غسان و کنده به ترتیب تحت نفوذ ایران و روم و یمن بودند.
بنا بر این، در این مناطق، هر چند که مدت زمان مدیدی از عمر نظام پدر سالاری و مالکیت خصوصی می گذشت، لیکن هنوز این دو عامل و پدیده نتوانسته بودند از نظر تکامل اجتماعی و تشکیل دولت مرکزی قدرتمند پیش روند و تسلط و سلطه ی کامل نظام مردسالاری را بر جامعه ی زنان تکامل بخشند!
در نتیجه، هر چند که در بیشتر قبایل و عشیره ها، مردان نیروی مسلط و تصمیم گیرنده محسوب می شدند، اما به دلیل پایداری و مقاومت سنت های گذشته و بافت قبیله ای و عشیره ای، هنوز نتوانسته بودند زنان را به طور کامل از عرصه فعالیت های اقتصادی و اجتماعی بیرون رانده و در وضعیت مشابه ی زنان در مناطق پیشرفته ی مناسبات بهره کشانه ی مالکیت های خصوصی و نظام پدر سالاری مسلط قرار دهند! یعنی وضعیتی

که زنان به دلایل گوناگون، از جمله عدم حضور یا ایفای نقش کمتر در تولید، کاملا به صورت بردگان جنسی و کنیزکان خانگی تنزل داده شده بودند!
ما نمونه ی خدیجه، همسر محمد را آوردیم و گفتیم که او، نه تنها در ردیف بازرگانان معتبر عرب و مدیری ورزیده و کار آمد بوده، بلکه محمد و دیگرانی چون او را نیز در استخدام خود داشته و از نیروی کارشان بهره می برده است! در ضمن یاد آوری نمودیم و گفتیم، از آنجا که در نظام مادر سالاری و مادر تباری، زنان بودند که در باره ی مرد مورد علاقه و زندگی آینده شان تصمیم می گرفتند و از مرد خواستگاری به عمل می آوردند، خدیجه نیز در رابطه با ازدواج با محمد، خود تصمیم گرفت و عشق و علاقه اش نسبت به وی را ابراز نمود! در ضمن یادر آوری این نکته نیز لازم است که در جوامع مادر سالار، این زنان بودند که از حق طلاق برخوردار بودند و می توانستند در هر زمان و بدون هیچ توضیح و جنگ و جدلی از شوهر خود جدا شوند!
« **هند بنت عتبه** » همسر ابوسفیان والی مکه و از دشمنان آشتی ناپذیر محمد، نیز یکی دیگر از زنان آزاده و دارای حق و حقوق و تصمیم گیرنده ی عرب بوده است! او در جنگ با مسلمانان، زره بر تن می کرده، کلاهخود جنگی بر سر می گذاشته و همچون مردان شمشیر زن و جنگجوی عرب می جنگیده است!
هند در جنگ احد که پس از واقعه ی بدر اتفاق افتاد، همه زنان قریش را که شوهرانشان در جنگ شرکت داشتند سازمان دهی نموده و به همراه آنان با نواختن طبل و کشیدن هلهله و فریاد، جنگجویان عرب را علیه مسلمانان تشویق و ترغیب به جنگ می نمود!
از وی نقل می کنند که به پدرش گفت:

« **من زنی هستم که اختیار زندگیش در دست خودش است و می داند چه می خواهد** ».

یکی دیگر از زنان برجسته ی عرب، عایشه، دختر ابوبکر خلیفه ی اول و همسر محبوب و دوست داشتنی محمد است! او در جمادی الاخر سال سی و ششم هجری، به بهانه ی خونخواهی عثمان بن عفان، خلیفه سوم مسلمین، جنگی را علیه علی ابن ابی طالب و پیروانش سازمان دهی و خود فرماندهی سپاه سه هزار نفریش را به عهده داشت! در این جنگ، عایشه سوار بر شتری به نام عسکر بود! به همین دلیل این پیکار و درگیری را جنگ جمل (شتر نر) نامیدند!

در این جنگ برادر کشی که تنها و تنها بر سر قدرت به وقوع پیوست، تعداد زیادی از هر دو گروه کشته شدند و جنگ با پیروزی علی و پیروانش پایان گرفت.

موقعیت بالای اجتماعی زنان ، حتی در دوران ظهور اسلام و سال های بعد از آن، تنها محدود بهدخالت و شرکت آنان در امور اقتصادی و بازرگانی یا جنگ نمی شده است! بلکه همان سان که یاد آوری نمودم، در زمینه های فرهنگی، ادبی و حتی موسیقی نیز فعالیت های چشمگیر، حتی در زمینه مخالفت با اسلام و محمد نیز داشته اند!

عصماء دختر مروان، همسر یزید بن زید خطمی نمونه ای از زنان شاعر و زبان آور است که در هجو اسلام و مسلمانان شعر می سرود. او با شعرهای نیش دار و گزنده ی خود، محمد و پیروانش را می آزرد و مخالفین را علیه آنان تحریک می نمود! وی پس از قتل عام یهودیان بنی نظیر و ترور « ابو عفک » این شعر را سرود:

« **شما بیگانه ای را اطاعت میکنید که از شما نیست**

او نه از مراد است و نه از مذحج[1]
آیا از او بعد از اینکه بزرگان شما را به قتل رسانید
انتظار خیر دارید؟
مانند انسان گرسنه ای که در انتظار آش یک آشپز است؟
آیا هیچ مرد شریفی نیست که به او حمله ای ناگهانی کند
و امید کسانی که انتظار چیزی از او دارند را از میان بردارد »؟

محمد، پس از شنیدن این شعر در جمع پیروان پرسید: کسی در میان شما هست تا داد مرا از دختر مروان بگیرد؟

عمیر بن عدی خطمی که مردی نابینا بود، پس از شنیدن پرسش محمد، شبانه به خانه ی عصماء رفت و اورا کشت! صبح زود نیز به محمد خبر داد و محمد ضمن قدر دانی از وی گفت: خدا و رسولش را یاری کردی!

و « حسان »، شاعر دار الرساله ی محمدی، به پاس ترور این زن و مرگ او چکامه ای سرود با این مضمون:

« **بنو وائل وبنو واقف و خطمه**
فروتر از بنی خزرج هستند.
وقتی که او در زار زدنهای خود، آهی جانسوز میکشید
مرگ در حال پیش آمدن به سوی او بود
او مردی اصیل و باریشه را استهزاء کرد
مردی که در آمدنش و رفتنش نجیب است
قبل از نیمه شب مردی او را از خون خود رنگین کرد
و با اینکار خود مرتکب هیچ گناهی نیز نشد ».

پس از ترور عصماء، همه مردان قبیله او (بنی خطمه)، از جمله پنج فرزند عصماء بر خود لرزیدند بی درنگ اسلام آوردند!

ابن هشام داستان ترور عصماء را چنین می نویسد:

---
[1] - نام دو قبیله که اصلیت یمنی داشتند.

« عصماء، دختر مروان شاعری آزاده و دلیر بود. وی به دلیل اشعار انتقادی که در مذمت قتل عام یهودیان و همچنین ترور (ابو عفک) سروده بود. بدستور حضرت محمد (عمیر بن عدی) مامور کشتن عصماء شد. عمیر شبانه به خانه عصماء می رود و او را می کشد و صبح زود خبر کشته شدن عصماء را به حضرت محمد می دهد.حضرت محمد می گوید: (ای عمیر! خدا و رسولش را یاری کردی) ».[1]

پس از فتح مکه، در حالیکه محمد امتیاز های شگفت انگیزی به ابوسفیان، دشمن خونی مسلمانان اعطا کرد و خانه ی او را هم پای و هم مرتبه ی خانه ی خدا خواند و گفت که هر گناه کاری که به خانه وی پناه ببرد در امان است، خون چند زن و مرد مشرك را هدر اعلام کرد و از مسلمانان خواست تا هر کجا که آنان را دیدند، حتی چسبیده به پرده کعبه، بکشند. در میان چهار زن مورد نظر محمد، هند همسر ابوسفیان و دیگر بخشوده شدند. اما از دو کنیز آوازه خوان به نام های قرینه قرینا که در تملک ابو اخطل نامی بودند، یکی کشته و دیگری گریخت[2]! ابو اخطل که خود نیز در شمار کشتگان بود و در نهایت در حالیکه به پرده های کعبه آویزان شده بود، کشته شد، اشعاری در هجو اسلام و محمد می سرود و به کنیزانش می داد تا با آواز و موسیقی بخوانند!

این امر نشان می دهد که محمد کوچکترن و کمترین انتقادی را نمی پذیرفته و در برابر مخالفین سیاسی و نه عقیدتی خود ذره ای نرمش نشان نمی داده است!

آنچه کمتر مورد توجه پیروان عامی و عادی محمد و اسلام قرار گرفته و از سوی به اصطلاح دانایان و آگاهان قوم، رندانه و با

---

[1] – سیره ی ابن هشام، جلد دوم، ص ۴۱۲.

[2] – سیره ی ابن هشام، جلد چهارم، ص ۴۱۱.

زیرکی لاپوشانی و مخفی نگاه داشته شده و خود یکی از بزرگترین و معتبرترین سند و شاهد هذیان گویی و ریاکاری آنان است، مسئله ی بت های بزرگ و قدرتمند کعبه است!

بت هایی که پس از « **الله** » یعنی باشکوهترین و قدرتمندترین بت یا صنم بتخانه، هر کدام از عظمت، بزرگی و جایگاه خاصی برخوردار بوده و به خاطر رابطه و پیوندی که از سوی اعراب به آنها و « **الله** » نسبت داده می شده، خشم خدای یگانه و خالق زمین و آسمان را بر انگیخته و بنا به گفته و ادعای قرآن، بارها و بارها فریاد او را بلند و به آسمان ها رسانیده است!

بت های مورد نظر، هر کدام به تنهایی، سندی برجسته، معتبر و غیرقابل انکارند که نشان دهنده ی وجود و بقای سنت های مادر سالاری و مادر تباری در میان اعراب و موقعیت و اعتبار زنان در جامعه ی عربستان تا لحظه ظهور و به قدرت رسیدن محمد و اسلامند!

سه بت برجسته، قدرتمند و بزرگ کعبه، پس از « **الله** »، یعنی **لات** (Lat)، **عزی** (Ozza) و **منات** (Mannt)، که از سوی اعراب بادیه نشین دختران « **الله** » نامیده می شدند، خدایان زنی بوده اند که مورد پرستش و نیایش اعراب، آنهم قبایل بزرگ و خاندان های سرشناس و معروف عربستان قرار می گرفته اند!

این خدایان زن، نه تنها در خانه ی کعبه و دیگر نقاط، مورد پرستش و نیایش و عبادت قرار می گرفتند، بلکه طبق آداب و رسوم و سنت های جوامع اولیه و فرهنگ قبیله ای، در موقع بروز حوادث و جنگها نیز به منظور مددگیری و یاری از نیروی معنوی آنان بصورت علائم ویژه و در پیشاپیش مردم حمل و مورد اتکاء قرار میگرفتند. آن هم نه توسط افراد عادی و معمولی، بلکه به وسیله ی کاهنان و برجسته ترین و سرشناس ترین افراد قبیله! که در عربستان آن زمان، این کار توسط

ابوسفیان، یکی از قدرتمندترین و ثروتمندترین رهبران قریش و حاکم مکه صورت می گرفت!

این کدام فرهنگ و سنت و باور اجتماعی، قبیله ای و قومی است که زنانی چون خدیجه، هند، عایشه، عصماء بن مروان و ... و ... می پروراند! توده ها را به پرستش و نیایش خدایان زن فرا می خواند؟ و از سوی دیگر، زنان را خوار و پست و حقیر می شمارد و دختران معصوم و بیگناه را از بدو تولد زنده به گور می کند؟!

یک پای قضیه می لنگد! یک جای کار لنگ است! این تناقض آشکار و بدون پرده پوشی و کتمان، که البته از سوی ملایان و قلم به دستان مزدور اسلامی، سعی در گم کردن و زدودن آن از تاریخ اسلام با شدت و حدّت هر چه تمامتر صورت گرفته و می گیرد، صد البته و بدون فرصت طلبی ها، نان به نرخ روز خوری ها، و معامله ها و معادله های سوداگرانه و گاه رذیلانه و وقیحانه، انگشت اتهام را به سوی اسلام، محمد و خدای محمد، بر می گرداند! بدین معنی که زن ستیزی و خوار و حقیر نمودن زنان، وظیفه ایست که در گذار از جامعه ی مادر سالاری و مادر تباری عربستان آن روز به جامعه ای پدر سالار و تثبیت و تحکیم مالکیت خصوصی و ایجاد یک دولت مرکزی مدافع و پشتیبان بزرگ فئودالان، برده داران، شبانان و بازرگانان و سودا گران، به عهده ی اسلام عزیز و شخص محمد گذاشته می شود! و اوست که همه تلاش و سعی اش را می نماید تا بردگی، نیمه انسان بودن، خانه نشینی و ... زن را قانونی و نیمی از جمعیت فعال و سازنده جامعه را به وسیله ی سرگرمی، لذت، شهوترانی و کارخانه ی جوجه کشی مردان غیور و دارندگان حقوق و مزایای جامعه ی مرد سالار مبدل نماید!

بنا بر این، زن از بدو پیدایش اسلام، موجودی خوار و ذلیل و وابسته و پای بند به مرد خوانده شد و با سرنگونی و خرد شدن تندیس های « **لات** »، « **عزی** » و « **منات** » در سال دهم حجری و به هنگام فتح مکه، به دست محمد و علی ابن ابیطالب، به اقتدار، سربلندی و همه ی حق و حقوق های قانونی و انسانیش پایان داده شد!

باید نهراسید و هسته و گوهر روشن و تابناک حقیقت را از پوسته ی ضخیم لاطائلات و یاوه گویی های مزدوران و خدمتگزاران معبد خدایان استثمار و بهره کشی ها نجات به و توهین و تحقیر و سرکوب همه ی انسان های در بند و گرفتار و اسیر افیون، به ویژه زنان پایان داد. و تا زمانی که این حرکت شروع و به انجام نرسد، جامعه ما رنگ خوشبختی و سعادت و بهروزی را نخواهد دید!

باید اطمینان داشت که بر خلاف تصور و باور باطل و گندیده ی پاره ای به اصطلاح روشنفکر و فرصت طلب و ابن الوقت های همه ادوار تاریخی، این حرکت انسان ساز و رهایی بخش، نه تنها کوچکترین و کمترین توهین و تحقیری نسبت به به باور و اعتقاد توده ها وارد نخواهد کرد، بلکه به آنان نیروی تعقل، آگاهی و شناخت خواهد داد تا آینده ی خود و فرزندانش را، حتی در ارتباط با دین و پرستش خدایان نادیده و قابل لمس تقویت و استحکام بخشد!

تاریخ اسلام، خود گویاترین و روشن ترین منبع و مأخذی است که می تواند ما و توده ها را با آنچه چهره ی زیبای واقعیت و عروس حقیقت می خوانیم آشنا و آگاه نماید! می بایست لاشه ی گند دروغ، نیرنگ، عوامفریبی، ریا و ... همه مفاسد و تباهی هایی که طی قرون متمادی و به ویژه در سی ساله ی اخیر توسط روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، این

تبهکاران و آدمکشان و ویرانگران ضد بشری، دامن جامعه مان را گرفته، در گوشه ای دور افتاده به گور سیاه سپرد و آینده ی روشن و افتخار را پی افکند! ما در برابر تاریخ مسئولیم و هیچ بهانه ای از بار این وظیفه ی انسانی و بشری نمی کاهد!!

می بینیم که زنان پیش از ظهور اسلام و به قدرت رسیدن این آیین که در مجموعه ی ادیان توحیدی یا ابراهیمی قرار دارد، حتی در مناطق عقب افتاده و بادیه نشین عربستان سعودی نیز دارای موقعیت بالا و در خور ستایش و نیایشی بوده اند!

پس از ظهور اسلام و دست یافتن محمد و پیروان وی به قدرت سیاسی است که زنان از زندگی سیاسی – اجتماعی کنار گذاشته شده و ضمن در بند شدن در پستوها و حصار خانه ها به برده ی جنسی مرد و ماشین جوجه کشی وی مبدل می گردند!

در حقیقت، همانطور که پرچم داران اسلام انقلابی و روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، با زیر پا گذاشتن همه ی وعده و وعیدهای های پیش از دست یابی به قدرت سیاسی و سنگ مظلومیت زن را به سینه زدن های پیش از پیروزی، با یک عقب گرد جانانه همه ی دستآوردهای مبارزاتی زن ایرانی از آغاز تاریخ و بویژه از انقلاب مشروطیت تا برهه ی بهمن ماه سال ۱۳۵۷ وی را سرکوب و لگد مال نمودند، اسلام عزیز نیز پس از سلطه خود، بایک عقب گرد بزرگ، همه ی امتیازها و حق و حقوق زنان را پایمال و با اجرای قوانین تبعیض آمیز و توهین ها و تحقیرهای ضد بشری، زن را به موجودی توسری خور و محروم از حقوق اجتماعی و شهروندی مبدل نمود!

یاوه گویی ها و ادعاها و استدلال های پا در هوا و بدون پشتوانه ی طرفداران و پیروان اسلام، مبنی بر اینکه اینکه اسلام موقعیت زنان را در شبه جزیره ی عربستان بهبود بخشیده و ارتقاء داده،

چرا که زنده به گور کردن دختران را که تا آن زمان رایج بوده ملغی نموده است، دروغی بیش نیست و کوچکترین ارزش تاریخی ندارد! زیرا همه ی شواهد و مدارک تاریخی، جامعه شناسی و تکاملی جامعه بشری، که بر پایه علمی – تحقیقی صورت گرفته، نشان دهنده و بازگو کننده ی این واقعیت عریان و غیر قابل کتمان اند که در دوره های مناسبات اقتصادی کمون اولیه و عصر مادرساری و مادرتباری، زن نه تنها از جایگاه و پایگاه والا و انسانی برجسته ای برخوردار بوده، بلکه به عنوان خدا، الهه، رب النوع، بت و غیره نیز مورد پرستش و نیایش قرار می گرفته است! به طوری که در حال حاضر و در دنیای امروز نیز، به راحتی می توان آثار و نمودهای آن را در میان قبایل و خانواده های وابسته به جوامع کمتر متمدن شده یا اسکان یافته مشاهده نمود!

تنها پس از تقسیم کار اقتصادی – اجتماعی، ظهور مالکیت خصوصی و استقرار و تثبیت نظام پدر سالاری و مرد سالاریست که زنان و دختران به عنوان کالا قابل خرید و فروش و دارای ارزش کالایی می شوند!

به گواهی تاریخ، بهره برداری جنسی و شهوانی از کالای شهوت برانگیز و اغوا کننده ای به نام زن، تنها و تنها پس از پیدایش مالکیت خصوصی و نظام طبقاتی بهره کش و استثمارگر، به عرصه ی زندگی اجتماعی انسان قدم می گذارد و همزمان با پیچیده تر شدن و غیر انسانی تر شدن شیوه بهره کشی سبعانه و حیوانی انسان از انسان، روابط زن و مرد و و قوانین و مقررات مربوط به نحوه ی بهره برداری جنسی از زن و حدود و ثغور آن نیز دچار تغییر و تحول شده است!

بی حقوقی زنان و عدم برخورداری انسان گونه ی آنان از حقوق اجتماعی، در همه ی نظام های طبقاتی و بهره کشانه ی های

برده داری، فئودالی و سرمایه داری با شدت و حدت هر چه تمامتر ادامه داشته و دارد! و امروزه شاهد و ناظریم که کنف حمایت سرمایه داری لجام گسیخته و سیاست جهانی نمودن و توسعه ی بازار جهانی نئولیبرالیسم اقتصادی، تجارت و خرید و فروش زنان و دختران، تحت عنوان تجارت یا صنعت سکس رو به گسترش و توسعه ی همه جانبه است! به نحوه ی که سرمایه گذاری در این رشته از پاره ای از رشته های صنعتی و علمی نیز پر سودتر و بار آورتر است! تا آنجا که ملایان وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه و اسلام پناهان و دولتمردان مقتدر و صاحب ادعای ایرانی نیز به سرمایه گذاری در این رشته روی آورده و در بازار جهانی سکس به موفقیت هایی دست یافته اند!

از دیدگاه اسلامی و مذهبی، زن پرهیزگار و مورد تأئید و قبول خداوندگار عالمیان، پیامبر اسلام و ائمه ی معصومین، « زن خوب و فرمانبر پارساست »! زنی است که از سوی شیطان وسوسه نشود و دم از انسان بودن و حقوق برابر نزند! مطیع و فرمانبردار و کنیز شوهرش باشد! به آپارتید جنسی گردن نهد و در هر لحظه و هر موقعیتی آماده ی همخوابگی و بر آوردن نیازهای جنسی شوهرش باشد! و هنگامی که با همسرش همبستر می شود، خود را چون مزرعه ای در اختیار وی قرار دهد و رخصت دهد تا او از هر طرف و به هر طریقی که مایل بود، واردش شود و کشتزارش را شخم بزند!

« **الزوجه الصالحة ان أمرها اطاعته وإن نظر اليها سرته و إن اقسم عليها أبرته وإن غاب عنها نصحته فی نفسها و فی ماله** »![1]

« **زن صالح زنی است که هر گاه شوهرش او را فرا خواند، از او اطاعت کند؛ هرگاه او (مرد) به زنش نگاه کند، او شوهرش**

---

[1] – ابو محمد حسن بن یزید بن ماجه قزوینی.

را خوشنود سازد. اگر شوهر در باره ی او سوگند خورد، سوگندش را رعایت کند، هرگاه شوهر از او غایب شود مال وی و عفت خویش حفظ کند ».

« **به سند معتبر از حضرت رسول منقول است: بهترین زنان شما زنی است که فرزند بسیار آورد و دوست شوهر باشد و صاحب عفت باشد و در میان خویشان خود عزیز باشد و نزد شوهر ذلیل باشد و از برای شوهر زینت و بشاشت کند و از دیگران شرم کند و عفت ورزد، هر چه شوهر گوید شنود و آنچه فرماید اطاعت کند و چون شوهر با او خلوت کند آنچه از او خواهد مضایقه نکند، اما به شوهر درنیاویزد که او را بر تکلیف بر جماع بدارد. بعد از آن فرمود: بدترین زنان شما زنی است که در میان قوم خود، خوار باشد و بر شوهر مسلط باشد و فرزند نیاورد و کینه ورز باشد و از اعمال قبیحه پروا نکند و چون شوهر غایب شود زینت کند و خود را به دیگران نماید و چون شوهر آید مستوری اظهار کند و سخنش را نشنود و اطاعتش نکند و چون شوهر با او خلوت کند مانند شتر صعب، مضایقه کند از آنچه شوهر به او اراده دارد قبول نکند و از تقصیرش در نگذرد** »![1]

خوار و خفیف داشتن زن تا بدان حد است که بزرگان و متشرعین دین مبین صرحتا و بدون پرده پوشی، اعلام می دارند که وی (زن) برده ی مرد است!

« **و القول الشافی فیه أن النکاح نوع رق، فهی رقیقة له، فعلیها طاعة الزوج مطلقاً فی کل ما طلب منها فی نفسها مما لا معصیة فیه، وقد ورد فی تعظیم حق الزوج علیها اخبار کثیرة. (إذ) قال "ایما امراة ماتت و زوجها عنها راض دخلت الجنة** ».[2]

---

[1] – علامه ملا محمد باقر مجلسی، حلیته المتقین، صفحه های ۱۰۱ و ۱۰۲.

[2] – امام محمد غزالی، احیاء علوم الدین، جلد ۲، ص ۶۴.

« قانع کننده ترین و محکم ترین گفته در مورد ازدواج این است که ازدواج شکلی از برده گی(رق) است. زن برده مرد است و بنا بر این وظیفه و مسئولیت او (زن) اطاعت مطلق از شوهر و پاسخگوئی به هر خواست او است. چنانچه محمد خودش باری گفته بود: زنی که در هنگام مرگ رضایت کامل شوهرش را برآورده باشد، جائی در بهشت را از آن خود کرده است ».

بگذارید عوام فریبان و مدعیان علامه گری و فیلسوفی و عالم بودن در جهالت و بی فرزانگی پیراهن پاره کنند، یقه بدرانند، آسمان و ریسمان به هم ببافند، به لاطائلاتی که می بافند و نشخوار می کنند، امیدوار باشند و دل خوش دارند!

آن زمان که پرده های جهل فرو افتد و نقاب از چهره ی کریه عوام فریبان برداشته شود،دیر نیست و باتوجه به سیر تحول جهان و دگرکونی های شتابنده، نا آگاهی و عدم شناخت توده های کار و زحمت میهن دربند ما بویژه جمعیت زنان که همه ی بدبختی و نکبت و ادبارشان از ناحیه اسلام و قوانین و مقررات و سنن قرون وسطایی دین و مذهب است نیز پایدار و ابدی نخواهد ماند!

آنان به زودی در خواهند یافت که بر خلاف هیاهو و جنجال آفرینی عوام فریبان و زن ستیزان جهالت پیشه و مزدوران و جیره خواران معمم و مکّلای نظام های استثمارگر و غارتگر، این ایئولوژی، فرهنگ، اعتقاد و باور اسلامی است، که به عنوان روبنای نظام غارت و نه دستور و فرمانی الهی و آسمانی، زن را بی ارزش و فرو دست و در جایگاه و مرتبه ای پست تر از مردان قرار داده است!

تاسف بار و جای بسی افسوس است که زنان جوامع مسلمان و از جمله زنان جامعه ی نفرین شده ی ما با پذیرش این موقعیت توهین آمیز و تحقیر کننده، جایگاه و پایگاه انسانی و

ارزشمندشان را به مرور زمان از یاد برده و خواسته های انسانی و برابر حقوق شان را کتمان می کنند، بلکه طیف وسیعی از آنان با منادیان جهل و جنایت نیز هم صدا شده و علاوه بر توجیه تراشی و دفاع از ایدئولوژی و برداشت بیمارگونه ی دین و آخرت فروشان تبهکار و ضد مردمی، تلاش می ورزند تا صدای حق طلبانه و برابری خواهانه ی قشر یا اقشاری از هم نوعانشان را در گلو خفه نمایند! به راستی این زنان پذیرفته اند که موجودی ناتوان، ناقص الخلقه، نیمه انسان، هم دست شیطان، اغوا کننده و از همه فاجعه بارتر، تنها وسیله ای برای سرگرمی های شهوانی، ارضای نیازهای سکسی و برآورنده ی نیازها و خواسته های جنسی مردان هستند! یعنی پذیرش و تن دادن به همان مشخصه ها و صفات تبعیض آمیز و تحقیر کننده ای که اسلام برای شان تصویر و تعین کرده است!

به راستی چه افیون و مواد مخدری می توان روح و روان انسان را تا این حد تخریب و مورد تاثیر قرار دهد؟ به نحوی که خود به ناقص الخلقه بودن و برخورداری از هر صفت ناپسند و تحقیر کننده ای که شایسته انسان نیست، نه تنها اعتراف کند، بلکه در جهت اثبات و تحکیم آن نیز بر آید؟!

زن از دیدگاه ایدئولوژی، تفکر، روابط و قوانین و مقررات و سنت های اسلامی، کالایی بیش نیست! کالایی با مورد یا موارد مشخص مصرف! و این کالای تعریف شده از هر نظر و مشخص گردیده از نظر نوع مصرف، جز دارایی و مایملک مرد محسوب می شود! و این مالک و صاحب قدر قدرت مختار است هرگونه که میلش می کشد و اراده می نماید با آنچه در اختیار دارد رفتار و از آن بهره بردای نماید! و از این رو است که قرآن می گوید:

« **نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُمْ**

وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّكُم مُّلاَقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ »[1]
« زنان شما برای شما کشتزارهستند پس کشتزار خود را هرگونه میخواهید بیاورید و برای شخص خودتان مقدمه چینی کنید و تقوای الهی داشته باشید و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد پس به مومنین بشارت ده ».

توهین و تحقیری از این بالاتر؟ و اینجاست که بین علما و ناجیان عالیقدر عالم بشری، یعنی همان روحانیون وابست به دستگاه خلیفه گری شیعه اختلاف می افتد که آیا وطی کردن در دبر زن حائض کفاره دارد و ندارد؟ و در صورت مخالفت یا موافقت، تا ختنه گاه داخل شده یا کمتر و بیشتر؟!

وطی در دبر (عقب) زن به فتوای برخی از مراجع حرام است[2] و به فتوای بعضی کراهت شدید دارد.[3] برخی گفته اند: اگر زن راضی نباشد، حرام است و اگر راضی باشد، کراهت شدید دارد.[4] سید علی حسینی خامنه، رهبر فعلی ایران معتقد است که: این عمل کراهت شدید دارد و احتیاط در ترک آن است مخصوصا اگر زن راضی نباشد و در صورتی که موجب اذیت او شود حرام است.[5] بنابر فتوای آیت الله تبریزی آمیزش با همسر از عقب، بنا بر احتیاط واجب جائز نیست.[6]

ایدئولوژی و تفکر مردسالارانه و زن ستیزانه ی اسلام و این انگل های و پارازیت های اجتماعی که بردگی جنسی زن و تمایلات شیطانی خود را در عریان ترین شکل ممکن و وقیحانه ترین صورت، بیان می دارند و به علم و نبوغ خود نیز می نازند

---

[1] – قرآن، سوره بقره، آیه ی ۲۲۳.
[2] – خویی، اراکی، سیستانی، توضیح المسائل، مسئله ۴۵۰ به بعد.
[3] – روح الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، مسئله ۴۵۰.
[4] – آیت الله فاضل، توضیح المسائل، مسئله ۴۵۰.
[5] – علی خامنه، سئوال های مورد ابتلا، سئوال ۶۵.
[6] – آیت الله تبریزی، استفتائات جدید، سئوال ۱۴۶۳.

و از جهان بشری باج خواهی و ادعای طلب نیز می نمایند نمی تواند مورد انزجار، اعتراض و نفرت نیروهای مترقی، آزادیخواه و برابری طلب نباشد!
و قرآن در ارتباط با نسبت زن با مرد و شیوه برخورد صاحب و مولا با کالایی که در اختیار دارد، می گوید:
« الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فی المضاجع و اضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا ان الله کان علیا کبیرا ».[1]
« مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، بخاطر برتریهایی که خداوند « از نظر نظام اجتماع » برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و بخاطر انفاقهایی که از اموالشان « در مورد زنان » می‌کنند. و زنان صالح، زنانی هستند که متواضعند، و در غیاب « همسر خود » اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند. و « اما » آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! « و اگر مؤثر واقع نشد » در بستر از آنها دوری نمایید! و « اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود » آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجویید! « بدانید » خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است. « و قدرت او، بالاترین قدرت هاست »!
حتی مدعیان روشنفکری و به اصطلاح آزادیخواهان وابسته به این قشر و جرثومه های فساد نیز، در نوع خود مرتجع، عقب مانده و زن ستیزند! به حدی که گاه انسان، گرفتار این توهم و

---

[1] ــ قرآن، سوره ی نساء، آیه ی ۳۴.

خیال می شود که نکند اینان از موجودی به نام زن متولد نشده، در دامانش پرورش نیافته و در دوران حیات منفور و سراسر متعفن و پرکین شان با همسر و شریک زندگی ای به نام زن روزگار نمی گذرانند!

« برای مردان از جهت ساختمان طبیعی و وضع اجتماعی پایه ی برتریست. برهمین پایه، مردان تکیه گاه و سرپرست زنانند. اختلاف در حقوق ناشی از همین احتلاف در ساختمان جسمی و روانی است و منشأ اختلاف ساختمان های طبیعی و فطری اراده و صفت عزیز و حکیم خداوند: الله عزیز حکیم ».[1]

ایشان که معرف حضور و مورد تائید و تقدیر بسیاری از به اصطلاح روشنفکران ایرانی در طیف های گوناگون بوده و هستند، در توجیه نا برابری، تبعیض، توهین، تحقیر و ستم جنسی اسلامی بر زنان، آسمان و ریسمان می بافد و بینش و دیدگاه زن ستیز و مرد سالار اسلامی را چنین توضیح می دهد:

« معروف، همانست که وجدان سالم انسانی و شرع می شناسد و آن را می گزیند، نه عادات و رسوم و قوانین منحرف و ظالمانه. این بیان جامع و قاعده ی کلی و طبیعی، برای تشخیص حقوق زن و مرد و هر حق متبادل است؛ برای هر فرد و طبقه ای در حد استعداد و کارش، بر دیگران آن چنان حقی ثابت می باشد که دیگران بر او دارند. و عدل حقیقی در همین تبادل حق است، نه تساوی آن، زیرا تساوی در حقوق با اختلاف در استعدادها و ساختمان های طبیعی خلاف عدل می باشد. آیا میتوان تساوی زن را با مرد در کسب و درآمد و انفاق، و مرد را با زن در حمل و حضانت و ... حق و عدل دانست »؟[2]

---

[1] – آیت الله سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، جلد دوم، ص ۱۴۵.
[2] – آیت الله سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، جلد دوم، ص ۱۴۴.

این ملای به اصطلاح مترقی، انقلابی و دمکرات مسلک تا آن جا پیش می رود که نه تنها ماهیت اسلام، بلکه اندیشه های انقلابی و برابری طلبانه و انسانی خود را نیز بی پرده و عریان نشان می دهد! و بیچاره روشنفکران و مدعیان آزادی و برابری و قسطی که انتظار معجزه از وی داشتند و منتظر رویارویی و مبارزه حق طلبانه ی حضرتشان در برابر حرکت های واپسگرایانه و مرتجعانه ی حاج روح الله خمینی و دیگر روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه نشسته و ثانیه شماری می کردند!! با این امید که ایشان جلوی نفوذ و به قدرت رسیدن فاشیسم مذهبی و دیکتاتوری عبا و نعلین را بگیرند!!

« **همین توجه بشناسائی خیر و شر و تأمین بقاء، راه را در محیط بهشت برای وسوسه ی شیطان و تهییج او باز کرد. آدم سر بلند را با آن عقل و فطرت مجذوب بحق و جمال عالم و تجلی ملکوت، تنها وسوسه ی شیطان نمی توانیست او را بجهت واپسین متوجه کند و خاطرش را معطوف گرداند مگر با نفوذ در روح حساس زن و تهییج و عواطف او، اندیشه ی تأمین بقاء و نگرانی از آینده ی مبهم و جستجوی از علت نهی را نخست در فکر زن برانگیخت، آنگاه با هم عطف توجه آدم را جلب نمودند تا محیط اطمینان و آسایش را برهم زدند و وضع را دگرگون کردند. چنانکه محیط های خانوادگی و کشور را همین وسوسه های شیطانی و زنانه با عناوین فریبنده ی تأمین و نجات از کرایه نشینی، توسعه ی زندگی، و حسادت ها، دگرگون می نماید و مرد را از محیط آرام شرافت و آسایش وجدان ساقط می گرداند تا اینکه دست بهر جنایت و خیانتی می گشاید و بهر پستی و کار نامشروعی تن میدهد و کارش به رسوائی و بی آبروئی نزد خلق و خالق می رسد و پرونده های**

اعمالش در محاکم قضائی و وجدانهای عمومی همی افزوده میگردد ... ».[1]

این باورهای ضد بشری و افکار و اندیشه های مالیخولیایی زن ستیزانه، که بر شالوده و بنیان ستم طبقاتی و نابرابری انسان ها پی ریزی و استوار گردیده، در سرتاسر کره خاکی، مشروعیتش را از ادیان و مذاهب گوناگون که در طول تاریخ آلت دست قدرتمندان، زورمداران و استثمارگران بوده و چون افیون در جهت خام و رام نمودن توده ی کار وزحمت و بهره برداری بیشتر از دسترنج آنان عمل نموده می گیرد!

در سرزمین ما ایران نیز، در سده ای متمادی و از قرن ها پیش تا کنون، تحمیل هر نوع توهین، تحقیر و نابرابری و ... در حق نیمی از جمعیت زنده و سازنده ی کشور، یعنی زنان جامعه، مشروعیت و قانونیتش را از قرآن، حدیث، سنت و راه و روش محمد و جانشینانش که در حال حاضر روحانیون تبهکار وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه هستند، گرفته و می گیرد!

جای هیچ شک و شبهه ای نیست که همه ادیان الهی و غیر الهی از توتم پرستی انسان های نئاندرتال و جوامع اولیه گرفته تا امروز، همه و همه محصول دوران فرمانروایی جهل بر حیات و زندگی انسان ها هستند که بعدها به عنوان وسیله تحمیق و و سرکوب و وادار نمودن انسان ها به تسلیم و بردگی و تن دادن به کار مزدوری و پذیرش این فریب و نیرنگ که عزت و خواری همگان از روز ازل و توسط خالق هستی رقم زده شده است، مورد بهره برداری و سؤاستفاده ی بهره کشان برده دار، زمین دار و سرمایه دار قرار گرفته است! آن هم با نگهداری، پرورش و تامین زندگی انگلی و پارازیتی عده ای دین و آخرت فروش

[1] – آیت الله سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، جلد دوم، ص ۱۲۹.

که بر خود نام روحانی، پاسدار شریعت و خلیفه الله بر روی زمین گذاشته اند!

دین مبین اسلام و مذهب حنیف جعفری نیز از این قاعده مستثنی نبوده و کمترین تفاوت ماهوی و ذاتی با دیگر ادیان نداشته و ندارد! بدین معنی که اسلام نیز مانند هر اندیشه و تفکر غیر عقلائی دیگر مخلوق و محصول و باز ده جهل انسانی است!

با این تفاوت که این آیین برخاسته از میانه ی صحرای سوزان و پا گرفته به وسیله ی بادیه نشینان و چادر نشینان بیسواد و به دور از فرهنگ تمدن، از همان آغاز، با قوانین و مقرراتی تبعیض آمیز، نابرابری طلب، تفکیک جنسی و توهین و تحقیر زنان پا به عرصه ی وجود گذاشت و همانطور که در پیش گفته شد، حتی آزادی ها و برابری های پیشین را نیز پایمال و به شدت سرکوب نمود!

« **اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده مرد می تواند تفاوت بین باکره و غیر باکره را بگیرد** ».[1]

کی گفته و ادعا نموده که زن کالاست؟ این صحبت را کمونیست های از خدا بی خبر بدون ذره ای شناخت و آشنایی با اسلام عزیز بر سر زبان ها می اندازند تا اندیشه های الحدی و شیطانی خودشان را رواج بدهند!

وقاحت و رذالت آخوندی و نوکر صفتانه که شاخ و دم ندارد!

« **زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او بخواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند تهیه غذا و لباس و منزل او بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانائی داشته باشد**

[1] – آیت الله خویی، توضیح المسائل، ص ۳۱۱، مسئله ۲۴۵۳.

یا نداشته باشد مدیون زن است و اگر زن در کارهای فوق اطاعت شوهر نکند گناهکار است و حق غذا، منزل و همخوابگی ندارد ولی مهر او از بین نمی رود ».[1]

در آشفته بازار امروز نیز، همانگونه که می بینیم و هر روزه شاهدش بوده و هستیم، جمهوری اسلامی ایران و دستگاه خلیفه گری شیعه، هدفی جز خدمت به اهداف شیطانی و ضد انسانی نظام سرمایه دنبال نمی کند! سرکوب، خفقان، شکنجه، زندان، سنگسار، اعدام و دیگر رفتارهای تبهکارانه محصول عالیه اسلام و بهره ی مرم ستم کشیده ی ایران بوده و هست! و این تلاش ها هدفی جز جلب رضایت پروردگار و فرمانروای قدر قدرت عالم یعنی نظام سرمایه داری را دنبال و پیگیری نمی کند! بنا بر این برای خلاصی از هرگونه تبعیض، نا برابری و ستم جنسی و طبقاتی که هر روزه توسط نظام سرمایه داری و خدمتگزاران و پادوهای دین و آخرت فروشش تولید و باز تولید می شوند، راهی جز مبارزه ی مداوم و مستمر با این خدای عاری از وجدان و رهائی از باورهای ارتجاعی و غیرانسانی باقی نمانده است!

مبارزه با این اندیشه و تفکر مالیخولیایی و دیگر اندیشه های تحمیق کننده و تسلیم طلبانه از این جهت دارای اهمیت و سرنوشت سازند که که تخدیر کننده ترین افیون موجود و مخرب ترین وسیله و ابزار سرکوب و اسارت مادی و معنوی نوع بشراست! تنها در پناه و با تکیه به چنین افیون مخرب و تباه کننده ای می توان میلیون ها زن را در انقیاد، فرودستی و بردگی نگه داشت و به آنان قبولاند که تن دادن و پذیرش بردگی جنسی، افتخار به کشتزار مردان بودن، مطیع و فرمانبردار ماندن و اجازه ی بذر پاشی به مولا و صاحب اختیار خود دادن، آنهم در

[1] ــ آیت الله گلپایگانی، رساله، احکام ۲۴۲۱ و ۲۴۲۲.

هر شرایطی و هر حالت روحی و روانی و جسمی، سعادت دنیا و اخرت را در پی خواهد داشت!

به راستی کدام سعادت و کدام آخرت؟!

بنا بر این تعلل، دو دلی و مصلحت اندیشی های کاسبکارانه و سوداگرانه، کمترین دردی از دردهای گوناگون و کشنده ی جامعه ی بلکشیده ی ما را علاج و درمان نمی کند! مگر آن که نظام سرمایه داری و روبنای افیونی آن به نام دین و مذهب، باتوجه به تاریخ و تجربه ی گذشته وتبهکاری و جنایت کاری های عدیده دستگاه خلیفه گری شیعه در سی سال گذشته و ستمکاری و بیدادگری های ضد بشری قدرت هایی از نوع طالبان در افغانستان و دولت های مزدور در دیگر سرزمین های اسلامی که همه و همه در سنگر اسلام پناهی و صیانت از دین مبین جا خوش کرده اند، دین اسلام و مذاهب رنگارنگ متولد شده از آن، در همه ابعاد سیاسی - اجتماعی، مورد نقد و افشاگری قرار گیرند و به عنوان توجیه گران ستم طبقاتی، نا برابری های جنسی و ابزار و وسایل تحمیق توده ها رسوا شوند!

« **بمجالسة (النساء) و النظر و الملاعبة اراحة للقلب و تقوية له على العبادة[1] ... لذلک قال الله تعالى ـ ليسكن اليها ».**

« در معاشرت با زنان، به آنها نگاه کنید و با آنها بازی کنید، روح تان شاد می شود و قلب تان آرامش می یابد، و مرد برای پرستش خداوند نیرومند میشود ... به این دلیل خداوند میفرماید: (تا با او (زن) انس و آرام گیرد).[2]

در دید و منظر مرد مسلمان، بویژه پیشوایان، کارشناسان، صاحب نظران، مفسرین قرآن، محدثین و همه کسانی که با قرآن و دیگر مدارک و شواهد بر جای مانده از محمد و ائمه ی دین

---

[1] ـ امام محمد غزالی، احیاء علوم الدین، جلد دوم، ص ۳۴.

[2] ـ قرآن، سوره هفتم، آیه ی ۱۸۹.

سر و کار دارند و طرح مسئله و رساله و احکام می نمایند، موجودی به نام زن، تنها و تنها یک آلت تناسلی و وسیله ای برای سرگرمی و دفع شهوت حیوانی مرد بوده و جز آن چیزی نیست!

اندیشه ای سخیف، حیوانی و منزجر کننده که توهینی آشکار به منزلت و جایگاه انسان و ابناء بشر بر روی کره زمین بوده و خواهد بود! حتی اگر با کلمات و جملاتی زیبا و مقبول اهل ذوق نوشته شود!

« **از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می رفته اند و از آنها تقاضای همسری می کرده اند . این مهم همیشه بزرگترین عامل برای حفظ حیثیت زن بوده است.**

طبیعت ، مرد را مظهر طلب و زن را مظهر مطلوب بودن آفریده است، این تدبیر حکیمانه ای است که در غریزه مرد نیاز و در غریزه زن ناز قرار داده است و ضعف جسمانی زن را در مقابل نیروی جسمانی مرد بدین وسیله جبران کرده است. برای زن که می خواهد محبوب و معشوق باشد قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را دعوت به همسری کند و جواب رد بشنود ، منتهای هنر زن این بوده است که توانسته مرد را در هر مقامی و هر وضعی به آستان خود بکشد ».[1]

با کمال تاسف و تاثر، پاره ای از موجودات کمر باریک و موبلند و کپل پهن نیز که صرفا به دلیل مادینگی، نام والا و گرانسنگ زن را بر خود نهاده و از فشار فقر و بیچارگی روز افزون زائیده از سیاست های ایران بر باد ده روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، ترک یار و دیار نموده و به اروپا آمده اند نیز، ضمن سرسپردگی به دستگاه ولایت مطلقه ی فقیه و وزارت اطلاعات منفور و جنایتکار رژیم، به ناقلین و سرایت

---

[1] – مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام.

دهندگان این تفکر پست و حیوانی مبدل شده اند! این جرثومه های فساد و پارازیت های حقیر که از پس سفره ها و ریزه خواری های سفره ی بزرگ انگل ها و پارازیت های جامعه بشری یعنی روحانیون تبهکار تغذیه و به عمر ننگین خود ادامه می دهند، همه ی وجود و هستی و زندگی را وابسته به همان آلت تناسلی ارزیابی نموده با سرمایه قرار دادن آن جهت در دام انداختن جوانان و نا آشنایان به محیط، به کسب خبر و جمع آوری اطلاعات در باره کسانی که حاضر به سازش و کنار آمدن با رژیم نیستند می پردازند! این علیا مخدره های افیون زده که اکثرا از خانواده های مذهبی و محیط های تخدیر شده و گرفتار در چنگال جهل و فقر فرهنگی می آیند، به این باور و اعتقاد رسیده اند که اولا، در برابر حربه ای که برگزیده اند، هیچ مردی را یاری پایداری و مقاومت نیست! ثانیا، راه برگزیده و انتخاب نموده، نه تنها عقده های اُدیپی آنان را التیام می بخشد و درمان می کند، بلکه راه بهشت برین را هموار و آسایش و آرامش آخرت و زندگی جاوید در کنار پروردگار دو عام را برایشان به ارمغان می آورد!!

« **وخلقت المرأة سكنا للرجل و قال : (و من آياته أن خلق لكم من أنفسكم أزواجا لتسكنو أليها) فأول ارتفاق الرجل بالمراة سكونه اليها ممافيه من غليان القوة . . . فإليها يسكن و بها يتخلص من الهياج، و للرجال خلق البضع منهن، قال الله تعالى: (و تذرون ما خلق لكم ربكم من ازواجكم) فأعلم الله الرجال أن ذلک الموضع خلق منهن للرجال ، فعليها بذله فی كل وقت يدعو ها الزوج، فإن متعته فهی ظالمة و فی حرج عظيم ، و يكفيک من ذلک ما ثبت فی صحيح مسلم : و الذی نفسی بيده ما من**

رجل يدعو امرأته إلى فراشها فتأبی علیه الا کان الذی فی السماء ساخطا علیها حتی یرضی عنها (زوجها) ».[1]

« زن آفریده شد برای آنکه مرد در او آرامش یابد . . . در کنار او (زن) ، مرد از غلیان جنسی رهائی می یابد. ارگان تناسلی زن برای مرد آفریده شده است. چون که خداوند متعال فرمود: (و وا می گذارید آنچه را که آفریده است برای شما پروردگار تان از همسران شما). خداوند این را آشکار ساخت که زن آفریده شده است از مرد و برای مرد. بنا بر این زن باید تسلیم شود هرگاه شوهرش او را فرا میخواند. هرگاه او سر پیچی کند، ستمکار است. دلیل کافی در این رابطه در حدیثی از صحیح مسلیم نقل شده است که می گوید: (زمانی که مردی زنش را به بستر می خواند، و او امتناع میورزد، یکی که در بهشت است بر او غضب کند تا آنکه مرد (شوهرش) از او راضی شود) ».

پس زن، موجودیست که آفریده نشد، مگر اینکه مرد در کنارش آرامش بگیرد و استراحت کند و از طریق آلت تناسلی اش که برای مرد آفریده شده، خود را از غلیان جنسی برهاند! همین!! چرا که ناقص العقل بودن و سستی ایمان، مانع از ان است که زن در امور اجتماعی و حتی مسائل مذهبی سهیم شود.

بر چنین باور و عقیدهایی را جز نام مالیخولیا و جنون زن ستیزی نمی توان گذاشت! زیرا یک انسان آگاه، فرهیخته و اندیشمند، تحت هیچ و عنوان و شرایطی حاضر نیست نه تنها نسبت به همسر، شریک زندگی، یار و غمخوارش در برابر مصائب و مشکلات زندگی، و ار همه مهمتر مادر فرزندانش و تداوم بخش حیات و بقای بشریت بر روی کره ی زمین، بلکه

---

[1] – امام ابو عبدالله محمد بن احمد قربطی، مفسر قرآن، در تفسیر سوره ی روم. آیه های ۱۶۶ و ۲۱.

نسبت به معشوقه، همخوابه و رفیق یک شبه و یک روزه ی خود نیز چنین نسبت هایی بدهد و خود را در شمار انسان نیز به حساب آورد!

این برخورد توهین آمیز، تحقیر آمیز، غیر انسانی و توأم با آپارتاید جنسی دیوانه وار، تنها و تنها از طرف کسانی مطرح و بر زبان و روی کاغذ آورده می شود، که پس از گذشت هزار و چهارصد سال از عمر ایدئولوژی و باور زن ستیزانه و ضد بشریشان، بایست مواظب و مراقب شان بود تا به حیوانات زبان بسته ای چون شتر و گاو و گوسفند و سگ و گربه و مرغ بند نکنند و دچار گناه و معصیت نگردند!!

« **زن بر وزن من اندر لغت نام موجودی است که از کفر ابلیس مشهورتر و از پلنگ پرشر و شور تر و درست نقطه مقابل مرد را اشغال کرده است** ».[1]

نظر و عقیده ی زنان تحصیل کرده ی مسلمان در این باره چیست؟ آیا بر چنین عقیده و باوری صحه می گذارند؟! آیا اظهار نظر و گفته ی این برادر نویسنده و به اصطلاح روشنفکر و صاحب نظر مسلمان را قبول دارند؟!

یا گفته ی این بزرگ مرد دنیای سلام و کسی که در زمان و روزگاران حکیم عمر خیام نیشابوری زیسته و تلاش های فراوانی به عمل آورده تا به هر طریق ممکن بهانه ای برای صدور حکم ارتداد و سنگسار آن انسان عالیقدر، فرهیخته و خدمتگزار جهان بشری دست و پا کند چطور؟!

« **أن أرسلت عنانها قليلاً جمحت بک طويلاً، و إن أرخيت عذار ها فتراً جذبتک ذراعا . . . فإن كيدهن عظيم و شرهن فاش، والغالب عليهن سوء الخلق و ركاكة العقل ... قال عليه السلام:**

---

[1] – حسین عمادزاده، زنان پیغمبر اسلام، ص ۱۶.

مثل المراة الصالحة فی النساء کمثل الغراب الأعصم بین مائة غراب ».[1]

« **اگر تو عنان زن را یک خرده شل کنی او (زن) دیوانه وار ازجا خواهد جست، اگر بصورتش با اخم دست بکشی او ترا حیله گرانه در آغوش خواهد کشید . . . حیله آنها حاکی از ترس است و بدجنسی (شرارت) آنها موجب سرایت؛ شخصیت بد و روح ضعیف مشخصه آنهاست . . . (محمد) علیه السلام گفت: (حکایت یک زن صالح در میان زنان دیگر مانند اعصم (کلاغ منقار قرمز) است در میان صدها کلاغ دیگر** ».

فاجعه بار نیست؟

زنان صالح، پارسا، عفیف و پاکدامن نیز کمیاب و نادرند! به دیگر سخن اصلا و ابدا نمی توانند وجود داشته باشند! مگر این نارسایی عقلی، سستی ایمان، همدستی با شیطان، دروغگویی، مکاری، فریب کاری، توطئه گری و ... جزء خصیصه ی ذاتی و ماهیت طبیعی و ازلی زنان نیست؟! پس این کلاغ منقار قرمز از کجا و بر اساس کدام قانون و مقررات طبیعت وآفرینش در در میان صدها کلاغ ظهور می کند؟!

از آنجا که گروه و دسته ای بیمار روانی و زن ستیزان کلاش، ریاکار، نیرنگ باز، توطئه گر و ... دفتر نمایندگی و خلیفه گری خدایی نادیده و ناشناخته را به عهده می گیرند، بر ملت و ملت هایی ستم روا می دارند، دین و آخرت می فروشند و بهشت ننگین خود را بر دوزخ و جهنم سوزان و هول انگیز انسان های زحمت کش، خلاق، سازنده، هنرمند بنا می گذارند و ضمن بیشترین بهره برداری های جنسی و شهوانی از نیمی از جمعیت جامعه، دهشتناکترین ستم ها، توهین ها، تحقیرها و رذیلانه ترین آپارتاید جنسی را در حق شان روا می دارند!

---

[1] – امام محمد غزالی، احیاء علوم الدین، جلد دوم، ص ۵۱.

نیاز های جنسی این بندگان هرزه گو و هرزه درای شهوت و پادوهای حقیر خدای بهره کشی و استثمار و از ضرورت و اولویتی خاص برخوردار است. به نحوی که اگر مرد بر پشت جهاز شتر هوس کند یا زن در حال آشپزی و پختن غذا، حمام کردن، شیر دادن بچه و ... نیز باشد، می بایست بدون فوت وقت و بیدرنگ در محل همخوابگی حاضر و خود را در اختیار شوهر قرار دهد! بگذار غذا روی اجاق یا درون تنور بسوزد! بچه گرسنه بماند و ... ولی مرد در انتظار نماند و در رفع به موقع نیازهای جنسی و شهوانیش تاخیری صورت نگیرد! چون در غیر این صورت خشم خدای عالمیان را بر انگیخته و فرشتگان آسمان که همیشه و در همه ی اوقات دلشان برای تماشای عملیات سکسی و جنسی، آن هم نه فیلم یا عکس، بلکه به طور زنده لک زده، از آن زن نگون بخت روی می گیرند و به قول زمینیان بایکوتش می کنند!

« در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر (ص) منقول است: زنی آمد به خدمت حضرت رسول (ص) و گفت یا رسول الله چیست حق شوهر بر زن، فرمود لازم است که اطاعت شوهر بکند و نا فرمانی او نکند واز خانه ی او بی رخصت تصدیق نکند و روزه ی سنت بی رخصت او ندارد و هروقت اراده ی نزدیکی او کند مضایقه نکند، اگر چه بر پشت پالان شتر باشد و از خانه ی او بی رخصت او بدر نرود و اگر بی رخصت بدر رود، ملائکه ی آسمان و زمین و ملائکه ی غضب و ملائکه ی رحمت همه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد ».[1]

---

[1] – علامه ملا محمد باقر مجلسی، حلیهٔ المتقین، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

از آنجا که از نظر ایدئولوژی و تعالیم اسلامی، زن فاقد احساس و غریزه جنسی است و هدف از آفرینش و خلقت وی آن بوده که خود و آلت تناسلیش به عنوان وسیله ی ارضای جنسی مرد مورد استعمال و استفاده قرار گیرند، بنا بر این حق ابراز تمایلات جنسی خود را نیز ندارد! جون این ایراز تمایل نشانه برگشتن از دین و تهمت و افتراء بستن به خداوند تبارک و تعالی است!!

با بیان حدیثی از زبان علی، خلیفه چهارم مسلمین و امام اول شیعیان جهان و پیر و مرشد روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه که حکومت و دولت مداری سی ساله ی خود را از نمونه حکومت عدل و عدالت وی الگو برداری و ارائه نموده اند، بیشتر به عمق فاجعه و حدود زن ستیزی و ضد انسانی بودن احکام و قوانین و مقررات محمدی پی خواهیم برد!

« روزی من و فاطمه به حضور رسول اکرم (ص) شرفیاب شدیم و آن حضرت را بسیار گریان دیدیم. گفتم پدر و مادرم به فدایت یا رسول ا لله چرا گریه می کنید؟ فرمود: یا علی شب معراج که مرا به آسمان بردند زنانی چند از امت خود را در عذاب شدید دیدم و گریه من برای آنهاست . . . زنی را دیدم که به مو های سرش آویزان کرده بودند و مغز سرش (از شدت حرارت) می جوشید. و زنی را مشاهده کردم که او را به زبانش آویخته بودند و آب جوشان جهنم به حلقش فرو می ریختند. و زنی را دیدم که بر پستانهایش آویخته بودند و زنی را که گوشت بدن خویش را می خورد و آتش در زیر او شعله می کشید. زنی را مشاهده نمودم که پاهایش را به دستهایش بسته، مار ها و عقرب ها را بر او مسلط ساخته بودند و زنی کور و کر دیدم که او را در تابوت آتشین قرار داده و مغز سرش از تنش بیرون می آمد و بدنش در اثر مرض جذام و پیس قطعه

قطعه و از هم متلاشی میشد. و زنی را دیدم که در تنور آتش او را به پاهایش آویخته بودند. و زنی را مشاهده کردم که گوشت بدنش را از جلو و عقب با قیچی های آتشین می بریدند و زنی که صورت و دستهایش را می سوزاندند و از روده های خویش می خورد. و زنی که سرش مانند سر خوک و بدنش بشکل چهار پا و به انواع عذابها معذب بود. و دیگری بصورت سگ بود و آتش از پشتش وارد می کردند و از دهانش بیرون می آوردند و ملائکه با گرز های آتشین بر سر و بدنش می زدند.

حضرت فاطمه (ع) عرضه داشتند: یا رسول الله به من بگوئید که کار این زنها چه بوده که خداوند آنها را چنین معذب فرموده است. حضرت (ص) فرمودند: آن زنی که به موی سرش آویخته بودند زنی بود که موی سرش را از مردان (نا محرم) نمی پوشانیده است و آن زنی که به زبانش آویخته بودند، زنی بوده که شوهر خود را اذیت می کرده و آنکه به پستانش آویخته بودند از شوهرش تمکین نمی کرده است و آنکه با پاهایش آویزان بود، بی اجازه شوهرش از خانه بیرون می رفته است و آن زن که گوشت بدن خود را می خورد زنی بوده که بدن خود را برای نامحرمان زینت می کرده است و آن زنی که دستهایش را به پاهایش بسته بودند، خود را نمی شسته و لباسهایش را پاک نمی کرده و غسل جنابت بجا نمی آورده و به نماز اعتنائی نداشته است و آن زنی که کور و کر و لال بود از زنا فرزند به هم می رسانده و به گردن شوهر خود می انداخته.

آن زن که گوشت بدنش را می بریدند خود را به مردان می نمایانده تا مورد توجه آنها قرار گیرد و آنکه بدنش را می سوزاندند و او روده های خود را می خورد، زنی بوده که مرد و زن حرام را به یکدیگر می رسانیده است و آن زن که سرو صورتش مانند خوک و بدنش بشکل الاغ بود، زنیست که سخن

چین و درغگو بوده است. و آنکه بصورت سگ بود و آتش از پشتش داخل و از دهانش خارج می ساختند، زنی بوده خواننده و آواز خوان، آنگاه حضرت فرمود: وای به حال زنی که شوهر خود را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که همسرش را راضی بدارد ».[1]

حال اگر از دین و آخرت فروشان زن ستیز و قلم به دستان و توجیح گران مزدور و کوته فکر این عبارات و احکام و حدیف و روایت ها بپرسید: « **جزا و سزای مرد خیانت و زنباره ای که همسر و شریک زندگیش را به توصیه ی شما آدم حساب نمی کند و از صبح تا غروب به دنبال ناموس مردم دوان است و مرتکب زنای محسنه و غیر محسنه می شود، چیست** »؟

سری تکان خواهند داد و گفت: « **کار خداوند بی حساب و کتاب نیست! برای مردان هم البته مجازات ها و عذاب هایی در نظر گرفته شده است** »!

کدام عذاب؟ کدام مجازات؟ معلوم نیست!

حال اگر می خواهی وقت و استراحت و زندگی خودت را تلف و پای منبر لاطائلات و یاوه گویی های مرشد اعظم بنشینی، خیلی محترمانه و مؤدبانه بگو: « **خب، این خداوند تبارک و تعالی، که آتش را از مقعد، نشیمن گاه یا هر کوفت و زهر مار زن خواننده و آواز خوان داخل و از دهانش بیرون می آورد، آیا رضایت می دهد که همان آتش را از دهان مردی خواننده و آواز خوان داخل و از مقعدش خارج نمایند** »؟

بگذریم! این قصه سر دراز دارد.

---

[1] – الف: شیخ صدوق (ابن بابویه ، وفات در سال ۳۸۱ ه.ق)، عیون اخبار، جلد دوم، ص ۱۰.
ب – علامه محمد باقر مجلسی (وفات ۱۱۱۱ ه.ق) بحار الانوار، جلد ۸، ص ۳۰۹.
ج – علامه محمد باقر مجلسی، حیات القلوب، جلد دوم، ص۲۹۲.

همه چیز در ید قدرت مرد است و خداوند اسلام، کاملا و بدون چون و چرا مردانه فکر می کند! بنا بر این، این مرد است که در صورت نارضایتی زن را از خود براند! با او مقاربت جنسی نکند! و او به باد کتک بگیر و تنبه فزیکی نماید! باشد که از یاغی گری، تمرد و عدم احساس بندگی و کنیزی دست بردارد و ضمن در افتادن به پای مولا و صاحب اختیار خود طلب بخشش و مغفرت نماید! حتی اگر تمرد و یاغی گری او در راستای اصلاح و تنبیه شوهر متمرد و بی بند و بارش باشد! زیرا:

« **و إن أمرأة خافت من بعلها نشوزأ او اعراضأ فلا جناح عليهما أن يصلحا بينهما صلحاً و الصلح خير** ».[1]

« **و اگر زنی از شوهرش بیم آن داشت که با وی راه مخالف و بد سلوکی پیش گیرد یا از او دوری گزیند باکی نیست که هر دو بطریقی مصالحه و سازگاری بنمایند** ».

این یعنی تبعیض، این یعنی آپارتاید جنسی!

وقتی زنی از بد سلوکی و جدا شدن شوهرش بیم و هراس دارد، قرآن، یعنی خداوند تبارک و تعالی، راه مماشات، مدارا، سازش و ... را نشانش می دهد! اما هنگامی که صحبت از تمرد و یاغیگری زن به میان می آید، دیگ خشم خداوند به جوش آمده و دستور راندن از همخوابگی و همبستری و تنبیه بدنی را صادر می فرماید!

چرا که خداوند عالم، زن و مرد را به طور یک سان و برابر نیافریده است! مرد، مطابق سلیقه خداوند و شبیه خود او طراحی و قالب ریزی شده و پروردگار از روح خود در جسمش دمبده است! در حالیکه زن، تکه ای از دنده ی چپ مرد با همان انحاء و کج و معوجی آفریده شده و علاوه بر آن دارای عقل و شعور و ایمان درست و حسابی ای نیست!

---

[1] – قرآن، سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۸.

« یا معشر النساء ... ما رایت من ناقصات عقل و دین اذهب للب الرجال الحازم من احداکن. قلن: و ما نقصان دیننا و عقلنا یا رسول الله ؟ قال الیس شهادة المراة مثل نصف شهادة الرجال ؟ قلن: بلی، قال: فذلک من نقصان عقلها ، الیس اذا حاضت لم تصل و لم تصم ؟ قلن : بلی قال : فذلک من نقصان دینها ».[1]

« رسول خدا باری به گروهی از زنان گفت: من هرگز مانند شما زنان ناقص در عقل و ایمان ندیده ام. یک مرد مؤمن و آگاه میتواند به وسیله شما گمراه گردد. یکی از زنان پرسید: ای رسول خدا نقص در عقل و ایمان ما چیست ؟ او گفت: آیا مگر شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد نیست ؟ آنها تکرار کردند که اثبات. او گفت: این هم نقص عقل شما ... آیا درست نیست که شما زن ها نمیتوانید در دوران قاعدگی نه روزه بگیرید و نه عبادت نمائید ؟ ... او گفت: این هم دلیل بر نقص ایمان شماست ».

یکی از قدیمی ترین مفسرین قرآن، در تفسیر آیه ۲۱ سوره روم:

« و من ایاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوآ ... ».

« و باز یکی از آیات لطف الهی آنستکه برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در برابر او آرامش یافته و با هم انس گیرد و میان شما رأفت و مهربانی برقرار فرمود ... ».

چنین می نویسد:

« قوله (خلق لکم) دلیل علی ان انساء خلق کخلق الدواب والبنات و غیر ذلک من المنافع، کم قال تعالی (خلق لکم ما فی الارض) و هذا یقتضی ان الا تکون مخلوقه العیادة و التکلیف فنقول خلق النساء من النعم علینا و خلقهن لنا و تکیفهن لا تمام النعمة علینا لا لتوجیه التکلیف نحوهن مثل توجیه الینا و ذلک

---

[1] – ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (۱۹۴ – ۲۵۶ هجری)، صحیح بخاری، عربی – انگلیسی، جلد ۱، حدیث ۳۰۱.

من حیث النقل و لکم و المعنی. اما النقل فهذا و غیره. و اما لکم فلان المراة لم تکلف بتکالیف کثیرة کما کلف الرجال بهاء و اما المعنی فلان المراة ضعیفة الخلق سخیفة فشابهت الصبی لکن الصبی لم یکلف فکان یناسب ان لا تؤهل المراة التکلیف لکن النعمةعلینا ما کانت تتم الا بتکلیفهنلتخاف کل واحدة منهن العذاب فتنقادللزوج و تمتغ عن المحرم . و لو لا ذلک لظهر الفساد ».[1]

« این گفته که (آفریده ام برای شما)، دلیل است براینکه زنان آفریده شده اند مانند حیوانات، نباتات و چیز های سود مند دیگر، چنانچه خداوند متعال می فرماید: (آفریده شد برای شما هر آنچه که در روی زمین است) و این اقتضا بر این است که زن برای عبادت و انجام دستورات خداوندی آفریده نشده است. ما می گوئیم که آفریدن زن یکی از رحمت هایی است که به ما (مردان) ارزانی شده است تا مشعوف عبادت خداوند باشیم، زن ها مسؤلیتی مانند ما مردان ندارند ... زیرا زن ها ضعیف، ابله، از لحاظ احساسی مانند کودک اند، و هیچ مسؤلیتی برای کودکان گذاشته نشده است. برای اینکه عبادت خداوند بصورت کامل انجام شود، زن ها باید مکلف شده باشند که از عذاب سزا بترسند و همچنین از شوهرانشان اطاعت کنند و از چیز های که ممنوع هستند، دوری جویند در غیر آن فساد شایع خواهد».

اینک وقت آن رسیده که با نظر و دیدگاه علی، خلیفه ی چهارم مسلمین، امام اول شیعیان، انسان نمونه، تالی و همدست پروردگار در کار خلقت و آفرینش، کسی که پای بر دوش محمد گذاشت و بت های کعبه را سرنگون کرد، سردار بزرگ اسلام، کشنده ی کفار، مظهر شجاعت، عدل و عدالت، سخاوت،

[1] – ابوالفتح جمال الدین حسین معروف به ابوالفتوح رزی، تفسیره آیه ی ۲۱ از سوره ی روم.

مردانگی و ... شوهر بیوه زنان، پدر یتیمان، لنگر زمین و آسمان و ... شخصیتی که به تصریح و گواهی:
۱ - بحار الانوار، جلد ۲۱، ص ۵۵ علامه ملا محمد مجلسی.
۲ - معارف و معاریف، ج ۲، ص۲۳۵ و سید مصطفی دشتی.
۳ - دائرة المعارف الاسلامیة الشیعة، جلد ۱، ص ۹۵، حسن الأمین.
۴ - منتهی الآمال، جلد ۱، ص ۲۲۰ و جلد ۶ صفحه های ۱۳۳و ۱۳۴، شیخ عباس قمی.
۲۴ زن عقدی و کنیز داشته و از آنان دارای ۳۴ تا ۳۶ فرزند شده و به منظور عدم سر در گمی و اشتباه و گمراهی جماعت شیعه تاکید گردیده که نسل این بزرگوار تنها از حسن و حسین و محمد ابن حنیفه و عباس و عمر ادامه یافته است در باره ی زنان آگاه شویم!
روشن و مبرهن است که نباید منتظر معجزه و روزنه ی امیدی گشت. زیرا علی نه تنها یک مسلمان معتقد و پای بند و متعهد به ایدئولوژی و باور اسلامی است، بلکه خود از مروجین و تئوریسین ها و نظریه پردازان بزرگ این آیین نیز بوده است!
با این تفاوت که اگر محمد، معتقد به احتمال وجود یک « **کلاغ منقار قرمز** » در میان صد کلاغ بوده و این عقیده ی خود را بر زبان آورده، مولای متقیان، همه ی زنان را با یک چوب رانده و به عنوان یک مسلمان معتقد و ناب محمدی، کوچکترین و کمترین استثنایی برایشان قائل نشده است!
علی در همه ی خطبه و نامه هایی که از وی بر جای مانده و امروزه به عنوان سر مشق و الگو مورد استفاده و استناد شیعیان خاص آن حضرت قرار می گیرد، از کلمه ی عام « النّساء » بهره گرفته است. و این به معنی و مفهوم آنست که وی عموم جامعه ی زنان را مورد لطف و کرامت انسانی خود قرار

داده و زن ستیزی و مردسالاری اسلامی را به اوج و اعلا درجه ی الهی و لاهوتی خود رسانیده است! بنا بر این تفسیر و تأویل و توجیه گرانه ی حضران مدافعان و سفسطه بازان حرفه ای، مبنی بر اینکه ایشان گروه یا قشر خاصی از زنان جامعه را مد نظر داشته، در ردیف سایر یاوه گویی ها و توجیه گری ها بی پایه و اساس شان قرار دارد!

زیرا اگر چنین بود که حضرات اوهام پراکن و افیون فروشان حرفه ای معبد و گنبد و بارگاه سرمایه و دیگر فرماسیون های استثمارگر و بهره کش، توجیه می کنند یا سعی در توجیه آن دارند، شخصیتی چون علی، با همه ی دانایی و فهم و شعور و نسبت هایی که به وی داده می شود، اوصاف می بایست با بکار بردن کلمه ای مناسب منظور و مقصود خود را بیان می نمود و به هر نحوی که شده آن « **کلاغ منقار قرمز** » را نشان می داد و جای ابهامی باقی نمی گذاشت!

درست به همان سیاق و روشی که در باره مردان به کار گرفته است! بدین معنی و مفهوم که ایشان وقتی در باره ی مردان صحبت می کند و مسئله ای را مطرح می نمایند، به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی همه ی مردان را مورد خطاب و عتاب قرار نمی دهد! برای مثال در قسمتی از خطبه ی ٢٧ نهج البلاغه، از مسلمانان متمرد و عدم شرکت شان در جهاد، چنین گله و شکایت می کند:

« ... ای نامردان مرد نما ، ای کاش شما را نمی دیدم و نمی شناختم، سوگند به خدا این شناخت جز پشیمانی و اندوه برای من نداشت. رای و نظر مرا با نافرمانی و تنها گذاشتن من مختل کردید تا آنجا که قریش گفتند: فرزند ابیطالب مردیست دلاور اما از جنگاوری بهره ای نبرده! خدا پدرشان را حفظ کناد، آیا در

میان آنان کسی در امور جنگی با مهارت تر و با سابقه تر از من وجود دارد؟ ... »

در حالیکه در خطبه ۸۰ نهج البلاغه و پس از پایان جنگ جمل که عایشه، دختر ابوبکر و همسر محمد فرماندهی و رهبری مخالفین علی را به عهده داشت، در مورد زنان می گوید:

« ... **معاشرالنّاس ان النساء نواقص الایمان نواقص الحظوظ نواقص العقول ... »**

« ... **ای مردم، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستنداما نقصان ایمان آنها به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض و جهت نقصان خردشان آن است که در اسلام گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است و از جهت نقصان نصیب و بهره هم، ارث آنها نصف ارث مردان می باشد پس از زنهای بد پرهیز کنید و از خوبانشان بر حذر باشید و در گفتار و کردار پسندیده از انها پیروی نکنید تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند... »**

و در نامه ۳۱ نهج البلاغه، خطاب به فرزندش محمد حنفیه می نویسد:

« ... **وایاک و مشاورة النّساء فانّ رایهنّ الی افن و عزمهن الی و هن و ... »**

« ... **از مشورت با زنان خودداری کن زیرا نظر آنها ناقص و تصمیم آنان نیز سست است.**

چشم آنها را با پوشاندن آنها ببند زیرا پوشش کامل آنها را بهتر حفظ می کند .

بیرون آمدن زنان از خانه آسانتر از به خانه وارد کردن فردی است که به وی اعتمادی نیست .

اگر بتوانی غیر از خودت را نشناسد این کار را انجام بده.

بیش از ظرفیت زن در اختیارش مگذار زیرا زن ریحان است و نه قهرمان.
بیش از لیاقتش به او احترام نکن. روش تو به جایی نکشد که طمع کند درباره دیگران شفاعت کند. و... »
بنا بر این، بایست از زنان بد گریخت و از خوبان شان بر حذر بود. در هیچ زمینه ای نیز نباید با آنان مشورت نمود. زیرا ایمان شان ناقص است. عقل آنان نیز دارای نقص و عیب است! دلیلش هم اینست که در تمام طول سال بنا به دلایل فیزیولوژیکی نمی توانند نماز بخوانند و روزه بگیرند! از سوی دیگر ارث آنان نصف ارث مردان است!
با همه ی این احوال، زن ریحان است و نه قهرمان! یعنی موجودی است که برای آسایش و راحتی مرد آفریده شده و برده ی جنسی اوست! و آنچه ذره ای ترحم و مهربانی و محبت مردان غیور و تعصب را نصیب این موجود ناقص العقل و سست عنصر و غیر قابل اعتماد می نماید، همانا آلت تناسلی اوست که توسط خداوند بزرگ و ارحم الراحمین، فقط و فقط برای بهره برداری و لذت مرد آفریده شده است!
می بینیم که در نگرش و بینش علی زن در مقایسه با مرد، موجودی بی خرد، ناتوان و سست اراده است. او فکر و ذهن زنان را بدون استثناء و بدون در نظر گرفتن آن « کلاغ منقار قرمز محمدی » آلوده و پلید می داند و به مردان توصیه میکند که برای جلوگیری از فساد و گمراهی، همیشه و در هر حالتی زنان را پرده نشین « خانه نشین » کنند! زیرا از نظر او، هر نوع آزادی و حضور در جامعه برای زن، بمعنای انحراف، فساد و از دست رفتن اوست.
علی با هدف اخطار و گوشزد نمودن میزان خطر بیرون رفتن زنان و حضورشان در جامعه، صراحتا اعلام می دارد عدم

جلوگیری و ممانعت از بیرون رفتن زن از خانه به همان اندازه نابخردانه، خطرناک و دور از عقل و درایت است که گویی یک شخص بیگانه و غیر قابل اعتماد را به خانه راه داده باشی.
از این روشن تر و گویاتر نمی توان گفت و نوشت که از دیدگاه اسلام و احکام و قوانین این آیین توحیدی و آسمانی، زن محکوم به پرده نشینی و حبس در خانه است! و ز آنجا که قابل اعتماد نبوده و همه ی مردان مسلمان، بر اساس همین بینش و ایدئولوژی به وی می نگرند و در همه ی احوال او را به صورت آلت تناسلی و ابزار و وسیله ی شهوترانی و خوشگذرانی می بنند، بنا بر این نباید در جامعه پدیدار شود! تا چه رسد به آنکه نقشی اجتماعی به بگیرد و بر آن شود تا در تولید یا فعالیت های سیاسی، اجتماعی، هنری، فرهنگی، خدماتی، و ... شرکت جوید و کاری انجام دهد!
این مبحث را با نگرش ملاصدرا، یکی از بزرگ ترین و مشهورترین فیلسوفان جهان اسلام و مکتب شیعه در سدهٔ یازدهم هجری قمری و بنیان‌گذار حکمت متعالیه، در باره ی ماهیت زن و تفسیر ملا هادی سبزواری بر این نگرش به پایان می بریم و دنباله را به زنان و جوانان میهن دوست و علاقمند به سرنوشت وطن و آینده ی آن وا میگذاریم!
« و منها تولد الحیوانات المختلفه... بعضها للاکل... و بعضها للرکوب و الزینه... و بعضها للحمل... و بعضها للتجمل و الراحه... و بعضها للنکاح ... و بعضها للملابس و البیت و الاثاث ».[1]
« و از عنایات الهی در خلقت زمین، تولد حیوانات مختلف است ... که بعضی برای خوردن اند ... و بعضی برای سوار شدن ...

[1] - محمد بن ابراهیم قوامي شیرازي ملقب به صدر المتالهین یا ملاصدرا، *کتاب* اسفار اربعه جلد ۷ فصل ۱۳ ص ۱۳٦.

و بعضی برای بار کشیدن ... و بعضی برای تجمل ... و بعضی برای نکاح و آمیزش ... و بعضی برای تهیه لباس و اثاث خانه ... ».

و حاج ملا هادی سبزواری، در توجیه و تفسیر این نگرش عالمانه و انسان دوستانه و کاملا علمی می نویسد:

« **فی ادراجها فی سلک الحیوانات ایماء لطیف الی ان النساء لضعف عقولهن و جمودهن علی ادراک الجزئیات و رغبتهن الی زخارف الدنیا، کدن ان یلتحقن بالحیوانات الصامته حقا و صدقاً، اغلبهن سیرتهن الدواب و لکن کساهن صوره الانسان لئلایشمئز عن صحبتهن و یرغب فی نکاحن و من هنا غلب فی شرعنا المطهر جانب الرجال و سلطهم علیهن فی کثیر من الاحکام کالطلاق و النشوز و ادخال الضرر علی الضرر »**.[1]

« **اینکه صدرالدین شیرازی زنان را در عدد حیوانات در آورده است اشاره لطیفی دارد به اینکه زنان به دلیل ضعف عقل و ادراک جزئیات و میل به زیورهای دنیا، حقاً و عدلاً در حکم حیوانات زبان بسته اند. و اغلبشان سیرت چهارپایان دارند ولی به آنان صورت انسان داده اند تا مردان از مصاحبت با آنها متنفر نشوند و در نکاح با آنان رغبت بورزند و به همین دلیل در شرع مطهر مردان را در کثیری از احکام، مثل طلاق و نشوز** (نافرمانی و ناسازگاری زن با شوهر – ف) **و... بر زنان چیرگی داده... »**.

---

[1] - حاج *ملا هادی* فرزند *ملا* مهدی معروف به حکیم *سبزواری* (حاجی *سبزواری* - صاحب اسرار) یکی از بزرگترین حکمای و عالمان قرن سیزدهم هجری.

با تشریح و توضیح وضعیت سیاسی – اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و پیشرفت تمدن و شهرنشینی در گوشه و کنار شبه جزیره ی عربستان، اوضاع و احوال زنان پیش از اسلام و بر شمردن آثار بر جای مانده از نظام مادرسالاری و مادر تباری و ذکر نمونه های از زن فعال در رشته های بازرگانی، ادبیات، نظامی و ... جایگاه زن را پیش از ظهور اسلام بر شمردیم. و با کمک اسناد و شواهد، حتی گواه گرفتن نوشته ها و متون بر جای مانده از تاریخ نویسان و محققین اسلامی و افراد مورد تایید جامعه ی مسلمانان، نشان دادیم که محمد و اسلام، چرا و به چه دلیل در صد مبارزه و محو سنت ها، قوانین و مقررات جامعه ی مادر سالار و جایگزینی آن با مردسالاری بر آمدند!
نظامی که ماهیتا و ذاتا، زن را از فرو دست، ناتوان، ضعیف و خواه نا خواه در مرتبه ی دوم، بعد از مرد قرار داده و می دهد!
همچنین یادآوری نمودیم که دنیای مرد سالار و نظام طبقاتی، از برده داری گرفته تا فئودالیسم و سرمایه داری، از آنجا که پی سود و بهره کشی و منفعت تلاش می ورزند، در صددند تا همه کس و همه چیز را به صورت کالا و در قالب آن ار آورده و به بازار ارائه دهند! که زن نیز به دلیل نیاز جامعه ی مرد سالار،

در ردیف کالا مورد مصرف و قابل خرید و فروش قرار داده می شود!

فریدریش انگلس، فیلسوف آلمانی، در کتاب « **منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت** »، به تفصیل در مورد وضعیت زنان درجوامع مادر سالاری و پیدایش بردگی زنان در جوامع پدر سالاری و اشکال عمده ازدواج در طول تاریخ ، مطالبی را نوشته که به اختصار به برخی از آنها اشاره می کنیم:

« **این ادعا که زن، در آغاز جامعه بشری، برده مرد بوده، یکی از مزخرفترین تصوراتی است که از عهد روشنگری قرن هجدهم بما رسیده است. زنان در میان تمام وحشی ها و تمام بربرها نه تنها موقعیت مستقل ، بلکه موقعیتی بسیار محترم داشته اند** ».

در باره ی روابط جنسی بشر و یا ازدواج نیز اکثر محققان، تاریخ نویسان، جامعه شناس، باستان شناس و همه ی کسانی که با علوم انسانی و اجتماعی سر و کار دارند، بر این عقیده و باورند که در عهد باستان، روابط جنسی انسانها در داخل قبیله ها، کلان ها، عشیره و خانواده ها، تابع هیچ قانون و مقرراتی نبوده است. بطوری که هر زن به هر مرد و هر مرد به هر زن تعلق داشته است. در آن دوران، بسیار اتفاق می افتاد که برادر و خواهری با یکدیگر زن و شوهر می شدند و فرزندانی نیز به دنیا می آوردند! چون اساسا مسائلی چون همخونیٍ، (زنای با محارم)، مشکلات ژنتیکی و دیگر مسائلی که امروزه با آن درگیریم اصلا و ابدا وجود نداشت!

در آن گونه ازدواجهای گروهی درون قبیله ای که به جامعه ی زن سالاری یا مادر شاهی تعلق داشت، به دلیلی که زن با مردان متعددی رابطه جنسی و همخوابگی بر قرار می کرد، پدر فرزندان هیچگاه شناخته نی شد! در حالیکه مادر معلوم و

مشخص و عضو ثابت و پا بر جا بود. بر این اساس، اصل و نسب و تبار از سوی مادر معین می شد و فرزند را به نام مادرش می نامیدند!

بعدا در طول تاریخ و در نتیجه تکامل جامعه و تغییر و تحول های زیر بنایی و رو بنایی، در مناسبات بین افراد جامعه و روابط جنسی زنان و مردان نیز جابه جایی ها و تغییراتی پدید آمد! بدین معنی روابط بین والدین و فرزندان و بعدها روابط جنسی خواهر و برادر، ممنوع و مذموم شناخته شد!

انگلس، در ادامه و در رابطه با برده شدن زن و برافتادن حق مادری و انقراض جامعه ی مادر سالاری یا زن تباری می نویسد:

« برافتادن حق مادری - از بین رفتن تبار و نسب از جانب مادر، شکست جهانی و تاریخی جنس مونث یعنی زن بود. مرد فرمانروائی خانه را نیز بدست آورد. زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد و ابزاری صرف برای تولید فرزندان. این موضع تنزل یافته زن که بخصوص در میان یونانی های عهد نیم خدایان، و از آن هم بیشتر عهد کلاسیک، به چشم میخورد به تدریج بزک شده و آراسته گشته و تا اندازه ای در لفاف شکلهای ملایم تری پیچیده شد، اما بهیچوجه از بین نرفت .اولین اثر حکومت مطلقه مرد، که اکنون پا برجا شده بود، در شکل بینا بینی خانواده که اکنون ظاهر می شود، خانواده ی پدر سالار نشان داده میشود، صفت اصلی آن چند همسری، گو که بعدا چنین میشود، نیست ، بلکه سازماندهی تعدادی افراد، تحت انقیاد و آزادانه، در یک خانواده تحت قدرت پدر سالارانه رئیس خانواده است. این رئیس خانواده، در شکل سامی، بصورت چند همسری زندگی میکند، افراد تحت تقید، یک زن و چند فرزند دارد، و هدف تمام سازماندهی، نگهداری رمه و گله

در یک منطقه محدود است ».[1]

انگلس هم چنین یاد آوری می کند که:

« در مورد تساوی حقوق مرد و زن در حین ازدواج هم وضع بهتر از این نیست، نابرابری طرفین در مقابل قانون، که میراث شرایط اجتماعی گذشته است، نه علت، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است. در خانواده اشتراکی اولیه که زوج های متعدد و فرزندان آنان را در برمی گرفت، اداره ی امور خانه که به عده زن بود، همانقدر یک صفت عمومی و اجتماعا ضروری تلقی میشد که تهیه غذا بوسیله مرد. این وضع با پیدایش خانواده پدر سالار، و از آنهم بیشتر با خانواده فردی یکتا همسری تغییر کرد. اداره امور خانه خصلت عمومی خود را از دست داد، و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد که یک خدمت خصوصی شد. زن اولین خدمتکار خانگی گشت، و از شرکت در تولید اجتماعی بیرون رانده شد. تنها، صنعت بزرگ نوین، راه تولید اجتماعی را به روی زن مجددا باز کرد ».

در گذار از کمون اولیه و پیدایش مالکیت خصوصی و نظان طبقاتی، نه تنها خانواده خصلت عمومی خود را از دست داد و زن به صورت خدمتگزار خانواده در آمد، بلکه همه چیز، از کارهای تولیدی کشاورزی، گله داری، شکار، خانه سازی، و حتی انبار آذوقه ی عمومی و سفره ی گسترده ی همگانی نیز خصلت عمومی و عام المنفعه ی خود را از دست دادند و خصوصی شدند!

در مورد ازدواج و اشکال آن انگلس می نویسد:

« بنا براین سه شکل اصلی ازدواج وجود دارد، که حدودا با سه مرحله عمده تکامل انسانی منطبق اند. برای دوران توحش، ازدواج گروهی، برای بربریت - ازدواج یار گیری، برای تمدن -

---

[1] – شکل سامی خانواده مورد نظر انگلس، خانواده ی نوع اسلامی است. ف

یکتا همسری بانضمام زنا و فحشاء! در مرحله ی بالائی بربریت، بین ازدواج یارگیری و یکتا همسری، فرمانروائی مرد بر بردگان زن و چند همسری خود را جا داده است. در حقیقت چند همسری از جانب مرد بطور وضوح محصول برده داری است و محدود به موارد استثنائی می باشد. در خانواده پدر سالاری سامی، فقط پدر سالار و حد اکثر یکی دو نفر از پسرانش چند همسر بودند. دیگران مجبور بودند که هر کدام به یک زن راضی باشند. امروزه نیز در سراسر شرق چنین است. چند همسری امتیاز ثروتمندان و بزرگان است. زنان را عمدتا توسط خرید بردگان زن بدست می آوردند. توده های مردم در حالت یکتا همسری بسر میبرند».

چند همسری و تعدد زوجات در صدر اسلام نیز نیز تابع و مطیع همین قوانین و مقررات بوده است. بدین شکل که محمد برای جا انداختن این شیوه و توجیه مسلمانان و آماده کردن جامعه برای پذیرش این امر که به دلیل عدم گذار کامل از نظام مادر سالاری، همه گیر نشده و کاملا جا نیفتاده بود، آنرا به صورت فرمانی از سوی خداوند آسمانی، وظیفه مسلمانان قرار داد! زیرا محمد که خواب و رؤیای تشکیل دولت اسلامی و اتحاد قبایل و عشیره های ساکن شبه جزیره به زیر درفش واحد اسلام را می دید، بخوبی می دانست که به زودی لشکریان اسلام بر تعداد بیشماری زن و کودک اسیر دست خواهند یافت! زنانی و کودکانی که می بایست در بازار برده فروشی فروخته شوند، یا مورد بهره برداری صاحبانشان که همانا جنگجویان اسلام بودند قرار گیرند! با توجه به این مهم که در میان اسرا، زنان و دخترانی نیز وجود داشتند که فروختن شان در بازار و به بردگانی گرفتنشان، خشم دیگر بزرگان و اشراف عرب، حتی مسلمانانشان را نیز بر می انگیخت! و این زنان و دختران،

متعلق به خانواده های اشرافی و بزرگان مغلوب شده ی عرب بودند!
دیری نگذشت که غزوات یا جنگ های داخلی محمد با قبایل مختلف شروع شد. در این جنگ ها، همانطور که محمد پیش بینی کرده بود، زنانی به اسارت در آمدند و به عنوان غنائم جنگی به تملک مسلمانان در آمدند! نا گفته پیداست که بهترین و زیباترینشان که معمولا از خاندان های بزرگ نیز بودند، نصیب محمد می شدند و بقیه به عنوان کنیز در اختیار سایرین که به ترتیب قدرت و جاه و مقام بر می گزیدند و روانه ی حرم سراهایشان می نمودند تا پس از جهاد فی سبیل الله به جهاد با نفس عماره به پردازند و دیو شهوت را برای مدتی کوتاه و زود گذر رام و آرام نمایند! وجود برده داری و همچنین قوانین تعدد زوجات برای مردان در اسلام، و بهره برداری جنسی از کنیزانی که می توانستند از طریق خریدن و یا جنگ بدست آورند. بزرگترین دستآورد اسلام برای قدرتمند و بزرگان عرب بود! در حالیکه توده ی مردم به یکتا همسری خود قانع و با آن روزگار می گذرانیدند!
می بینیم که اسلام، پس از آنکه در عقب مانده ترین و بی فرهنگ ترین ناحیه شبه جزیره ی عربستان و در میان چادر نشینان و بدویان آن سرزمین، پا به منصه ی ظهور گذاشت، علاوه بر پایمال کردن همه حقوق و مزایای زنان و محو و سرکوب آثار نظام مادر سالاری، بر خوردی ضد انسانی و دهشتناک را با زنان آغاز و به نتیجه رسانید!
در کنار این سرکوب و مبارزه در جهت پایمال نمودن حقوق زنان و محو آثار مادر سالاری، اسلام با قانونی کردن چند همسری و صدور کجوز بهره برداری جنسی و سکسی از کنیزان به صورت نا محدود، به نوعی راه را برای رواج و

اشاعه ی فحشاء و هر چه بیشتر تبدیل نمودن زنان به بردگان جنسی گشود! عملی که در گذشته، در همان صحرای سوزان و بی آب و علف و در میان همان چادر نشینان و بیابانگردان بدوی نیز به ندرت دیده می شد!

« فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيمَانُكُمْ »[1]

« **از زنان هر اندازه که دوست بدارید دو تا دو تا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا به همسری بگیرید و اگر بترسید که با عدالت رفتار نکنید، پس یکی و با کنیزی که مالک آن می- باشید** ».

جالب توجه است که متشرعین و مبلغین و منادیان اسلام عزیز، بنا به عادت همیشگی و ماهیت دگم اندیش و کوته فکرانه شان، اصل قضیه را به دست فراموشی سپرده و به قیاس شرطی چنانچه توانائی رعایت عدالت را داشتید، اجازه دارید بیش از یک زن به همسری اختیار کنید، ولی چون این توانائی را ندارید، پس اجازه ندارید بیش از یک زن داشته باشید، می چسبند و مذبوحانه تلاش می کنند تا سیاست توهین، تحقیر، و زن ستیزی خود و آپارتاید جنسی دهشتناک کیش و آیین شان با همین سفسطه توجیه کرده و به زرف مقابل تفهیم کنند در اسلام بیشترین و مترقی ترین حقوق به زنان داده شده است!

اما سئوال این جاست؟ کدام عدالت؟ و در کجا؟

عدالت، آنهم در یک جامعه ی صد در صد عقب ماند، واپسگرا و طبقاتی که پایه های اقتصادش بر جنگ، کشتار و چپاول و یغماگری و غارت همسایگان استوار گردیده است؟ عدالت در جامعه ای که پیشوایان و رهبرانش به اندازه ی روزهای هفته و ماه، زن و کنیز در اختیار دارند و به جوانان محروم و بینوا که

[1]ـ قرآن، سوره ی نساء، آیه ۳.

قادر به تشکیل خانواده و بر خورداری از یک همسر را هم ندارند، توصیه می کنند که با شتر و گاو و گوسفند و سگ و گربه جماع نکنند؟
جامعه ای که فرزندانش را از نزدیکی با شتر باز می دارد و روشنفکران و عالمان و با سوادانش، در مذمت جماع با شتر و بوسه های عاشقانه و آرتیستی گرفتن از لب های شتر، رساله ها و کتاب نوشته و نویسند؟
جامعه ای که در آن اقلیت ناچیز تحت عنوان امام و پیشوا و رهبر و امیر و عالم روانی و غیره از سیری می ترکند و اکثریت شهروندان و باشندگانش به نان خالی شب محتاجند؟
جامعه ای که انبوه کودکانش، از تحصیل محرومند و با بهداشت و بیمه و دکتر و دارو بیگانه اند؟
جامعه ای که اکثرت قریب به اتفاق شهروندانش زیر خط فقر به سر می برند و جمعیت کثیری از آنان در سطل های آشغال و خاکروبه و زباله ها زرق و روزی شان را جستجو می کنند؟
جامعه ی که زنان و دخترانش بخاطر لقمه ای نان عفن و بو پندو، به تن فروشی و روسپی گری روی می آورند و خلفا و مسئولینش با کمال وقاحت و پستی اعلام می کنند که سن فحشاء به پائین تر از پانزده سال رسیده است؟
جامعه ای که بالاترین نرخ اعتیاد را داراست و یکی از بزرگترین مصرف کننده ی مواد افیونی و مخدر در جهان است؟
جامعه ای که در آن، پدر و مادران، جگر گوشگان خود را می فروشند یا می کشند تا شاهد زجر کشیدنشان از گرسنگی و بیماری و بی دارویی نباشند؟
جامعه ای که رهبران و دولتمردانش به اتکاء در آمد حاصله از ارائه سکس و فحشاء ی زنان و دخترانش در شیخ نشینی های سواحل جنوبی خلیج فارس، وقیحانه و رذیلانه فخر می فروشند

و ادعا می کنند که ردیف پیشرفته ترین و ثروتمندترین کشورهای جهان قرار دارند؟
می گوئید نه؟!
حکومت سی ساله ی فرزندان خلف آن بزرگواران بشر دوست و مصلح جهانی پیش رویمان است! به انضمام حضور افتخار آفرین شما تئوریسین ها، اقتصاد توحیدی دانان و عالمان بزرگ و فیلسوفان و اندیشمندان کبیر!!
ننگتان باد! ننگتان باد!! و تا ابد ننگتان باد!!
بزرگترین و عظم ترین عرصه ی مبارزه و سند یاوه گویی ها و ادعاهای مالیخولیایی و جنون آمیز پیش رویمان است!
هنگامه ی دهمین دوره ی انتخابات ریاست جمهوری در ایران اسلامی و افشاگری های تبهکاران و جنایت کاران بزرگ مدافع دین مبین و مذهب حنیف جعفری را از خاطر نبرید و به دست فراموشی نسپارید!!
بر همین پایه و اساس زنده و پیش رو، قیاس کنید که وضعیت مسلمین و اوضاع و احوال بیچاره زن چگونه بوده است!!
برای مدت سی سال، قانون اساسی مورد قبول و تایید و تصویب اسلام پناهان و مدافعان مذهب جعفری به دست فراموشی سپرده شده و تبهکار و جنایتکار بی سواد و سراپا عقده ی حقارت و کینه و نفرتی به نام ولی فقیه بر سرنوشت کشور و ملتی فرمان می راند!
پر واضح است، که در آن زمان نیز، نه محمد و نه پیروان مسلمانش، از آنچه به نام قانون و مقررات و احکام و سنت و غیره اعلام می شده وقعی نمی نهاده و بدان پای بند نبوده اند! تا چه رسد در باره ی رعایت عدالت و حق و حقوق زنان که حتی مسئله ی نیمه انسانی آنان نیز رعایت نشده و نمی شود!

بگفته ی تاریخ و گواهی اسناد و شواهد موجود، از همان زمان محمد تا کنون، اصحاب پیامبر ائم از مهاجر و انصار و دیگر پیروان متول و ثروتمند وی، از تعدد همسران پیروی کرده و از یک تا چهار زن عقدی و تعداد نا محدودی کنیز بهره برداری سکسی و جنسی نموده اند!

کارل مارکس معتقد است که تاریخ تکرار نمی شود! و در صورت تکرار، بشکلی مضحک و خنده دار در می آید!

روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه در ایران، بویژه شخص حاج روح الله موسوی خمینی، تلاش همه جانبه و گسترده ای نمودند تا شیوه دولمتداری، اقتصاد مال خر است، انقلاب فرهنگی، برخورد با زنان، سلوک با همسایگان و همه و همه را به صدر اسلام بر گردانند و شیوه رسول الله را الگو و سمبل حکومت مداری خود قرار دهند!

دیدیم و می بینیم که چه حکومتی از آب در آمد و چه جنجالی و سر و صدایی در جهان بر انگیخت!

یکی از الگو برداری های خمینی و دار و دسته ی قداره بند و آدمکشش، از حضرت ختمی مرتبت، عدم پای بندی به قانون و گفته ها و ادعاهای خود است!

زیرا محمد نیز هیچگاه پای بند و مجری احکام قرآن، بویژه در مورد محدودیت تعداد زنان و شرایط همخوابگی و استفاده ی جنسی از آن ها نبود!

یعنی در حالیکه قرآن تعداد زنان عقدی را به چهار نفر آن هم با شرط اجرای عدالت در بین آنان و تعداد نامحدودی کنیز معین نمود، محمد پای بندی و تعهد به این حکم را چه قبل و چه بعد از به اصطلاح نزول آن از خود نشان نداد و خودش را مقید به آن ننمود! به طوری که به گفته ی ضد و نقیض تاریخ ۱۲ همسراختیار نمود، یا به ادعایی دیگر تعداد ۳۰ زن را نامزد و

۲۳ نفر از آن‌ها را به عقد ازدواج خود در آورد. و۱۲ نفر گفته شده در تاریخ ها، از مجموعه ی همان بیست و سه نفر است که حضرت با آنان همخوابه شده و عمل دخول را انجام داده است! در موقع وفات نیز ۹ نفر از این زنان را در تملک خود داشته است! با این حال، نه در قرآن و نه در احادیث و روایت های خود گفته ای که دلیل بر مستثنی شدنش از این حکم محدودیت ازدواج باشد، دیده نمی شود! یعنی در این مورد سکوت اختیار کرده است. ولی ازدواجش با بیش از چهار زن، خود بر مستثنی بودن‌اش از این حکم دلالت دارد و همان‌طور که مؤرخان و حدیث نگاران گفته اند از مشخصه های خاص وی بوده.

اگر فرض را بر این قرار دهیم که تعداد زوجه های او پیش نازل شدن وحی در ارتباط با محدودیت تعداد زنان، بیش از چهار زن بوده، لازم به نظر می رسید که پس از نازل شدن آیه ی مزبور، چهار تن از آنان را نگاه می داشت و بقیه را طلاق می داد. در حالیکه چنین عملی انجام نداده و تمامی همسرانش را نگاه داشته است!

عدم پای بندی وی به فرمان خدا و دستور صریح قرآن که برای یاران و پیروان خود تشریح نموده و حتی از بعضی شان خواسته تا زنان بیش از چهار خود را تلاق و رها سازند، این عمل او، عجیب و غریب به نظر نمی رسد! زیرا به گفته ی خودش:

« به چهار چیز بر سایر مردم ممتاز شدم: گشاده دستی، شجاعت، قدرت سفاکی و کثرت جماع ».[1]

« از قول سلمی خدمت‌کار او چنین نقل شده است: رسول الله طی یک شب با همه ی ۹ همسر خود همبستر می‌گردید و چون از یکی فارغ می‌شد، طهارت می‌گرفت و سراغ

[1] - سعد بن عریب قرطبی، تفسیر آیه ی ۳ از سوره ی نساء.

دیگری می رفت و می‌گفت: این‌چنین طاهر تر وگواراتر است». [1]
ابن قیم در زادالمعاد می گوید:
« **او در یک شب به همه ی زنان خود سر می زد و قدرت سی مرد را در جماع و غیره داشت. و در این مورد خداوند برای وی آن چه را که برای هیچ کس مجاز نساخته بود مجاز کرد. ابو داوود در سنن خود از قول ابو رافع خدمت کار رسول الله می گوید: رسول الله در یک شب به همه ی زنان خود سر زد و نزد هر کدام که می‌رفت خود را شستشو می داد و غسل می کرد، به او گفتم ای رسول الله چرا یک بار غسل نمی کنی. گفت: این‌چنین طاهرتر و گواراتر است** ». [2]
که تعجب بر انگیز نیز نیست! چون در گذشته نوشتم که یکی از اهداف محمد، دست یابی به زنان و کام جویی از آنان بوده است. خود نیز در این باره گفته است:
« **از دنیای شما برای من زن و عطر دوست داشتنی می باشند و نماز را نور چشمانم قرار دادم** ». [3]
اکنون می پردازیم به شرح حال همسران او.
۱ - **خدیجه دختر خُوَیلد:** که به هنگام ازدواج با محمد ٤٠ ساله بوده و پیش از آن دو بار ازدواج کرده بود. ولی هر دو همسران مرده بودند و وی تا هنگام آشنائی با محمد بیوه مانده بود.
خدیجه به هنگام ازدواج با محمد با این که ٤٠ سال از عمرش می گذشت همچنان از زیبائی بهره‌مند بود.

---

[1] – شمس الدین محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی معروف به ابن قیم جوزیه، زاد المعاد جلد سوم، ص ۱۴۷.
[2] - شمس الدین محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی معروف به ابن قیم جوزیه، زاد المعاد
[3] – حافظ ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب *نسائی* (متولد ۲۳۵ هجری : ۸۳۰ میلادی)، سنن نسائی، حدیث شماره ی ۳۸۷۸.

« نفیسه بنت مُنَیه، دوست و واسطه ی ازدواج او با محمد در مورد خدیجه می گوید: خدیجه زنی شریف، خوشنام ، قاطع و با پشت کار بوده و در روزگار خود در میان زنان قریش شریف ترین و نسب دارترین و ثروتمند ترین و زیبا ترین آن‌ها بوده و به او لقب طاهره داده بودند و به تعبیری: به او خانم قریش (سیدَة قُریش) می گفتند، و همه ی مردان قریش خواهان همسری با او بودند و چنانچه توانائی آن را داشتند به خواستگاری او رفته و دارئی‌ها و ثروت های خود را برای او می شمردند ولی او نپذیرفت ».[1]

قبلا نوشتیم که این زن زیبا رو و ثروتمند قریش، محمد را اجیر و به همراه مال التجاره اش به شام فرستاد تا برایش تجارت کند. پس از آن نیز خود به خواستگاریش فرستاد و پس از کسب موافقت با وی ازدواج نمود!

۲ - سوده دختر زُمعَه! خدیجه در ماه رمضان سال دهم هجرت وفات یافت و محمد چند روزی پس از فوت وی با سوده ازدواج کرد. وی قبل از محمد همسر پسر عمویش بوده و شوهرش در مکه در گذشته بود.

« خوله دختر حکیم و همسر عثمان بن مضعون در باره ی این ازداوج چنین گفته است: وقتی خدیجه در گذشت به پیامبر گفتم. ای رسول الله آیا مایل به ازدواج نیستی؟ گفت: با چه کسی؟ گفتم: هرکه را که بخواهی، باکره و یا غیر آن، گفت: از باکره‌ها چه کسی را؟ گفتم: از همه‌ی خلق الله به تو اولاتر دختر ابوبکر. گفت: و غیر باکره؟ گفتم: سوده دختر زَمعَه که به تو ایمان آورده و از گفته هایت پیروی می کند. گفت خواستگاری کن. و

---

[1]– سیره ی حلبی، جلد ۱، ص۱۳۷.

این ازدواج با موافقت پدر وی زَمعَه بن قیس بن عبد شمس انجام گرفت ».[1]

حلبی در ادامه می نویسد:

« **عقد سوده پیش از عقد عایشه به وقوع پیوست. زیرا عقد سوده در ماه رمضان، ماهی که در آن خدیجه وفات یافت اتفاق افتاد و عقد عایشه در ماه شوّال، و دخول بر سوده در مکه بوده و بر عایشه در مدینه، و این سوده همان است که نوبت خود را به عایشه واگذار کرد، زیرا محمد پس از مهاجرت به مدینه دارای ۹ همسر شده بود که برای آن‌ها نوبت همخوابی معّین کرده بود و پس از این که سوده نوبت خود را به عایشه بخشید، محمد هم نوبت‌ها را به گونه ای تقسیم کرد که دو شبِ آن به عایشه اختصاص می یافت. کاری که سوده کرد تنها به‌خاطر جلب رضایت محمد بوده، زیرا می دید که محمد عایشه را بیش از همه ی زنان خود دوست می دارد و در واقع دست به کاری زد که از کمتر زنی بر می‌آید ».**[2]

۳ - عایشه دختر ابوبکر: همسر و عشق واقعی محمد که محبوب ترین مردم نزد او به شمار می رفت! به گفته تاریخ نویسان و سیره نویسان اسلامی، عایشه یا حمیرای محمد، تنها زن باکره ی او که بیش از اندازه دوستش داشت و به وی عشق می ورزید! او تنها همسر محمد بود که حامل وی نیز به او احترام می گذاشت! زیرا در زیر لحافِ خواب او هم وحی بر محمد نازل می کرد.

به گفته ی تاریخ نویسان، آن عشقی را که خداوند در قلب خدیجه نسبت به محمد نهاده بود، همان را در قلب محمد نسبت به عایشه گذاشته بود.

۱– سیره ی حلبی، جلد ۱، ص ۳۴۸.

۲– سیره ی حلبی، جلد ۱، ص ۳۴۸.

« عقد عایشه در مکه اتفاق افتاد، ولی چون دختر شش ساله ای بیش نبود، بر وی داخل نشد. ولی در مدینه پس از فارغ شدن از بنای مسجد در منزلی که در شرق این مسجد برای عایشه ساخته بود، با او خوابید ».[1]

در این زمان عایشه ۹ ساله بود. بر خلاف یاوه گویی های پاره ای دیو سیرت که تلاش می ورزند با اتکاء به دلائلی چون زودرس بودن سن بلوغ در دختران و ... غیره، همخوابگی دختری ۹ ساله، نحیف و لاغر اندام با پیرمردی شصت و پنج ساله را توجیه و بر قامت آن خلعت انسانی و بشر دوستی به پوشانند، در مغز عایشه از این همخوابگی و دردی که متحمل شده، خاطره ای خوب بر جای نمی ماند! بلکه یاد آوری آن نیز همیشه چون کابوسی او را می آزرده است!

در کتاب کشاف زمخشری آمده است:

« اُم سَلمه در مورد آیه‌ی « إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاء »[2] (ما آنان را زیبا آفریدیم) از پیامبر سؤال نمود و پیامبر اظهار داشت که آنان زنانی هستند که این دنیا را در حالی ترک گفته اند که زنانی زشت و پیر با چشمانی بیمار بوده اند و سپس در آن جا خداوند آنان را مبدل به زنان جوان و زیبائی نموده که برای شوهرانشان همیشه باکره می باشند. عایشه که به سخنان پیامبر گوش می داد گفت: آه چه دردی دارد. پیامبر گفت: در آن‌جا دردی وجود ندارد ».[3]

در زاد المعاد آمده است:

---

[1]– ابن قیم، زادالمعاد، فصل بناء المسجد

[2] – قرآن، سوره ی واقعه : آیه ی ۳۵.

[3]– محمود بن محمد بن احمد ملقب به جارالله، الکشّاف : تفسیر آیه ۳۵ از سوره ی واقعه.

« پیامبر دختران انصار را نزد عایشه می‌فرستاد تا با وی بازی کنند و هنگامی‌که عایشه از ظرفی آب می‌نوشید، پیامبر لبان خود را برمحل لبان او می نهاد و می نوشید و هنگامی‌که با دندان‌هایش گوشت را از استخوان جدا می کرد و پیامبر آن‌را می گرفت و دهانش را بر محل دهان او می نهاد و گاهی نیز سرش را بر دامان او می نهاد و قرآن می خواند و در این حالت این امکان نیز بود که عایشه در حال حیض باشد، و گاهی در همین حالت حیض به عایشه دستور می‌داد تا خود را با پارچه ای (إزار) بپوشاند و آنگاه از پشت این إزار با وی مباشرت (مجامعت) می کرد. و چنانچه عایشه هوس چیزی می کرد که در آن محذوری نباشد، فوراً با آن موافقت می کرد. نرمش و نیک خلقی او نسبت به عیالش (عایشه) بگونه ای بود که با وی هم بازی نیز می شده و در حالی که بر زانوان پیامبر تکیه می کرده، کودکانی را که در مسجد پیامبر مشغول بازی بودند نظاره می کرد. روایت شده است که پیامبر در حال روزه داری عایشه را می بوسید و زبانش را می مکید ».[1]

۴ -حفصه دخترعمر بن خطّاب: یکی دیگر از زنان پیامبر است که پیش از ازدواج با پیامبر همسر خنیس بن حذافه بوده که بر اثر جراحات وارده در جنگ بدر وفات یافته بود.

به استناد سیره ی حلبی، مهم‌ترین حادثه زندگی حفصه با پیامبر طلاق وی می باشد.

« زینب دختر حجش بعد از عایشه، محبوب ترین زن پیامبر بود و حفصه با عایشه دوستی نزدیکی بر قرار کرده بود و با صلح و صفا با یکدیگر زندگی می کردند و از این رو حفصه به عایشه به‌خاطر عشق پیامبر نسبت به او حسودی نمی کرد.

---

[1]– ابن قیم، زادالمعاد، جلد ۲، ص ۹۱.

بلکه این او و عایشه بودند که نسبت به زینب دختر حجش حسودی می ورزیدند، و حفصه همیشه یار و پشتیبان عایشه بود. یک روز که پیامبر در خانه ی حفصه بود، حفصه از وی اجازه خواست تا به دیدار پدرش برود و پیامبر به وی اجازه داد. وقتی حفصه خانه را ترک کرد، پیامبر برای ماریه قبطی پیغام فرستاد تا به خانه ی حفصه بیاید و در آنجا با وی خوابید و در این اثنا حفصه به خانه بازگشت و ماریه را در خانه ی خود با پیامبر دید، او همچنان در بیرون خانه ماند تا ماریه خانه را ترک کرد و آن گاه وارد خانه شد و به پیامبر گفت دیدم چه کسی با تو در خانه بود، و در حال عصبانیت شدید به گریه افتاد و گفت: ای رسول الله، آنرچه را که با من کردی، آن هم در روزِ مخصوص من و در خانه ی من و در رختخواب من با هیچ کدام از زنان دیگرت نکرده ای، وقتی رسول الله حسودی را در صورت او دید گفت: آرام باش، او بر من حرام گردید به خاطر جلب رضایت تو و در روایتی گفت: آیا راضی می شوی اگر او را بر خودم حرام گردانم و دیگر هرگز به او نزدیک نشوم؟ حفصه گفت: آری، پس پیامبر سوگند یاد کرد که دیگر به ماریه نزدیک نشود و او را بر خود حرام کرد. و در روایتی به حفصه گفت: آنچه را که به تو گفتم برای کسی باز گو مکن. ولی حفصه عایشه را از این موضوع مطلع ساخت و به او گفت: خداوند ما را از ماریه راحت نمود چون رسول الله او را بر خود حرام کرد و بقیه ماجرا را نیز تعریف کرد. هنگامیکه پیامبر از این مسئله آگاه شد او را طلاق داد ».[1]

اما خداوند بزرگ و سرور همه ی کائنات که در این بیست و سه ساله ی پر آشوب، همه ی هم و فم خود را صرف زن دادن و زن گرفتن محمد و حل اختلاف بین او و همسرانش نموده بود،

---

[1] - سیره ی حلبی، جلد ۳، صفحه های ۳۱۴ و ۳۱۵.

حرام کردن ماریه بر خود از جانب محمد را طاقت نیاورد و جبرئیل را روانه ی زمین و یرزمین مدینه نمود تا به رسول بزرگوارش بگوید:
« یا أَیهَا النَّبِی لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ ».[1]
« **ای پیامبر چرا به خاطر جلب خوشنودی همسرانت آن چه را که خداوند بر تو حلال کرده است حرام می کنی؟ و خداوند بخشنده و مهربان است** ».
و برای رهائی از این بلایی که بخاطر حرام کردن همخوابگی با ماریه قبطی بر سر خودت آورده ای:
« قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیمَانِکُمْ وَاللَّهُ مَوْلاَکُمْ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ». [2]
« **خداوند برای شما واجب نموده است تا سوگندتان را بگشائید و خداوند سرور شما است و اوست دانای فرزانه** ».
آن گاه عده ای کافر و بی دین و مشرک بنشینند و بگویند خدا کجاست؟ چرا معجزه نمی کند و خودی نشان نمی دهد؟ خدایی که تا این اندازه غم رسول و پیامبرش را می خورد و حاضر به نشستن و تماشا کردن غم و غصه ی دوری او از یکی از زنان همورد علاقه اش هم نیست!
۵ ـ زینب دختر خُزَیمَه: خواهر ناتنی میمونه زن دیگر پیامبر که در دوران جاهلیت به‌خاطر دل رحمی و رأفت و نیکی به مسکینان، به أم المساکین شهرت داشته. پیش از ازدواج با پیامبر، همسر طفیل بن الحارث بود که او را طلاق داد و

[1] - سوره‌ی تحریم : آیه ۱
[2] - قرآن، سوره ی تحریم، آیه ی ۲.
۳ – سیره ی حلبی، جلد ۳، ص ۳۲۰.

برادرش عبیده بن الحارث او را به زنی گرفت که در روز بدر به شهادت رسید و پیامبر او را به عقد خود در آورد.

۶ - أم سَلَمَه: محمد، پس از زینب، با أم سَلَمَه که نامش هند بوده ازداوج کرد. پیش از محمد، ابوبکر و عمر نیز از وی خواستگاری کرده بودند ولی او نپذیرفته بود.

« **محمد پس از ازدواج او را در خانه ی زینب دختر خزیمه جا داد. وی پس از پیامبر تا خلافت یزیدبن معاویه عمر کرد و به هنگام در گذشت ۸٤ سال داشت و در بقیع دفن شد و بر جنازه- ی او ابوهریره نماز خواند** ».[۱]

۷ - زینب دختر جَحش: « **پس از ازدواج با أم سلمه، با زینب دختر جحش که نامش بِرَّه بوده ازدواج کرد و نامش را به زینب تغییر داد و علت این امر این بود که عمّه‌ی وی أُمَیمه دختر عبدالمطلب دختری داشته بنام بِرَّه و برای او ناخوشایند بود که هنگامی‌که خانه را ترک کند گفته شود از خانه ی بِرَّه بیرون آمد و شنونده گمان کند منظور دختر عمه‌اش می باشد** »[۲]

زینب همسر فرزند خوانده ی محمد زید بن حارثه بوده و هنگامی‌که زید به خواسته ی محمد، وی را طلاق داد، محمد او را به همسری گرفت و خداوند تبارک و تعالی نیز همه سعی و کوشش را به خرج داد تا بر این اتفاق ردای خدایی و شرعی بپوشاند و قال قضیه را بکند!

« **فَلَمَّا قَضَى زَيدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا** ».[۳]

« **پس چون زید از او کام یافت، او را به ازدواج تو در آوردیم**».

---

[۱] – سیره ی حلبی، جلد سوم، ص ۳۲۰.

[۲] – قرآن، سوره ی احزاب، آیه ۳۷.

یعنی اگر زید از او کام نمی گرفت و در همان شب عروسی و پیش از زفاف، محمد صورت و اندام زیبای زینب را می دید و عاشقش می شد، سرور کائنات به وی فرمان می داد و از او می خواست تا دندان روی جگر بگذارد و تا صبح فردا صبر کند تا این جوان کام برگیرد و بعد نوبت محمد برسد!!

پس از عایشه که داستان عشق و ازدواجش با محمد، ماجراها آفریده و مدت زمانی طولانی فکر و ذکر اصحاب و پیروان محمد و خدای آسمانی و حامل وحی را به خود مشغول داشته، طلاق زینب از پسر خوانده ی محمد و ازدواج با او، یکی از جنجال برانگیزترین ماجراهای عشقی محمد است!

جنجال بر انگیز از این بابت که بر اساس سنت ها و آداب و رسوم اعراب، محمد مجاز به ازدواج با زن پسرخوانده خود که به منزله عروس و محرمش بوده، نبوده است! ولی او با کمک و یاری دستگاه آفرینش، توی دهن همه ی آداب و رسوم و مقررات موجود می زند و تا آنجا پیش می رود که پسر خواندگی زید بیچاره را نیز لغو می کند!

برای روشن شدن قضیه، ناچاریم مختصری در این باره توضیح بدهیم و بر حجم مطلب بیافزاییم!

بر اساس شواهد تاریخی و احادیث و روایت های بر جای مانده از سیره نویسان اسلامی، زید بن حارثه بن شرحبیل کلبی، غلام خدیجه، اولین زن محمد بوده که پس از ازدواج او را به محمد هدیه می کند! زید در یکی از جنگ و درگیری های قبیله ای به اسارت گرفته و طبق قوانین و مقررات آن زمان شبه جزیره عربستان، در بازار برده فروشان عکاظ به معرض فروش گذاشته می شود! حکیم برادرزاده ی خدیجه وی را از بازار خریداری و به خدیجه هدیه می کند! در آن هنگام زید ۸ سال بیشتر نداشته و پیش از بعثت در اختیار محمد قرار داده می

شود! محمد نیز او را آزاد و به عنوان فرزند خوانده ی خود معرفی می نماید.
حلبی در این باره می نویسد:
« ابن‌عبدالبر نقل می کند که هنگامی‌که زید به فرزند خواندگی پیامبر در آمد، ۸ ساله بود و در آن هنگام پیامبر دست او را می‌گرفت و بر قریشیان عرضه می کرد و می گفت: این فرزند و وارث و موروث من است. و سپس آن‌ها را گواه و شاهد گفته های خود می‌گرفت. این نوع فرزند خواندگی نزد آن‌ها معمول بود ».[1]
در الکشاف آمده است که:
« در زمان جاهلیت چنانچه قدرت و پایمردی و ظاهرِ نیک مردی خوش‌آیند شخصی واقع می شد، او را به خود می پذیرفت و سهمی همانند سهم فرزندان خود از ارث به او اختصاص می داد و به وی نیز منسوب می‌شد و به او فلان بن فلان گفته می‌شد. هنگامی‌که محمد زید را به فرزند خواندگی پذیرفت، از آن پس او را زید بن محمد نامیدند و این نام تا موقعی‌که محمد با زینب ازدواج نکرده بود، بر وی ماند، آن‌گاه وحی نازل شد که از این پس زید به‌نام پدرش خوانده شود ».[2]
در سوره ی احزاب آمده است:
« مَّا كَانَ محمد أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيينَ »[3]
« محمد پدر هیچ‌کدام از مردان شما نبوده، بلکه او پیامبر خدا و پایان دهنده‌ی پیامبران است ».

---
۱ - سیره ی حلبی، جلد ۱، ص ۲۷۲.
۲ – تفسیر سوره ی احزاب : آیه ی ٤٠
۳ – قرآن، سوره‌ی احزاب : آیه ٤

به همین راحتی! زمانی که متر و قیچی در دست خود انسان باشد، به راحتی و بدون دغدغه ی خاطر همه ی مشکل و معضل های خودش را حل و فصل و به ریش عالم و آدم می خندد!
و از آنجا که کار از محکم کاری عیب نمی کند، در ادامه می افزاید که:
« وَ مَا جَعَلَ أَدْعِیاءکُمْ أَبْنَاءکُمْ ذَلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ »[1]
« **و فرزند خواندگان تان را فرزندان حقیقی شما نساخته است، این سخن شما است که با زبان تان می گوئید** ».
و آخرین میخ به تابوت پسر خواندگی و زندگی مشترک زید با زینب اینکه:
« وَاللَّهُ یقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یهْدِی السَّبِیلَ . ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ »[2]
« **و خداوند سخن راست را می گوید و او نمایاننده‌ی راه راست است. آنان را به‌نام پدران‌شان بخوانید** ».
یعنی، از این به بعد پسر خوانده ی پیشین مرا زید بن حارثه بخوانید و نه زید بن محمد! به نفع هر دو طرف معامله است!! و
« أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ »
« **و این نزد خدا به عدالت نزدیک تر است** ».
عدالت و اراده ی خداوند نیز در آن جاست که زید بن حارثه، از این به بعد، چون دیگر مسلمانان نمی تواند در غیبت محمد، وارد خانه ی او شود و با زنانش تماسی داشته باشد!
همه ی این ماجراها و گرفتاری های همه جانبه، در گی آن صورت گرفت که روزی محمد برای انجام کاری به خانه ی پسر خوانده رفت و او را خواست. زینب به وی نزدیک شد و گفت:

[1] – قرآن، سوره ی احزاب : آیه‌های ٤ و ٥
٢- سوره ی احزاب : آیه ی ٥

« ای رسول الله او در خانه نیست، داخل شوید. ولی پیامبر از وارد شدن به خانه‌ی زید امتناع کرد و در این هنگام بادی وزید و پرده‌ی میان آن‌ها را به کنار زد و چشم پیامبر ناخود آگاه بر او افتاد و در دلش جای گرفت. پس از آن‌جا برگشته و با صدائی که به گوش زینب نیز رسید گفت: سُبحانَ مُصرِّف القُلُوب (منزه باد برگرداننده ی دل‌ها). و در روایتی: سُبحانَ مُقَلِبَ القُلُوب (منزه باد دگرگون کننده دل‌ها).

هنگامی‌که زید به خانه باز گشت، زینب او را از ماجرا مطلّع ساخت، زید نزد پیامبر رفته و به وی گفت: ای رسول الله شاید زینب در دلت جای گرفته باشد، اگر چنین است من او را ترک می کنم، رسول الله به وی گفت: زنت را نگاه دار ».[1]

عشق سوزان و آتشین زینب در دل محمد آن جای گرفته است. عشقی که بدون کمک و یاری عالم بالا و سرور کائنات سر به رسوایی و بدنامی دهشتناکی می زد! از آن جهت که او در دام زنی شوهر دار افتاده بود. از همه بدتر اینکه شوهر این زن با او نسبتی دارد. گر چه این نسبت غیر حقیقی و طبق قرار دادی اخلاقی حاصل شده است. ولی همین قرار داد اخلاقی در بین اعراب از اهمیتی فراوان برخوردار است و می بایست آن را محترم شمرد. پس چه باید کرد؟!

پس از دیدن صورت زیبای زینب، محمد یک دل نه، بلکه صد دل عاشق او شده و همه فکر و ذکرش متوجه ی زینب بود!

اما این دل مشغولی و ناراحتی فکری دیری نپائید! زیرا به طور هم زمان، زید و زینب و خداوند و جبرئیل به یاریش شتافتند و طاقت نیاوردند که چهره ی رسول خدا را غمگین و دلش را پر درد ببینند. روشن است که وقتی زینب جمله ی محمد (**سُبحانَ**

---

[1] – سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ۲۱۴.

مُقَلِبَ القُلُوب) را شنید، با شَم زنانه و از نگاه محمد در یافت که رسول خدا و فرمانروای مسلمین به او دل بستگی پیدا کرده و عاشقش شده است. و از آن جا که زندگی با چنین شخصیتی را بر ادامه ی زندگی با زید، ترجیح می داده، و از جانب دیگر از عشق و علاقه ی زید نسبت به محمد خبر داشت، بدون فوت وقت جریان را با همسرش در میان گذاشت!

زید، پس از شنیدن ماجرا به سراغ محمد رفته و به او می گوید: « **ای رسول‌الله چنان چه به زینب دل بسته اید، از او جدا می شوم. زید در این گفته ی خود کاملاً صادق بوده، زیرا محمد سرور مقدس و واجب الاطاعت او به شمار می رفته و چاره ای ندارد جز این که از همسرش به نفع او صرف نظر کند. البته چنین اقدامی در عُرف و آداب و رسوم آن زمان، ناخوشایند به شمار نمی رفته و به گفته ی زمخشری در الکشاف: موقعی- که مهاجران به مدینه وارد شدند، انصار به آن‌ها جا و مکان داده و با اموال خود از آن ها پذیرائی کردند و برخی از آن‌ها که همسران متعددی داشتند، از یکی از آن‌ها به نفع میهمان مهاجرش صرف نظر می کرده و به عقد او در می آورده' زیرا زن در عُرف آن روزگار، حالت متاعی را داشت یا چیزی شبیه به آن، که همسر با وی هر چه را که می خواست می‌کرد** ».[1]

به گفته ی سیره نویسان و مفسرین اسلامی، زینب، تنها به رسانیدن خبر و آگاه ساختن زید از ماجرا اکتفا نکرد، بلکه طبق سنت های مرسوم و آیه ی شریفه « **نو که اومد به بازار، کهنه میشه دل آزار** » آزار و اذیت و دوری گزیدن از وی را پیشه نمود! به نحوی که در اندک مدتی رشته ی عشق و محبت و رابطه ی زناشوئی میان آن دو گسسته شد و زید چاره ای ندید جز این که زینب را رها کند.

---

[1] - کشاف: تفسیر آیه های ٣٦- ٣٨ سوره‌ی احزاب.

حلبی در این رابطه و از قول زینب می نویسد:
« **هنگامی‌که به دل پیامبر راه یافتم، خداوند نیز قلب زید را از من برگردانید، در حالی‌که من مانع او نشده بودم، او دیگر با من نخوابید و روزی نزد پیامبر رفته و به او گفت: ای رسول الله، زبان زینب بر من دراز شده است و می خواهم او را طلاق بدهم. پیامبر به او گفت: از خدا بترس و زنت را نگاه دار. زید گفت: به من زبان درازی می کند، پیامبر گفت: طلاقش بده. پس زید هم مرا را طلاق داد** ».[1]

جو حاکم بر جامعه و شناخت و تیز هوشی محمد در باره ی پیروان و اطرافیان، او را وامیدارد تا با همه ی حمایت ها و جانبداری های پروردگار آسمانی و فریاد رسی های به موقع او، شخص زید را مامور خواستگاری از زینب کند! زینبی که تا دیروز همسر و شریک زندگی او بوده و با او زیر یک سقف زندگی و سر بر یک بالین می گذاشته است!

حلبی، در این رابطه می نویسد:
« **وقتی عده ی زینب به پایان رسید، پیامبر زید را فرستاد تا او را خواستگاری کند. در این باره خود زید چنین روایت می کند: وقتی زینب را دیدم در نظرم خیلی مهم جلوه گر شد و به وی گفتم: ای زینب بشارتت می دهم که رسول الله مرا فرستاده است تا تو را خواستگاری کنم. زینب گفت: من کاری را بدون مشورت با خدایم نمی کنم. و به گفته ای زید گفت: نزد زینب رفتم و پشتم را به در داده و گفتم: ای زینب رسول الله تو را خواستگاری می‌کند. زینب گفت: بدون مشورت با خدایم هیچگونه اقدامی نمی کنم** ».[2]

---

[1]– سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ۲۱۴.
[2] - سیره حلبی، جلد دوم، ص ۲۱۴.

این در حالیست که اندکی پس از رفتن زید، محمد ادعا می کند که جبرئیل بر او نازل شده و به او خبر داده که خداوند زینب را به عقد و نکاح او در آورده و نیازی به خواستگاری و تشریفات نیست!

حلبی، می گوید:

« در حالی‌که پیامبر در خانه اش مشغول صحبت با عایشه بود، ناگهان وحی بر او نازل شد و به او خبر داد که خداوند زینب را به عقد او در آورده است. و هنگامی‌که وحی بر طرف شد، پیامبر در حالی‌که لبخند بر لبانش نقش بسته بود گفت: کسی به خانه‌ی زینب برود و به وی خبر دهد که خداوند عقد او را در آسمان بست. پس خود شخصاً به سوی زینب به راه افتاد و بدون اجازه بر وی وارد شد. زینب در این باره می گوید: درحالی‌که سر برهنه بودم، ناگهان پیامبر بر من وارد شد. گفتم: ای رسول الله بدون خواندن خطبه‌ی عقد و شاهد؟ پیامبر گفت: عقد کننده الله است و شاهد جبرئیل ».[1]

محمد تلاش زیادی بکار برد و همان طور که در سوره ی احزاب دیده می شود، آیه های زیادی بر خودش نازل کرد تا مسئله ازدواج با زن پسر خوانده ی خودش توجیه و در حقیقت ماست مالی کند. او از زبان خدا فریاد بر آورد که « او را به عقد تو در آوردیم، تا حرمت فرزند خواندگی را در این مورد از بین ببریم، و پدر خوانده بتواند همسر فرزند خوانده‌ی خود را در صورتی که او را طلاق دهد، به عقد خود در آورد ». و الا آخر!

در حالیکه همه ی این جار و جنجال ها به خاطر این بوده تا محمد بتواند بر خلاف سنن جاری و باور و اعتقادهای مردم زمانه، با زن فرزند خوانده خود ازدواج کند!

---

[1]– سیره ی حلبی، جلد دوم، ص ٢١٤.

و ما امروزه با بهانه قرار دادن اعتقاد و باور توده ها، از مبارزه با سفاکترین و تبهکارترین جانشینان محمد نیز شانه خالی می کنیم و به انتظار معجزه از چاه جمکران، کاخ سفید واشنگتن و تل آویو، عمر خود و هستی توده را به باد فنا می دهیم!

۸ ـ **ماریه قبطی**، محمد در سال ششم هجرت سفیرانی به کشورهای خارج فرستاد و طی نامه‌هایی فرمانروایان این کشورها را به آئین توحید و اسلام دعوت کرد. در این میان نامه ای نیز به مقوقس فرمانروای مصر نوشت و او را به آئین اسلام دعوت نمود. اگرچه مقوقس اسلام را نپذیرفت، اما هدایایی برای محمّد فرستاد. در میان این هدایا کنیزی بود به نام **ماریه** که محمد او را به خدمت حفصه، دختر عمر ابن خطاب گذاشت. و همان طور که اشاره رفت، روزی از غیبت حفصه سؤاستفاده نموده و ماریه را به رختخواب کشید! این امر باعث طلاق گرفتن حفصه و دخالت خداوند در این امر خطیر گشت. در نهایت با دخالت آسمان و واسطه گری جبرئیل، محمد ماریه را به عقد و نکاح خود در آورد.

۹ ـ **جویریه دختر حارث بن ابی ضرار، بزرگ و رئیس قبیله یهودیان بنی مصطلق**: وی از اسیران جنگی بود که سهم ثابت بن قیس بن شماس گردید. او که خود را از جمله ی بزرگان و خانواده های محترم می دید، نزد محمد رفت و از او خواست وی را در آزاد شدن از این محنت کمك کند. در این میان پدرش نیز بیکار ننشست و با مراجعه به محمد به وی گوشزد نمود که دختر من نباید اسیر و کنیز تلقی گردد! محمد بهای وی را به ثابت بن قیس پرداخت و او را به ازدواج خود در آورد. با انتشار خبر این پیوند، مسلمانان دیگر اسیران یهودی را خویشاوندان محمد خوانده و بیش از صد نفر از اسیران بنی مصطلق را آزاد کردند.

۱۰ - ام حبیبه: رمله دختر ابی سفیان. وی نخست به همسری عبیدالله بن جحش درآمد و به رغم آن که پدر و شوهر این زن، از سر کردگان کفر بودند، آن دو به اسلام گرویدند و به حبشه مهاجرت کردند و در حبشه صاحب دختری به نام حبیبه شدند. در حبشه، عبیدالله بن جحش از اسلام رویگردان شد. با مرگ عبیدالله، وی به ناچار با تنها دخترش در دیار غربت باقی ماند؛ نه امکان بازگشت نزد خانواده خویش داشت و نه پناهگاهی از خانواده همسر. در این هنگام، محمد نمایندهای نزد نجاشی فرستاد و از طریق وی او را خواستگاری نمود. در جلسهای با حضور مسلمانان مهاجر حبشه، نجاشی به وکالت از محمد و خالد بن سعید بن عاص به وکالت از ام حبیبه عقد جاری گردید. پس از فتح خیبر که مهاجرین از حبشه بازگشتند، در سال ششم یا هفتم هجرت وی نیز به مدینه آمد و در خانه محمد اقامت یافت.

۱۱ - **صفیه دختر حی بن اخطب** بزرگ قبیله یهودیان بنینضیر: وی نخست به همسری سلام بن ابی الحقیق در آمد و پس از وی، همسر کنانة ابن ابی الحقیق که هر دو از شاعران یهود بودند، گردید. در جنگ خیبر، کنانه کشته شد و صفیه به اسارت مسلمانان در آمد. رفتار توام با متانت صفیه به هنگام عبور از کنار عرصه نبرد، محمد را بر آن داشت، برای دلجویی، ردای خود را بر او افکند و مسلمانان را برای عبور دادن اسیران از کنار صحنه نبرد توبیخ کند. پس از آن، محمد او را آزاد کرد و چون وی به اسلام گرایید، با **تعبیر هل لك فی،** از وی پرسید: آیا مرا برای همسری خود میپسندی؟ و چون او پاسخ داد: **قد کنت اتمنی ذلك فی الشرك فکیف اذا مکننی الله عنه فی الاسلام؟!** من چنین افتخاری حتی آن گاه که یهودی بودم آرزو میکردم، پس چگونه اکنون که به اسلام گرویدهام مشتاق نباشم؟! محمد او را به عقد خود در آورد. این ازدواج در سال هفتم هجری در سن

۶۰سالگی محمد صورت پذیرفت. صفیه در سال ۵۰ هجری در مدینه درگذشت .

۱۲ - **میمونه دختر حارث خواهر ام الفضل همسر عباس**: وی قبل از اسلام همسر مسعود بن عمرو ثقفی بود. اگر چه شوهرش از مشرکان بود، خود وی به دلیل رفت و آمد به خانه عباس به اسلام متمایل گردید. وی که از خبر پیروزی سپاه اسلام در خیبر خوشحال گشته بود، چون به خانه آمد، شوهرش را محزون یافت. شوهرش این شادمانی را بر نتافت و از وی جدا شد. چون از وی جدا شد، به همسری حویطب ابن عبدالعزی در آمد. چون شوهرش از دنیا رفت، میمونه ناگزیر به خانه خواهر آمد و در آنجا اقامت گزید. در سال ۷ هجری که پس از صلح حدیبیه در (سال ششم هجری) محمد برای ادای مناسك حج سه روز به مکه آمد، وی از طریق خواهرش، عباس را واسطه قرار داد و خود را به محمد بخشید. قرآن اقدام میمونه را چنین گزارش نموده است: **و امراة مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی...** محمد که منتظر فرصتی بود تا بیشتر در مکه بماند و دل مشرکان را به دست آورد، بلافاصله پذیرفت و درخواست کرد تا جشن عروسی بر پا شده، ولیمه‌ای داده شود: ولی مشرکان به استناد مهلت سه روزه قرارداد نپذیرفتند و گفتند ما را به غذای تو نیازی نیست. محمد نیز به ناچار مکه را ترك گفت.

علاوه بر این، از تعداد بیشتری زن نام برده می شود که در شمار زنان عقدی محمد قرار دارند!